



افغانستان چگونه تشکیل شد

زکریا اصولی

افغانستان چگونه تشکیل شد؟

زکریا اصولی

How was Afghanistan Formed

Zekria Asoli



ISBN 978-9936-1-0279-8



9 789936 102798



انارکستان

به نام خداوندانا و توانا

افغانستان چگونه تشکیل شد؟

زکریا اصولی

بهار ۱۴۰۰ خورشیدی

اصولی، زکریا؛
افغانستان چگونه تشکیل شد؟ / زکریا اصولی
کابل - افغانستان
۱۸۰ صفحه، قطع رقعی.
موضوع ۱: سیاست
موضوع ۲: تاریخ

ISBN 978-9936-1-0279-8



9 789936 102798

افغانستان چگونه تشکیل شد؟

پژوهنده: زکریا اصولی
برگ آرا: ذکریا محمدی
چاپ نخست: بهار ۱۴۰۰ هجری خورشیدی
شماره گان: هزار نسخه
محل چاپ: کابل - افغانستان

حق چاپ برای پژوهنده محفوظ است

فهرست

- سخن نخست / یادواره..... ۷
- افغانستان چگونه شکل گرفت؟ ۱۱
- پیشینه نام جغرافیایی افغانستان..... ۳۵
- افغانستان پنج هزار سال تاریخ ندارد! ۴۱
- تاریخ قوم «افغان» را با تاریخ کشور «افغانستان» مخلوط نکنیم! ۴۳
- تنها ما نمی گوییم که "افغان" نیستیم؛ تاریخ می گوید! ۴۹
- از تغییر نام کشور تا تغییر هویت تباری..... ۵۵
- افغانستان به عنوان یک دولت حائل..... ۶۱
- چگونگی ایجاد کشوری به نام افغانستان..... ۶۵
- موسس افغانستان کی بود؟ ۷۹
- شکل گیری مرزها و ایجاد کشوری به نام افغانستان..... ۸۱
- مرزهای روسیه و بریتانیه (بخارا- افغانستان)..... ۸۵
- مرزهای هند بریتانیوی و افغانستان..... ۹۰
- مرزهای ایران و افغانستان..... ۹۵
- مرزهای چین و افغانستان..... ۹۹

- مملکت افغانستان؛ گستره امارت کابل شکل گیری حدود افغانستان نوین..... ۱۰۱
- رشد و سیطره پشتونیزم تحت نام افغان یا افغانستان..... ۱۰۹
- پیدایش قبایل افغان(پشتون) در خراسان افغانستان..... ۱۲۷
- افغانستان کشوری که استقلال گرفت، اما در قرن ۲۱ استقلال و روز استقلال ندارد!..... ۱۴۵
- مرزهای سیاسی امروز، مرزهای فرهنگی و زبانی نیستند!..... ۱۵۳
- افغانستان؛ هویت ملی و سرزمین مشترک..... ۱۵۷
- نمونه‌هایی از معامله ارضی در تاریخ که به‌وسیله سران قبایل پشتون(افغان) صورت گرفته است..... ۱۶۵
- خصوصیات مناطق مرزی افغانستان..... ۱۶۹
- واحد پولی افغانستان رویه است افغانی نیست..... ۱۷۳
- خطاب به فراری‌های کوه سلیمان..... ۱۷۷
- سرچشمه‌ها:..... ۱۷۹

سخن نخست / یادواره

- سال‌های متمادی است که پیوسته به‌گونه مستدل، مستقل، علمی و... تکرار می‌کنم این‌که قانون اساسی افغانستان منتشره جدیده رسمی ۸۱۸ سال ۱۳۸۲ هجری خورشیدی جعل شده است. در این زمینه من حیث یک شهروند این کشور اقدامات لازم فرهنگی را انجام داده‌ام:

۱. نسخه اصلی قانون اساسی مصوب ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ.خ. را چاپ کرده‌ام و اکنون ده‌ها نسخه در کتاب‌فروشی‌ها و مراکز تحقیقی به دسترس همه قرار دارد.

۲. در رسانه‌های تصویری، چاپی، صوتی و... اشتراک کردم و برای مردم اطلاع‌رسانی کردم که قانون اساسی افغانستان جعل شده است.

۳. جزوه‌ای تحت عنوان «جعل کاران قانون اساسی» منتشر نمودم.

۴. مجموعه‌ی مقالاتی تحت عنوان «قانون اساسی افغانستان جعلی است» منتشر نموده‌ام.

۵. در سطح شهر کابل به‌گونه انفرادی با لوح نوشتاری «قانون اساسی افغانستان جعلی است» گشت زدم.

چندین سال است که رنج می‌کشم، اندوه دارم، تهدید می‌شوم، تحقیر می‌شوم و... اما مسوولیت شهروندی خود دانسته‌ام در برابر جعل، تحریف و تطبیق قانون اساسی جعلی در حد توان بایستم. از نسل جوان و آینده‌نگر مصرانه می‌طلبم که کارنامه‌های فرهنگی و پژوهشی من را نقد کنند و نظر بدهند تا فضای روشنگری پیوسته استمرار یابد.

- در مورد این که مرز بین المللی دیورند یک مرز رسمی و معضل آن پایان یافته است، در رسانه‌ها ابراز نظر کرده و سرانجام دست به پژوهش کتاب «مرز بین المللی دیورند از دیدگاه پژوهشگران» زدم.
- بیش تر از هشت قانون اساسی که سال‌های قبل در حد طرح‌های پیشنهادی بود را دوباره با حفظ حقوق معنوی اش مجدداً چاپ نمودم.
- با تاسی از شواهد تاریخ دست‌نخورده در رسانه‌های جمعی مواضع روشن گرفتم و بیان داشتم که نام افغانستان همه‌شمول نیست؛ ملیت‌های غیر پشتون در برابر این نام (افغان) انتقاد دارند؛ گزینه بدیل این نام را برگشت به نام تمدنی «خراسان» می‌دانند تا چتری برای همه باشد. در این زمینه منیحت یک دانشجو اثر پژوهشی‌ای را به چاپ رساندم تحت عنوان «نام افغانستان از دیدگاه پژوهش‌گران». در مقالات متعدد در رسانه‌های جمعی گفته‌ام که نام افغانستان یک نام استعماری است، همان‌گونه که مرزها، ساختارهای سیاسی و سیاست پشتون‌نیزه‌سازی استعماری‌ست و نیز تحمیل هویت یک قوم (افغان / پشتون) بر ملیت غیرافغان جرایم ضد بشری‌ست، خیانت ملی‌ست و جفای بزرگ تاریخی‌ست. مردم در مجبورت قرار گرفته‌اند این هویت تک‌قومی و تحمیلی را بپذیرند. امید است روزی فرا برسد که ملیت‌ها، اقوام و طوایف از شر این برتری‌جویی نجات یابند. این‌جا نیز یادآوری می‌نمایم، این‌که یادواره‌های فوق‌تظاهر، خودنمایی و خودشیفتگی نیست، بلکه ادای رسالت شهروندی، فرهنگی و میهنی است. در پژوهش موجود که تحت عنوان «افغانستان چگونه تشکیل شد؟» به ادامه کارهای قبلی خویش نیز منابع متعددی را جمع‌آوری کرده خدمت همگان قرار دادم؛ امید است با ارایه نظریات سازنده تان در غنای آن معاونت فرموده ممنون سازید. در پایان از همکاری و معاونت استاد غلام محمد محمدی، عزیزاحمد هوشنگ «عثمانی»، بانو شمیم سادات

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۹۱

و... اظهار سپاس و امتنان می‌کنم و از بارگاه خداوند برای‌شان صحت و سلامتی آرزو دارم.

زکریا اصولی

استان پنجشیر

شهرستان رخه - خان خیل بخش خیل

ثور ۱۴۰۰

افغانستان چگونه شکل گرفت؟

روشن است گستره کشوری که اکنون به نام افغانستان یاد می‌شود، در درازای تاریخ، همواره پاره‌ای از بخش خاوری فلات بزرگ و پهناور ایران، یعنی "ایرانستان" (ایران بزرگ) بوده است که با کشورهای آسیای میانه، پاکستان و ایران کنونی، تاریخ مشترک دارد.

در گذشته تاریخی، نام "افغانستان" صرف چونان یک منطقه (نه یک کشور)، پیشینه داشته و برای گستره پشتون‌نشین که اکنون بیرون از نوار مرزی کشور ما در پاکستان قرار دارد، اطلاق می‌گردیده است. طرفه این که شهرهای بیشتر پشتون‌نشین چون قندهار، غزنی، گردیز، جلال‌آباد و حتی پشاور (پورشاپور) در آغاز بیشتر تاجیک‌نشین بوده اند که با گذشت زمان پشتون‌نشین گردیده اند.

کتاب "حدود العالم" که مولف آن تا به امروز گمنام مانده است، نخستین اثری است که در آن از قومی به نام "افغان" (پشتون) و گستره زیست بوم افغان‌ها (پشتون‌ها) نام برده شده است. این کتاب که در حول و حوش سال ۹۲۸ میلادی به نگارش درآمده است، جای زندگی افغان‌ها را در "ساوول" در هندوستان، در یک دهکده با آب و هوای خوش گوار و زیبا که برفراز کوهی قرار دارد، خوانده است.

"تاریخ یمینی" در ضمن جنگ‌های محمود، از افغانان و محل سکونت آن‌ها در اطراف کوه‌های سلیمان در هند خبر می‌دهد. بیرونی در سال‌های ۱۰۳۰ در کتاب خود به نام "تحقیق مال‌الهمند" می‌نویسد که در کوه‌های مرز غربی هند تاوادی

سند قبایل مختلف افغان زندگی می‌کنند و ساول شاخه غربی آن است. موقعیت این گستره همچنین در "روضه الصفا" محمد بن خاوند شاه بلخی یاد شده است. هم چنین در تابلوی موزاییک نقاشی شده الکساندر مقدونی (مکدونی) که هنگام کاوش‌های ویرانه‌های پومپی یافت شد، لحظه یورش اسکندر بر سپاهیان داریوش سوم در گوگامیل دیده می‌شود. در این نبرد، سواره نظام افغانی (پشتونی) مجهز با سلاح‌های سنگین در راست سپاه ایران در رکاب داریوش، پادشاه خود می‌جنگیدند.

شاید این یکی از نخستین یادآوری‌ها از این قوم در جهان خارج باشد. این تابلو نشان می‌دهد که پشتون‌ها در آن برهه زیر فرمان داریوش سوم و سرزمین شان جزو امپراتوری پارسی هخامنشیان بوده است با این همه، روشن نیست که پشتون‌ها در این تابلو به چه نامی یاد شده‌اند.

در شاهنامه فردوسی، سرزمین و گستره افغان‌ها در داستان "سرگذشت رستم با کک کوهزاد" که کک هزاد، شاه و سردار آن‌ها خوانده شده است. بیرون از حوزه سیستان (زابل، قندهار و بست) که سه روزه راه از زابل دوراست.

با گذشت زمان، نام افغانستان رفته رفته، بیشتر برگستره پیرامون کوه‌های سلیمان اطلاق می‌گردیده است. در کتاب "یاد داشت‌هایی درباره افغانستان و بلوچستان" هنری جورج راورتنی در صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۰ حدود افغانستان اصلی شرح داده شده است:

"این رشته کوه‌های بزرگ (سلیمان) که در میان قندهار و دیره جات قرار دارد، درازی آن از دره خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دارد و در جنوب حدود ۳۰۰ کره بوده، و پهنای آن نزدیک به ۱۰۰ کره می‌باشد.

در این گستره که سرزمین پهناوری را در بر می‌گیرد، دره و جلگه‌های بی شماری هست. در همین جا و به ویژه در همسایگی و پیرامون کاسی غر، با شیوال بود که قبایل افغان مطابق به روایات شان نخست جاگزین گردیده و سپس به همه

جهات گسترش یافتند. همین محدوده یاد شده، "افغانستان اصلی" است نام اصلی منطقه افغان از نقطه‌ای به نام تیراه و کاسی غرایجاد شده است، جایی که زیارت حضرت سلیمان قرارداد. کوه‌ها بسیار بلند بوده و پیوسته پوشیده از برف است.

در مسیرهای همسایه آن به سوی باختر، جنوب و خاور و نزدیک به ساحات پوشنگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کم‌یاب، کشاورزی کم‌رنگ و باشندگان آن کم می‌باشد" مولف تذکرالملوک به طور دقیق می‌گوید که "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت قندهار وسعت دارد. طوری که در تشکیلات سلطنت صفویه قرارداداشت" واژه افغانستان چونان نام یکی از استان‌های مربوط آل کرت هرات پیشینه نزدیک به هفت صد سال دارد و بارنخست در "تاریخ‌نامه هرات" تالیف "سیف هروی" به گستره پیرامون کوه‌های سلیمان به کار رفته است. در این اثر چند بار نام افغانستان به کار رفته است. این کشور در میانه‌های سده نوزدهم در سیمای یک دولت در چهارچوب مرزهای کنونی و با نام امروزی "افغانستان" از میان پارچه‌های برجا مانده از امپراتوری درانی سر برآورده است.

امپراتوری درانی به نوبه خود، پس از فروپاشی امپراتوری بزرگ نادرشاه افشار به دوبخش خاوری و باختری از سوی احمد شاه درانی به میان آمده بود. این گونه، افغانستان در سیمای امروزمین و در چهارچوب مرزهای بین‌المللی کنونی، یک کشور نو است که در واقع در آخرین روزهای امارت دوست محمد خان و با آغاز امارت امیر شیرعلی خان، با پیوند یابی سردار نشین‌های کابل، قندهار و هرات با کارگردانی انگلیسی‌ها و پشتیبانی آن‌ها از امیر دوست محمد خان در دوره دوم امارت او بنا به اقتضای وقت. منافع امپراتوری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری چونان یک منطقه حایل در میان متصرفات آسیایی این دو امپراتوری ظهور نمود.

در دوره امارت امیر عبدالرحمان خان با امضای معاهده دیورند شهرت یافته است، و نیز تثبیت مرزهای آن با کشور پارس (ایران) در باختر ازسوی انگلیسی‌ها و مرزهای شمال آن با روسیه تزاری و انگلیس، تسجیل گردید. پیدا است همین گونه، امپراتوری درانی را که پس از فروپاشی امپراتوری نادر افشار به دو بخش خاوری و باختری پدید آمد. نیز نمی توان افغانستان خواند. در واقع، مرزهای امپراتوری درانی بیشتر با مرزهای خراسان تاریخی (هرچند هم نه به گونه کامل) همخوانی داشت. در سال ۱۸۰۱ میلادی هنگامی که فتح علی شاه قاجار با انگلیسی‌ها نخستین قرارداد سیاسی را امضا کرد، و قرار شد فتح علی شاه به محمود و وزیر فتح خان کمک کند تا زمان شاه را از تخت کابل کنار بزنند، زمان شاه که تا آن دم با شاه قاجار از زبان زور سخن می‌گفت ناگهانی متوجه شد که در لبه‌ی پرتگاه تباہی قرار گرفته است.

از همین رو، طره بازخان افغان برای گفت و گو به تهران فرستاد در کتاب "تاریخ التواریخ" در این زمینه چنین آمده است: "از طرف دیگر، طره بازخان افغان نزد شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاده که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آشفته‌گی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد، از اشفاق شاهانه بعید نباشد"

فتح علی شاه نیز در پاسخ او مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زیان شمشیر جواب خواهد گرفت. به گونه که دیده می‌شود، کشور زمان شاه درانی نام دیگری جز خراسان نداشته است. در غیر آن، اگر افغانستان خوانده می‌شد. باید طره بازخان و هم فتح علی شاه آن را افغانستان می‌خواندند.

ازسوی دیگر، پس از فروپاشی امپراتوری درانی بابر افتادن زمان شاه ابدالی، سرزمین‌های برجا مانده از این امپراتوری، به چند "خان نشین" و "سردار نشین" و

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۵۱

امیرنشین "تقسیم گردید که در ادبیات سیاسی جهان بیشتر به نام " سردارنشین‌های افغانی " شناخته می‌شوند.

"افغانستان" هم چون نام یک منطقه در تاریخ معاصر، برای نخستین بار به سال ۱۷۹۸ میلادی از سوی انگلیسی‌ها در اثری که گ. فورستر نوشته بود، به کاررفته است.

پروفسور یوری گانکوفسکی فقید در صفحه ۱۳ کتاب گرانسنگ "امپراتوری درانی" خود که در سال ۱۹۵۸ میلادی از سوی انتشارات " ادبیات خاور " مسکو به چاپ رسیده و در افغانستان از سوی اکادمی علوم به پشتو هم ترجمه شده است، از این اثر نام برده است.

پیش از این، کلمه "افغانستان" در ادبیات اروپایی به چشم نمی‌خورد. پسان تر، به گونه‌ای که روان شاد محمود محمود در صفحات ۳۳ و ۳۴ از کتاب و زین " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس " آورده است، در متن پارسی قرارداد سیاسی ای که سر جان ملکم در ماه جنوری سال ۱۸۰۱ میلادی با دولت فتح علی شاه قاجار به امضا رساند، در ماده‌های دوم، سوم و چهارم کلمه " پادشاه افغانستان " برای دولت زمان شاه درانی به کار رفته است. در ظاهر، این نخستین سندی به زبان پارسی است که نام " افغانستان " برای امپراتوری درانی در دوره زمان شاه به زبان پارسی به کار برده شده است.

روان شاد غبار این متن قرارداد را به نقل از روان شاد محمود محمود در کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " آوردند و در کشور چنین پذیرفته شد که کلمه افغانستان برای نخستین بار در سال ۱۸۰۱ در قرارداد میان ایران و انگلیس برای امپراتوری درانی به کار رفته است.

روان شاد فرهنگ نیز در کتاب " افغانستان در پنج قرن اخیر " چنین چیزی را تأیید می‌نمایند. سوگمندان، روان شاد محمود محمود متن انگلیس قرارداد را در کتاب خود نیارده اند تا دیده شود که در متن انگلیسی نیز کلمه افغانستان به کار

برده نشده است. هم چنین روشن نیست که ایشان متن اصلی قرارداد را به زبان پارسی از بایگانی‌های دولت ایران برگرفته اند یا این که آن را از انگلیسی ترجمه کرده اند؟

از همین رو، مادامی که متن اصلی قرارداد به زبان پارسی دیده نشود، نمی توان به ضرس قاطع در مورد آن چیزی گفت. شاید متن اصلی پارسی این قرارداد در آثار ایرانی بازتاب یافته باشد. مگر، چنین برمی آید که تا اکنون کسی از پژوهشگران افغانستانی چنین سندی را ندیده باشد. دست کم بنده تا اکنون به آن برنخورده ام در بایگانی وزارت خارجه ایران هم این سند موجود نیست. این درس سال ۱۹۹۶ میلادی درسفیری که همراه با استاد ناظمی در لندن داشتم (عزیز آریانفر) چاشتی همراه با روان شاد استاد بیرنگ کوهدامنی مهمان روان شاد استاد جاوید درخانه شان بودیم. سخن از این درمیان آمد که برای نخستین بار نام افغانستان برای کشور ما در کدام زمان و در کجا به کار رفته بود. استاد بیرنگ گفت که در قرارداد معروف سال ۱۸۰۱ میلادی میان ایران و انگلیس. استاد جاوید فرمودند که "من متن اصلی قرار داد را به زبان انگلیسی در کتاب خانه لندن دیده ام. در قرارداد به زبان انگلیسی کلمات "شاه درانی" و "سرزمین افغان ها (کشور افغان ها) به کار رفته است. چنین بر می آید که در متن پارسی قرارداد در ظاهر مترجم ایرانی یا هندی یا به اشتباه یا بر سبیل عادت معمول ایرانی ها که هر سرزمینی را با پسوند "...ستان" یاد می کنند کلمه "افغانستان" را به کار برده است.

و یا هم خود روان شاد محمود محمود جای شاه درانی، شاه افغانستان را به کار برده است. به باور من، نخستین بار کلمه افغانستان به عنوان نام کشور ما در ضمیمه قرارداد سال ۱۸۳۸ میلادی به کار رفته است. همین گونه، در صفحه ۱۰۵ کتاب؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس "در قرن نوزدهم میلادی، می بینیم که در بند هفتم معاهده یی که میان سرهار فورد جونس از سوی دولت

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۷۱

انگلستان و میرزا محمد شفیع، صدراعظم و حاجی حسین خان ازسوی دولت ایران به تاریخ ۱۲ ماه مارچ سال ۱۸۰۹ میلادی در تهران منعقد شده بود، در متن پارسی کلمه "افغانستان" آمده است. که در متن انگلیسی چنان گفتیم "افغان ها" آمده است که بازهم چنین بر می آید که روان شاد محمود محمود آن را از انگلیسی ترجمه نموده باشند.

همین گونه در صفحه ۱۲۱ و صفحه ۱۲۲ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس آمده است: "دولت انگلستان به نماینده گی الفنستن قراردادی برضد مملکت ایران و فرانسه، با افغانستان منعقد کند و عهده نامه ای با پادشاه کابل در تاریخ ۱۷ ماه جون سال ۱۸۰۹ میلادی منعقد نمود که خلاصه آن از این قرار است."

در این سند که روان شاد محمود محمود از زبان انگلیسی ترجمه نموده اند، سه بار نام "افغانستان" آمده است. مگر در اصل قرارداد که در صفحه ۷۷ سراج التواریخ آمده است و روان شاد دکتر محمود افشاری زدی نیز آن را در صفحات ۶۴ تا ۶۷ جلد دوم "افغان نامه" آورده است، نامی از افغانستان دیده نمی شود و در عوض پادشاه در دران، پادشاه سپهر بارگاه کابل و پادشاه ممدوح آمده است.

چنین بر می آید که روان شاد محمود محمود برای آسانی کار خوانندگان و جلوگیری از دادن توضیحات بیشتر ترجیح داده باشند، "پادشاه افغانستان" بیاورند و یا شاید هم در کتاب انگلیسی نوشته سرجان ویلیام کی که محمود محمود از آن بهره گرفته بود، چنین کاری شده باشد.

در صفحات ۱۳۵ تا ۱۳۷ همین کتاب، در عهد نامه ای که به تاریخ ۱۴ مارچ سال ۱۸۱۲ میلادی سرگوراولی با پارس به امضا رساند، در ماده پنجم "طایفه افغانه" آمده است. در حالی که در ماده ششم در صفحه ۱۳۸ تنها کلمه "افغان" ذکر شده است. همین گونه در صفحات ۱۹۸ تا ۲۰۲ در سواد صورت عهد نامه ای که به نمایندگی مستر موریر و مستر هنری الیس در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۱۴ میلادی با دولت ایران بسته شده و برنگار شده است، در فصل هشتم با "طایفه افغانه"

ودرفصل نهم آن با کلمه "افغان" بر می خوریم. الفنستون در کتاب "گزارش سلطنت کابل" که از سوی آقای فکرت به زبان پارسی برگردان و به سال ۱۳۷۶ هجری خورشیدی در ایران چاپ شده است در صفحه ۱۰۴ می نگارد: "افغان‌ها نام عمومی برای کشورشان ندارند. اما "افغانستان" که احتمالاً نخست در ایران به کار برده شده، مکرر در کتاب‌ها آمده است و اگر به کار رود، برای مردم آن سرزمین نا آشنا نیست، بنا براین. من (الفنستون) این نام را برای کشور به کار خواهم برد که هم اکنون حدود آن را شرح داده ام."

جالب این است که آن چه الفنستون به عنوان حدود کشور پیچیده افغان‌ها شرح داده است (نگاه شود به صفحه ۱۰۴ همان اثر) شامل شمال افغانستان کنونی و باختر آن نمی گردد او در صفحه ۱۵۸ می نگارد: "آنان [افغان‌ها] نام عمومی برای کشور خویش ندارند؛ ولی گاهی نام افغانستان را به کار می‌برند. دکتر لیدن نام پشتونخواه را یاد کرده، ولی من هرگز کاربرد آن را درجایی ندیده ام."

گاهی هم کلمه "سرحد" یاد شده است، اما این نام برجلگه‌های شرق کوه‌های سلیمان اطلاق نمی شود. این کلمه در واقع چیزی جز "سردسیر" فارسی نیست. نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمام کشور اطلاق می شود، خراسان است اما واضح است که به کار بردن این نام درست نیست.

زیرا از یک سو تمام افغانان در محدوده خراسان داخل نیستند و از سوی دیگر، در بخش مهمی از آن ایالت (خراسان) افغانان ساکن نیستند"

با توجه به این که نام افغانستان چونان نام رسمی کشور تا نیمه‌های سده نوزدهم در اسناد رسمی بازتاب نیافته بود و مردم نیز با آن آشنا نبودند، از همین رو هم کاربرد نداشت. با بررسی اسناد و مدارک دست داشته می توان گفت که کلمه افغانستان برای نخستین بار در سخنرانی‌ای که مک ناتن در مراسم تاج پوشی شاه شجاع درانی در قندهار پس از افتادن این شهر به دست نیروهای انگلیسی در

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۹۱

۱۸۳۸ میلادی ایراد کرد، یاد شد و متن این سخنرانی در اسناد انگلیسی پیوست معاهده لاهور (که میان انگلیسی‌ها و رنجیت سنگ به تاریخ ۲۶ می سال ۱۸۳۸ میلادی به امضا رسیده بود شاه شجاع نیز آن را امضا کرده بود) ضم گردیده است. با توجه داشت که در آن هنگام پشاور و مضافات آن که از سوی رنجیت سنگ (هم پیمان انگلیس) اشغال شده بود، با توجه به استراتژی انگلیس در آن برهه نمی توانست جزو "افغانستان" در تعریف مک ناتن به شمار رود.

همچنین کشورهای در آن برهه با توجه به سیاست‌های وقت انگلیس بیرون از افغانستانی بود که الفنتن در نظر داشته بود. همین گونه مناطق شمال هندوکش که در ادبیات سیاسی جهان در آن برهه به نام ترکستان جنوبی یاد می‌گردید، نمی توانست شامل افغانستانی که مک ناتن مد نظر داشت. بوده باشد. این افغانستان تنها شامل گستره‌ای از قندهار تا غزنی و کابل و جلال آباد و پروان و کوهستان می‌گردید.

تاجایی که بنده (عزیز آریانفر) کاوش نموده ام، ظاهراً نخستین باری که در آثار انگلیسی زبان، کلمه افغانستان چونان نام بخش‌هایی از سرزمین ما به کار برده شده است، ۲۵ اگست سال ۱۸۳۲ میلادی بوده است. در صفحه ۳۲۴ جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس چنین می‌خوانیم: "در ۲۵ اگست سال ۱۸۳۲ روزنامه موسوم به گازت بمبئی چنین می‌نگارد: عباس میرزا حکم کرده سی هزار قشون ایران به طرف هرات و افغانستان حرکت نمایند و این مقدمه حمله هندوستان می‌باشد که به کمک دولت روس به عمل خواهد آمد...." در مراسلات دیپلماتیک ایران با انگلیسی‌ها، کار برد این نام در اواخر نیمه نخست سده نوزدهم، هر چند هم در معانی گوناگون معمول بوده است. برای نمونه، برنامه‌ای که میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه ایران به تاریخ ۱۹ ذیقعد سال ۱۲۴۸ هجری قمری عنوانی زیرمختار انگلیس نوشته است (در صفحات ۹ تا ۱۰ کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان جلد اول، چاپ وزارت خارجه ایران،

۱۳۷۴) چنین می‌خوانیم: "به غیر از سمت قندهار و کابل و هرات و طرف افغانستان به هر طرف که بخواهید بروند، مختار باشند و مطلق العنان خواهند بود خواه به ولایت ایران بیایند یا سایر جاهای دیگر که دخل و خاک هرات و افغانستان و کابل و قندهار نداشته باشد"

چنانی که از این نامه برمی‌آید، منظور از "افغانستان" گستره پشتون‌نشین مرزی (اکنون میان کشور ما و پاکستان) است که هرات، کابل و قندهار بیرون از آن دانسته شده است. در همین کتاب در صفحات ۱ و ۲ در نامه که الکساندر برنس به سال ۱۲۴۳ در باب کابل نوشته است، می‌خوانیم: "از جمله چهار مملکتی که افغانستان از آن‌ها ترکیب یافته است، یک حصه تابع پنجاب است (منظور از پشاور است) و سه حصه دیگر آن تابع ایران (منظور از کابل، قندهار و هرات است) و نیز فهمیده ایم که رییس کابل مردی است دانشمند و دوراندیش و دروفات "رنجید" (رنجیت سنگ) قادر خواهد بود که در همه این مملکت تسلط کلی پیدا کند و...". از این نامه چنین دانسته می‌شود که در تاریخ نگارش آن پشاور و سرزمین‌های مربوط آن تابع پنجاب و کشور کابل (که بخش بزرگی از مناطق مرکزی و شمالی افغانستان اکنون را در بر می‌گرفت) و قندهار و هرات با توابع آن، تابع ایران قاجاری بوده است در صفحات ۷۲ تا ۷۳ همین کتاب در نامه‌ای که الیت داریسی تاد، وزیر مختار انگلیس به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۸۳۸ میلادی به وزیر خارجه ایران نوشته است چنین می‌خوانیم: "بنا بر این مدام که محب به صدق و راستی اظهار سازد که در سنوات سابق امنای دولت بهیه انگلیس با پادشاهان سلف افغانستان عهدی دوستانه نبسته و شرطی محبانه کرده اند...". به گونه‌ای که دیده می‌شود، در این هنگام دیگر کام برد نام افغانستان برای مجموعه سردار نشین‌های افغانی در یادداشت‌های دیپلماتیک انگلیسی‌ها جا افتاده بود، جالب این است که در اسناد این کتاب سرداران افغانی اعم از مهردل خان، کهندل

خان و... هیچ کدام برنامه‌های شان از افغانستان نامی نمی‌برند وانی گواه بر آن است که این نام کاربرد چندانی نداشته است.

تنها یک بار کهن‌دل خان، آن هم در نامه ۱۲۶۹ میلادی خود عنوانی ناصرالدین شاه قاجار از "شش جهت افغانستان" یاد کرده است. روشن است در آن هنگام، دیگر نام افغانستان جا افتاده بود. تنها در نامه‌هایی که امیر دوست محمد خان به دربار ایران نوشته است، دو یا سه بار از افغانستان نام برده است. آن هم با تعبیر گوناگون برای مثال، او در یک جا کابل را پایتخت افغانستان خوانده است. با این که منظور او از "افغانستان روشن است گستره زیر فرمانروایی خودش بوده است که در آن برهه شامل قندهار و هرات و بخش‌های دیگری مانند ترکستان، بدخشان و... نمی‌گردیده است.

در صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۳ کتاب "افغانستان و ایران" نوشته دکتر یوسف حقیقی، ایران گوشه‌ای از نامه امیر دوست محمد خان آورده شده است که متن کامل آن در کتاب امیرکبیر و ایران آمده است.

آقای پیروز مجتهد زاده درباره این نامه در کتاب "امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران" می‌نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد، محمد حسین خان دومین سفیر دوست محمد خان به دربار ایران در سال ۱۸۳۸ میلادی به تهران رسید و نامه دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید. او در نامه خود نوشته بود: "از آن جا که اوقات قدیم بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک‌بنیان اعلی حضرت شاهنشاهی بوده اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت (کابل و مضافات آن) هم تعلق به مملکت ایران دارد..." سبب عریضه نگاری در این وقت، که اعلی حضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش از طائفه شقاوت نژاد سیک است، اگر چه چهارصد هزار خانوار افغان و از طوائف

حول وحوش و همسایه‌ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی اند، ولیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مغشول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ و... تا حال مغلوب آن طائفه بی دین نشده ام.

شهر قندهار که اشراف بلاد است و شهر کابل که پایتخت افغانستان است و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات ولایات مفصله فوق کلا جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند.

همین امیر دوست محمد خان در نامه‌ای که شاید به سال ۱۲۵۳ هجری خورشیدی به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران نوشته است که در صفحات ۲۲۷ تا ۲۲۸ کتاب "ایران و افغانستان" نوشته بهمنی قاجار، چاپ وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی آمده است از این نامه برمی آید که هنگام نگارش نامه، افغانستان بیرون از سلطنت کابل و پشاور بوده است.

زیرا در آن هنگام پشاور زیر سیطره سیک‌ها بوده است. شایان یادآوری است که شهر پشاور در گذشته تاریخی یک شهر پشتون‌نشین نبوده است. این شهر پسان‌ها به تصرف پشتون‌ها درآمده است. در کتاب "گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان" در صفحه ۱۲۰ در نامه‌ای که وزیر خارجه ایران به تاریخ ۲۷ جمادی الاولی سال ۱۲۵۴ هجری قمری با عنوان میرزا جعفرخان، فرستاده ایران به عثمانی نگاشته آمده است:

"خواستند حدود افغانستان که از قدیم ملک دولت علیه بوده است را از ما منحرف و سردارهای این ملک را با هم متفق کنند تا تأمین ما و هند سدی سدید

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۲۳۱

باشد" اگر کتاب "سیاحت اسکندر برنس" را پیدا کنید، در آن جا خواهید دید. نوشته است که: "دوستی ایران از برای ما بی فایده است و این همه خرجی که کرده و می کنیم بیهوده، اگر دولت ما دوست محمد سردار کابل را تقویت نماید، خرجش کمتر خواهد شد و نفعش بیشتر. ما خواستیم ملک قدیم خود را تصرف نماییم، شما هنوز در اردو تشریف داشتید و دیدید که از کابل و قندهار فرستاده‌ها رسید و عریضه‌ها آورده اند که ما نوکر قدیم شما هستیم..."

در این سند از حدود افغانستان نام برده شده که منظور از همه سردار نشین‌های افغانی بوده است. در صفحه ۱۸۴ این کتاب برنامه‌ای که "شیل" نایب وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر خارجه ایران به تاریخ سوم رمضان سال ۱۲۵۴ هجری خورشیدی نوشته است، می‌خوانیم: "هرگاه قطعه زمینی از خاک افغانستان را از حکم سرکار اعلیحضرت شهر یاری به تصرف نگه دارند..."

در نامه‌ای که در ذیقعدہ سال ۱۲۶۶ قمری نوشته و در صفحه ۲۳۶ همین کتاب آمده است، او را امیر کابل خطاب نموده است امیر دوست محمد خان در نامه‌ای که در سال ۱۸۳۶ میلادی به تزار روسیه نوشته است، کشور خود را "مملکت افغان" خوانده است.

و اما امیر شیرعلی خان، نخستین فرمانروایی بوده است که در نامه تاریخی پنجشنبه، ۱۲ شهر شوال سال ۱۲۹۰ قمری خود به تزار روسیه، کشور خود را چند بار "افغانستان" خوانده است. پیش از او کسی از امیران کشور ما را در چهارجوب مرزهای کنونی "افغانستان" نخوانده بود.

در این نامه چنین بر می‌آید که دیگر در دوره امیر شیرعلی خان افغانستان نام رسمی کشور ما گردیده بود (نگاه شود به کارگون: سیر تاریخی ریخت یابی سیمای روسیه در افغانستان) در آثار روسی نیز چنین نامی تا میانه‌های سده نوزدهم دیده نمی‌شود در برخی از مراسلات دیپلماتیک میان ایران و انگلیس در اواخر نیمه نخست سده نوزدهم نیز کلمه افغانستان به چشم نمی‌خورد.

تا جایی که من (عزیزآریانفر) در آثار روسی مطالعه کرده ام، شاید نخستین سندی که در آن کلمه افغانستان در معنای همه سردارنشینان و میرنشینان افغانی یاد شده باشد، در بایگانی مرکزی دولتی تاریخ در پتربورگ، بنیاد دفتری ویژه وزارت دارایی، بخش محرمانه OR۱ پرونده شماره ۳/۳، فهرست ۲۱ باشد که پروفیسور میخائیل ولودارسکی درباره آن در صفحه ۳۵ کتاب "شوروی‌ها و همسایه‌های جنوبی شان ایران و افغانستان" ترجمه من (عزیزآریانفر) مطالبی نوشته است.

در صفحه ۳۴۱ جلد یکم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، در مراسله رسمی از طرف ویسکونت پالمراستون به مستر بلائی سفیر دولت انگلیس مقیم سن پترزبورگ تاریخی پنجم سپتامبر سال ۱۸۳۴ میلادی آمده است: "با اعتراف به وصول مراسله مورخه ششم اگوست شما راجع به امور ایران و افغانستان لازم می‌باشد به شما دستور بدهم که یک موقع مناسب به دست آورده به دولت امپراتوری روسیه رضایت دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان را به تصمیمی که شاهنشاه ایران برای تعیین محمد میرزا به مقام ولیعهدی مملکت ایران گرفته است خاطر نشان کنید"

پس از آن که سیک‌ها، پشاور و دیگر زمین‌های پشتون‌نشین را گرفتند، انگلیس‌ها بر آن شدند تا این سرزمین را همراه با سرزمین‌های بلوچ‌نشین به متصرفات هندی خود پیوست نمایند از این رو، نام افغانستان را برای کشوری نوی که میان متصرفات هندی خود، ایران و متصرفات آسیایی روسیه تزاری چونان گستره حایل به میان آورده بودند، در نظر گرفتند.

در کتاب "حیات افغانی" که در سال ۱۸۶۵ میلادی به خامه محمد حیات خان هب زبان پارسی دری نوشته شده و در سال ۱۸۷۴ میلادی نوشته شده و در سال ۱۸۷۴ میلادی به انگلیسی برگردانده شده است، حدود افغانستان چنین شرح داده شده است: "مرز شمالی آن هندوکش است که آن را از ترکستان جدا

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۲۵۱

می‌کند در غرب آن ایران قرارداد جنوب آن بلوچستان است و در شرق با رود سند از پنجاب جدا شده است مساحت آن ۳۰۰ هزار میل مربع و نفوس آن حدود هشت میلیون و چهار هزار (نیز) نفر است هزاره شامل افغانستان نیست"

روشن است که این کتاب در هنگام دوره دوم امارت امیر دوست محمد خان به رشته نگارش کشیده شده است. دوره که هنوز افغانستان محدود به شهرهای کابل، جلال آباد، غزنی و پروان می‌گردید و شمال و هزارستان هنوز شامل گستره افغانستان نگردیده بود در صفحه هشت کتاب "افغانستان گزیده مقالات" مسکو سال ۱۹۲۴ میلادی می‌خوانیم: "بایسته است، به هر حال میان مفهوم افغانستان و افغان تفکیک قایل شد. افغان‌ها در بیرون قلمرو افغانستان زیست بوم دارند برعکس، در میان باشندگان افغانستان غیر افغان‌ها زیست بوم دارند. افغان‌ها عبارت اند از قوم که به زبان ویژه ایرانی سخن می‌گویند"

در صفحه یازدهم همین کتاب آمده است: "افغان‌ها به زبان پشتو یا پختو سخن می‌گویند که شاخه از زبانی ایرانی است مگر در دربار امیر، سرشناسان و در عرصه نوشتاری و بازرگانی امروزه زبان پارسی معاصر چیرگی دارد." در صفحه سیزدهم می‌خوانیم "هرگاه بخشی) افغان‌ها در بیرون از قلمرو افغانستان زیست بوم دارند، از سوی دیگر در خاک آن اقوام غیر افغان زندگی می‌کنند که از افغان‌ها از نگاه تپ، زبان و خاستگاه فرق دارند"

آنچه بسیار جالب است که حتی در دوره فرمانروایی امان الله خان بسیاری از باشندگان مناطق دور افتاده کشور به شمول مناطق پشتون نشین با نام افغانستان آشنا نبوده اند. برای نمونه در صفحه نوزدهم کتاب سال ۱۹۲۴ میلادی می‌خوانیم: "شایان یاد آوری است که درک یگانگی ملی یا سیاسی تا همین اکنون به آن پیمانانه در میان افغان‌ها دیده نمی‌شود که آن‌ها با سخن گفتن از میهن خود هیچ گاه واژه افغانستان را به کار نمی‌گیرند و به نام‌های ناب بومی چنگ می‌اندازند."

شمار کل گویندگان به زبان افغانی بنا به آخرین داده‌ها که در دسترس است (آمده در دانشنامه دایرالمعارف اسلام) تقریباً به ۳/۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود که از جمله دو میلیون آن در امارت افغانی زیست بوم دارند.

در صفحه ۱۰۳ از قول Imperial Gazetteer of India می‌خوانیم: "بابر، تنها نواحی زیست بوم قبایل اوغان در جنوب منطقه کابل را اوغانستان می‌خواند" در صفحه ۱۱۲ آمده است: "افغانستان بخشی از ایران را تشکیل می‌دهد" به هر رو، پشتون‌ها یا افغان‌ها، صرف نظر از همه چیز از اصیل ترین نوده‌های ایرانی اند که با تاجیک‌ها و پارس‌ها از یک تیره و تبار و نژاد اند.

در صفحه ۲۶۴ جلد یکم کتاب سه جلدی "تاریخ شرق، خاور زمین در عهد قدیم" چاپ دانشکده ی خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، با ویرایش دکتر رباکوف، مسکو ۲۰۰۰ در فصل شانزدهم زیرعنوان "کشورهای پشته ایران و جنوب آسیای میانه در..." می‌خوانیم: "نوده‌های ایرانی زبان فلات ایران مشتمل اند بر پارس‌ها، افغان‌ها، کردها، گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، بلوچ‌ها و... افغان‌ها را نوده‌های همسایه با این نام از اوایل قرون وسطی می‌شناسند. مگر نامی که خود آن‌ها خویش را بدان یاد می‌کنند، پشتون به ایران باستان "پرسو" (پارسو) می‌رسد. این نام تباری از میانه‌های نیمه دوم هزاره نخست میلادی برای مناطق زیست بوم کهن افغان‌ها در جنوب خاوری سرزمین افغانستان کنونی اطلاق می‌گردیده است"

از این نبشته‌ها چنین برمی‌آید که پشتون‌ها یکی از اصیل ترین و دیرین ترین تیره‌های ایرانی (پارسی) هستند و خاستگاه نام ایشان "پرسو" (پارسو) است. با توجه به آن چه که در بالا آمد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد.

یک: "افغانستان" به عنوان یک کلمه واسم مکان، پیشینه تاریخی داشته و در گذشته برای گستره پشتون‌نشین وابسته به مضافات استان پشاور (بیشتر مناطقی

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۲۷۱

که اکنون در ایالت پشتونخواه پاکستان اند) شماری از مناطق پشتون‌نشین کشور در حدود کوه‌های سلیمان اطلاق می‌گردیده است.

دوم: شاید نخستین زیست بوم پشتون‌ها مستنگ یا مستونگ است که اکنون در بلوچستان پاکستان واقع است. درکل می‌توان گفت که افغانستان واقعی و راستین درگستره پاکستان قرار دارد و آن چه که امروز افغانستان خوانده می‌شود، هیچ ربطی به این نام ندارد.

سوم: امپراتوری درانی که از سوی احمدشاه درانی بنیاد گذاری شد، به این نام خوانده نمی‌شده است.

چهارم: کلمه افغانستان برای نخستین بار در آثار انگلیسی در اثر فورستر در سال ۱۷۹۷ میلادی برای بخشی از گستره پشتون‌نشین امپراتوری درانی به کار رفته است.

پنجم: این نام از سوی ایرانیان بنا به روال معمول از میانه‌های سده نوزدهم برای بخشی‌هایی از سرزمین بازمانده از امپراتوری درانی به گونه غیر رسمی به کار رفته است.

ششم: از روی کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس روان شاد محمود محمود ظاهراً چنین برمی‌آید که برای نخستین بار کلمه "افغانستان" در متن پارسی قرارداد سال ۱۸۰۱ میلادی میان روس وانگلیس به کار رفته باشد. این درحالی است که در متن انگلیسی این قراردادها چنین کلمه‌ای به کار نرفته است. به گمان غالب روان شاد محمود اصل قراردادها را در دسترس نداشته و آن را از متن انگلیسی ترجمه نموده است. شاید ایشان برای آسانی کار و یا بر سبیل عادت معمول ایرانی‌ها که هر سرزمینی را با پسوند "استان" یاد می‌کنند. کلمه "افغانستان" را به کار برده است.

هفتم: الفستون "افغانستان" را نامی مناسب برای "سلطنت کابل" دانسته است و آن را در کتاب گزارش سلطنت کابل خود به کار بسته است در این حال او

می‌نویسد که این نام را شاید ایرانی‌ها بر سرزمین افغان‌ها گذاشته‌اند. روشن است در آن برهه که الفستون کتاب خود را نوشته بود، هرات و مناطق شمال هندوکش شامل گستره سلطنت کابل نبوده است.

هشتم : در سال‌های ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۸ میلادی کلمه افغانستان برای سردارنشین‌های افغانی در آغاز در آغاز در آثار انگلیسی و رفته رفته در آثار ایرانی، افغانی و پسان تر روسی رواج یافته است.

نهم : در نیمه نخست سده نوزدهم تا سال ۱۸۳۸ میلادی اطلاق "افغانستان" بر مجموع سردارنشین‌های افغانی بازمانده از امپراتوری درانی (هرات، قندهار، کابل و پشاور) و نیز خان نشین‌های شمال مانند میمنه، بلخ، خلم، کندز و... که بیرون از قلمرو درانی بودند، در داخل سرزمین ما رواج نداشته و در اسناد رسمی به کار نرفته است.

دهم : در اواخر دهه سوم این سده دو یا سه بار از سوی امیر دوست محمد خان، آن هم نه برای همه سردارنشین‌ها، بل تنها بخشی از آن که زیر فرمان خودش بوده، به کار رفته است.

جالب این است که دوست محمد خان پس از آن که انگلیسی‌ها کلمه افغانستان را در هند برای توصیف ولایات کابل و قندهار به کار بردند. این اصطلاح را کار گرفته است.

یازدهم : در اسناد دیپلماتیک ایرانی، این کلمه در اواخر دهه سوم سده نوزدهم به کرات دیده شده است که در مفاهیم گوناگون به کار رفته است. گاهی بریا توصیف همه سردارنشین‌ها و گاهی هم مانند مفهوم گذشته برای بخشی از منطقه پشتون‌نشین که شامل هرات، قندهار و کابل نمی شده است. مگر به هر حال عمومیت چندانی نداشته است.

دوازدهم : در آثار روسی گمان نمی رود که پیش از سال ۱۸۳۸ میلادی به کار رفته باشد. روس‌ها قطعاً تنها پس از انگلیسی‌ها این کلمه را به کار برده‌اند. با این

هم، باید در این راستا کار بیشتری انجام شود تا دیده شود که در کدام سند برای نخستین بار این نام و در کدام مفهوم به کار رفته است. با این هم اگر به قول ولودارسکی استناد کنیم، "افغانستان" باید برای نخستین بار در سال ۱۸۳۳ میلادی در روسیه به کار برده شده باشد. آن هم روشن نیست در چه مفهومی. آن چه روشن است، با قاطعیت می توان گفت که شمال کشور و هرات نمی توانسته در آن هنگام داخل مفهوم افغانستان بوده باشد. چه در همه آثار روسی و آسیای میانه ای از آن به نام "ترکستان جنوبی" یاد شده است که پسان ها "ترکستان افغانی" خوانده شد.

سیزدهم: این نام برای کشور ما در سیمای کنونی و در چهارچوب تقریبی مرزهای کنونی پس از به امارت رسیدن شیرعلی خان در داخل کشور عام شد و پس از آن در همه اسناد دیپلماتیک (از جمله نامه شیرعلی خان عنوانی تزار روس) کار برد پیدا کرد. در این حال هنوز در میان عوام شهرت پیدا نکرده بود. این درحالی است که در آغاز، انگلیسی ها این نام را تنها برکابل و قندهار گذاشتند و در دوره امیر دوست محمد خان بار دوم، پس از گرفتن شمال هندوکش شامل آن شد و سرانجام همه در آخرین روزهای زندگانی امیر دوست محمد خان هرات هم شامل آن شد.

چهاردهم: این نام برای نخستین بار در اوایل نیمه دوم سده نوزدهم به روی نقشه های سیاسی جهان برای کشور ما در سیمای کنونی به کار برده شده است. این نام در نیمه نخست سده نوزدهم تنها در برخی از بخش های پشتون نشین گستره بازمانده از امپراتوری درانی کاربرد داشته است.

پانزدهم: مهندسی سیاسی ظهورچنین کشوری از سوی انگلیسی ها صورت گرفته بود که برای حفظ متصرفات هندی خود، نیاز داشتند میان متصرفات آسیای میانه ای روسیه تزاری و ایران منطقه ای حایل ایجاد کنند. از این رو، این نام را هم

در واقع انگلیسی‌ها برای کشور گذاشتند که بار نخست آن را الفنستن آن را پیشنهاد نموده بود.

آن چه مربوط می‌گردد به مرزهای خاوری و جنوبی کشور، این مرزها به گونه‌هایی با "کنوانسیون کابل" که نادرست درکشور به معاهده دیورند شهرت یافته است، به سال‌های ۱۸۹۳ میلادی تعیین گردیدند. مرزهای شمالی و شمال خاوری کشور همین گونه، مرزهای باختری کشور با ایران از سوی انگلیسی‌ها تعیین گردید.

شانزده: شماری از پژوهشگران چنین می‌پندارند که با توجه به پیشینه تاریخی و فرهنگی، این نام مصنوعی و تحمیلی است که بزرگ کشور مصنوعی گذاشته شده است و نمی‌توان معرف و بازتاب گرکلیت هویت ملی و فرهنگی ما باشد و با گذشته پر بار ما پیوند ارگانیک ندارد و صرف نام بخشی از کشور است، نه کل آن که از سوی انگلیسی‌ها بنا بر دلایل سیاسی بر آن گذاشته شده است (آن هم نام سرزمینی را که اکنون بیرون از مرزهای آن قرارداد که درسه مرحله بر این کشور گذاشتند، که در واقع یک نام صادراتی است) و رشته‌های ما را با گذشته تاریخی و فرهنگی ما و افتخارات ما و ارثیه بزرگ فرهنگی و تمدنی ما می‌برد و سردرگمی‌های بسیاری می‌آفریند.

از این رو، طبیعی‌ترین نام برای کشور ما "ایران خاوری" می‌باشد و بایسته است تا در آینده به این نام تغییر یابد.

هفدهم: با توجه به این که افغانستان در گذشته نام یکی از استان‌های سرزمین ایران بزرگ بوده و باشندگان آن، افغان‌ها (پشتون‌ها) یکی از اقوام بزرگ ایرانی که زبان شان پشتو، یکی از زبان‌های شیرین ایرانی و خواهر زبان پارسی است، با سایر باشندگان این مرز و بوم هم ریشه، هم تبار، هم سرزمین، هم تاریخ، هم سرنوشت و هم بود اند، این نام برای ما عزیز و گرامی است.

با این هم، این نام را بسیاری از پژوهشگران برای کشور ما مناسب نمی‌پندارند. روشن است خود پشتون‌ها سنتاً خود را افغان نه، بل پشتون و سرزمین خود را "پشتون خواه" می‌خوانده‌اند.

افغان و افغانستان نام‌های هستند که پارسی‌زبانان به آنان و سرزمین شان داده‌اند. سرزمین افغان‌ها هرچند از دیدگاه جغرافیایی در گستره ایران واقع است، با آن هم از دیدگاه جغرافیای سیاسی در درازای تاریخ گاهی درگستره سیاسی هند و گاهی درگستره ایران بوده است.

به گونه مثال در عصر شاهپور یکم ساسانی منطقه ایگان و پشاور مرز خاور شاهنشاهی پهناور ایران شناخته می‌شده است. بایسته به یک نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که در جهان مدرن، ما با مفاهیم نو سروکار داریم. نظام بین‌المللی معاصر بر "دولت‌های ملی" (کشور-ملت‌ها) استوار است. کشور-ملت‌ها یا دولت‌های ملی بر دو اصل قلمرو (سرزمین) و حاکمیت ملی استوارند. تجربه ملت‌سازی و دولت‌سازی در اروپا گواه بر آن است که برخلاف اروپا که در آن نخست ملت‌ها شکل گرفتند و سپس دولت‌ها را تشکیل دادند، در آسیا این روند وارونه و بازگون روندی معکوس را پیمود. یعنی نخست کشورها را ساختند و سپس آن را وارد کد ملت‌سازی مصنوعی گرانیدند در کشور ما مفاهیم مدرن در دوره فرمانروایی حبیب‌الله با بازگشت محمود طرزی از ترکیه به گونه نیم‌بند وارد گردید.

سپس در دوره امان‌الله خان پس از انقلاب کبیر در روسیه، راه افتادن جنبش خلافت در هند و جنبش مشروطیت در ایران بیشتر مطرح گردید.

با توجه به این که افغانستان درست در دوره امان‌الله خان بود که چونان یک کشور مستقل تبارز نمود، می‌توان گفت که پیش از آن در گردونه نظام جهانی چونان یک کشور به مفهوم مدرن آن جایگاهی نداشته است.

به هر رو، چیزی که از دیدگاه تاریخی روشن است، این است که نام افغانستان برکشوری که در نیمه سده نوزدهم در بخشی از سرزمین خراسان (ایران شرقی) ساخته شد گذاشته شد. یک گزینش طبیعی نبوده است که خود باشندگان این سرزمین بر آن گذاشته باشند، بل نامی است که انگلیسی‌ها با توجه به منافع و مطامع استعماری خود بر آن گذاشته اند. یعنی در واقع نام جزئی است که بر یک کل گذاشته شده است.

این نام یعنی افغانستان، به باور بسیاری از کارشناسان پیچیدگی‌هایی را از دیدگاه فرهنگی و تاریخی آفریده و همه پیوندهای ما را با گذشته‌ها گسیخته است. به گونه نمونه، درست نخواهد بود. هرگاه بگوییم زردشت پیامبر افغانی یا مولانا و فردوسی و ... سخنوران افغانی اند. از سویی هم بحران هویتی به میان آورده است. چه، هرگاه بپذیریم که افغان نام یک قوم است، افغان خواندن اقوام چون ازبیک، ترکمن، قرغیز و... از سوی بسیاری از کسانی مربوط به این اقوام پذیرفتنی نیست. با این همه، تغییر نام افغانستان به ایران خاوری یا خراسان در اوضاع و احوالی کنونی دشوار است و هنوز زمینه برای آن فراهم نگردیده است. در فرجام باید گفت که این اندیشه که گویا نام کشور ما در گذشته خراسان و پیش از آن آریانا بوده است، از ریشه نادرست است. زیرا خراسان و آریانا (نام یونانی گستره آریاها است) هر دو نام یک سرزمین است. در حالی که افغانستان نام یک کشور نو است.

روشن است میان یک کشور چونان یک واحد سیاسی و یک گستره جغرافیایی تفاوت بسیار هست که در این ادعا به سنجش گرفته نشده است. ناگفته پیداست که همه تاریخ‌سازی‌ها و تاریخ‌پردازی‌های رنگارنگ، آگاهانه یا نا آگاهانه این هدف نامقدس استعماری را آماج دارند تا میان کشورهای هم‌سرنوشت، هم‌فرهنگ، هم‌سرزمین، هم‌تاریخ، هم‌تبار و هم‌زبان افغانستان و ایران و دیگر

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۳۳۱

کشورهایی هم سرزمین گستره ایران بزرگ جدایی تاریخی بیندازند و باشندگان این سرزمین‌های پرگهر را از سپیده دم تاریخ نسبت به یک دیگر بیگانه نمایند.

پیشینه نام جغرافیایی افغانستان

واژه افغانستان به مفهوم وطن افغان‌ها، به لحاظ جغرافیایی دو مرحله را پشت سر گذاشته است؛ اول، افغانستان به مفهوم یک مکان جغرافیایی مانند بلوچستان، عربستان، پشتونستان، کردستان و... دوم، افغانستان به مفهوم نام یک کشور، مانند تاجیکستان، ترکمنستان، ازمنستان و... به هر حال این مبحث به پیشینه و تاریخ افغانستان مربوط نیست. صرفاً پیشینه نام جغرافیایی افغانستان مورد بحث است که پیشینه آن به استناد روایت‌های تاریخی و جغرافیایی، اندکی بیشتر از هفت صد سال است.

کلمه جغرافیایی افغانستان برای نخستین بار در کتاب تاریخ‌نامه هرات سیفی هروی، ذکر شده است. او در این کتاب می‌گوید: "اولیجایتو خان، خطه هرات را تا اقصای افغانستان و رود آمو به سلطان غیاث الدین کرت تفویض کرد" سیفی هروی در جای دیگری از این کتاب آورده است که: "شمس الحق والدین کرت طاب ثراه از افغانستان به تگین آباد آمده و از راه خیसार و اسفزار به هرات بازگشت" چون در آن زمان تگین آباد به منطقه‌ای اطلاق می‌شد که در حوالی قندهار کنونی واقع بود، از این روایت سیفی هروی می‌توان استنباط کرد که افغانستان آن زمان در جنوب قندهار کنونی واقع بود. کتاب تاریخ‌نامه هرات راجع به حدود افغانستان آن زمان هم اطلاعات موثق و مفیدی فراهم می‌کند و از آن چنین بر می‌آید که سرزمین "افغانستان" به ناحیه‌ای بین سیستان در غرب، غور و زمین داور و زابلستان

در شمال، مکران در جنوب و سند (هندوستان) در شرق اطلاق می‌شود و مرکز آن هم در حول و حوش مستونک (کوئته) است.

از محتوای مطالب کتاب تاریخ‌نامه هرات بر می‌آید که منظور سیفی هروی از کاربرد واژه جغرافیایی افغانستان، کشور امروزی افغانستان نبوده بلکه وی سرزمین محل سکونت اقوام پشتون را که مناطق مشرق و جنوب افغانستان و شمال غرب پاکستان را در بر می‌گرفته، در نظر داشته است. این افغانستان در آن روز نه یک کشور بلکه یک محدوده جغرافیایی مانند بلوچستان، غرجهستان و یا کردستان و پشتونستان بوده است. عبدالحی حبیبی نیز به این باور بود که برای اولین بار به هنگام حمله چنگیز خان نام افغانستان وارد کتب تاریخی شده است. وی تأکید داشت که افغانستان عصر مغول دربرگیرنده سرزمین بین قندهار و غزنی تا دره سند یعنی ناحیه سکونت پشتو زبان‌ها بوده و مناطقی مانند کابل، بلخ و هرات را شامل نمی‌شده است.

علی رغم روایت شادروان عبدالحی حبیبی، افغانستان عصر مغول نه تنها مناطقی مانند کابل، بلخ و هرات را شامل نمی‌شده؛ بلکه براساس روایات مستند تاریخی، افغانستان آن زمان دربرگیرنده سرزمین‌های قندهار، فراه، غزنی، لغمان، ننگرهار و پشاور نیز نبوده است. روایات تاریخی به تواتر نشان می‌دهد که جغرافیای افغانستان از قرن چهاردهم تا اواسط قرن نهم میلادی شامل بخش کوچکی از سرزمین‌های مشرق و جنوب افغانستان کنونی در جنوب ولایات قندهار، غزنی، کابل و ننگرهار بوده است.

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی سفیر حکومت شاهرخ تیموری به هند و مولف کتاب مطلع السعدین در کتاب خود هنگام برشمردن فتوحات امیر تیمور، تحت عنوان "ذکر توجه صاحبقران (امیر تیمورگورکان) به سیستان و قندهار و افغانستان" از ولایات سیستان، فراه، بست و قندهار به صورت ولایت‌های مستقل

و از تخت سلیمان به عنوان منطقه‌ای در محدوده افغانستان به صورت جداگانه نام می‌برد.

از این عنوان و نوشته واضح می‌شود که تا عهد مولف مطلع السعدین، قندهار، هلمند، فراه و سیستان هم جز افغانستان نبوده و تنها همان تخت سلیمان و نواحی آن افغانستان نام داشته است. چنانچه غبار نیز بنا بر روایت مولف مطلع السعدین، قندهار را بیرون از جغرافیای افغانستان آن زمان دانسته است.

میرخوند مولف تاریخ معروف روضة الصفا و معاصر امیرعلی شیرنوایی، در جایی از این اثر معتبرش روایتی دارد که کابل، غزنین و قندهار را بیرون از جغرافیای افغانستان نشان می‌دهد، در روضة الصفا روایت شده است: "بایسنقر، میرزا قندورا در بند کرده پیش پدر برد. شاهرخ او را در قلعه اختیارالدین محبوس کرد و تمام ولایات او را از کابل و غزنین و قندهار و افغانستان به رسم سیورغال به فرزند خود سیور غمش داد" از این روایت میرخوند چنین نتیجه می‌شود که افغانستان در آن زمان ولایتی در کنار ولایات کابل، غزنین و قندهار بوده است.

امین احمدرازی که در سده هفدهم میلادی به هند سفر کرده، کتاب جغرافیای هفت اقلیم خود را به سال ۱۶۹۱ میلادی تألیف کرده است. در آن کتاب با تعیین حدود کابل؛ این مطلب نیز روشن می‌شود که خیلی از ولایات مشرق افغانستان کنونی مثل ننگرهار، لغمان، کنر و نورستان به شمول پشاور پاکستان به همین ترتیب مناطق مرکزی و شمال افغانستان در هر دو طرف کوه هندوکش، در آن زمان بیرون از جغرافیای افغانستان قرار داشته است. در کتاب هفت اقلیم آمده است: "حدود شرقی کابل پشاور، لغمانات و بعضی ولایات هند است و غربی آن کوهستانات است و قوم تکودری و هزاره در آن جا سکونت دارند و شمال آن قندوز و اندراب است و کوه هندوکش و حد جنوبش فرمل و بفرد افغانستان است"

طبق نظریه شرمن، در زمان بابر اصطلاح افغانستان هنوز برای توصیف جغرافیای محدودی در جنوب غربی به کار رفت که ساکنان آن افغان‌ها (پشتون‌ها) بودند. حتی مناطقی از جنوب کابل به نام‌های فرمل، نغر و بنو نیز شامل جغرافیای افغانستان نبود. بابر در جایی از خاطرات خود در کتاب بابرنامه می‌گوید: "در جنوب کابل، مناطق فرمل، نغر، بنو و افغانستان موقعیت دارد"

براساس روایت‌های جغرافیایی و تاریخی، جغرافیای افغانستان تا نیمه نخست سده نهم میلادی از محدوده دامنه کوه سلیمان و غزنی فراتر نرفته بود. مرضی حسین بلگرامی جغرافیا نویس قرن نهم میلادی در کتاب جغرافیای حدیقه الاقالیم خود وقتی حدود سیستان را مشخص می‌کند نشان می‌دهد که تا نیمه نخست سده نهم، افغانستان در همسایگی غزنین موقعیت داشته است. او می‌گوید: "سیستان ولایتی است که حدودش خراسان و کرمان تا غزنین و اطراف افغانستان است" و یگانه که طی نیمه اول سده نهم به افغانستان سفر کرده و زمانی در دربار امیر دوست محمد خان به سر می‌برده است، کتاب خود را "داستان سفر به غزنی، کابل و افغانستان" نام گذاری می‌کند. عنوان کتاب و یگانه به وضوح به این موضوع اشاره دارد که تا اواسط سده نهم میلادی ولایت افغانستان جغرافیای محدودی داشته و صرفاً به مناطق اطراف کوه‌های سلیمان و حوالی آن در جنوب کابل و غزنین اطلاق می‌شده است.

راجع به این که قلمرو حکومت ابدالی‌ها از چه زمانی افغانستان نامیده شده و افغانستان به عنوان نام رسمی کشور پذیرفته شد، توافق نظر کلی وجود ندارد. نهادهای وابسته به مقامات رسمی افغانستان نیز گزارش موثقی ارائه نکرده اند که قلمرو ابدالی‌ها از چه زمانی، از سوی چه کسانی و با در نظر داشت کدام اولویت‌ها برای نخستین بار افغانستان نامیده شد. بعضی روایت‌های تاریخی حاکی از این است که برای نخستین بار احمدشاه ابدالی قلمرو فرمانروایی خود را کشور یا مملکت افغانستان نامید. چنانچه کتاب سراج التواریخ که به دستور

امیر حبیب الله خان به قلم وقایع نگار معروف، کاتب فیض محمد هزاره تالیف شده است. راجع به نام گذاری افغانستان اشاره‌ای به این مضمون دارد: "در زمان سلطنت اعلی حضرت احمد شاه که بعد از انقراض سلطنت اعلی حضرت نادر شاه در سال ۱۷۴۷ میلادی براریکه سلطنت جلوس نمود. این مملکت زیاده تر موسوم به افغانستان شد"

ولی با وصف این روایت سراج التواریخ، مدارک وشواهد تاریخی موثق و انکار ناپذیر زمان احمدشاه ابدالی به وضوح نشان می دهد که قلمرو امپراتوری او تا قرن نهم میلادی، افغانستان نامیده نشده است. در هیچ یک از آثار، اسناد و کتب زمان احمد شاه ابدالی به ویژه در کتاب حجیم تاریخ احمد شاهی که زیر نظر مستقیم شخص شاه و به دست منشی مخصوص او محمود الحسینی جامی تحریر یافته، نام افغانستان ذکر نشده است. ثبت نشدن نام افغانستان در تمام نوشته‌های قرن هجدهم میلادی دلیل محکمی است به این که تا آن زمان کشوری به نام افغانستان وجود نداشته است و جغرافیای افغانستان کنونی تا قرن نهم میلادی به نام سلسله‌های پادشاهی با دودمان‌هایی مانند غلجایی‌ها، ابدالی‌ها، سدوزایی‌ها، محمد زایی‌ها، غوری‌ها، غزنوی‌ها و غیره یاد می شده است. معمولاً نام‌های تاریخی منسوب به جغرافیای افغانستان مانند آریانا، خراسان و غیر تحت الشعاع نام‌های دودمانی به فراموشی سپرده می شده و نام افغانستان شاید تا آن زمان مجال آن را نیافته بود که مطرح شود.

کلمه افغانستان به عنوان قلمرو حکومت ابدالی‌ها برای نامیدن جغرافیای افغانستان کنونی "برای اولین بار در موافقت نامه بین ایران و بریتانیا در سال ۱۸۰۱ میلادی مورد استفاده قرار گرفت" در این موافقت نامه که به منظور حفظ یا تحکیم روابط جانین، یعنی ایران و بریتانیا امضا شده بود. دولت مردان حکومت ابدالی و یا افغانستان آن روز نقشی نداشتند. چنین به نظر می رسد که در زمان امضای

این توافق نامه، حتی نماینده دولت ابدالی حضور نداشته است. به هرحال این نخستین باری است که از افغانستان به عنوان کشوری نام برده می‌شود.

۳۷ سال بعد، برای دومین بار "لرد اوکلند" فرمانروای انگلیسی هندوستان در پاسخ به نامه شجاع در ۱۶ اگست سال ۱۸۳۸ میلادی اسم افغانستان را به صورت مردم ولایت افغانستان به عنوان یکی از ولایات مستعمره هند بریتانیایی نام می‌برد، این مطلب در صفحه ۲۶۶ جلد سوم دایرالمعارف آریانا نیز آمده است. اگر از زوایای دیگر بدان نگریسته شود، این نخستین بار است که در حاشیه مکاتبات خارجی و معاهدات رسمی دولت ابدالی نام افغانستان در یک نامه رسمی ثبت می‌شود. قابل یاد آوری است که در قسمتی از این نامه آمده است: "اخلاص گزین را به خوشی و رغبت ما الاکلام، این معنی منظور است که در میان صاحبان (یعنی انگلیسی‌ها) و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت، بدون مرضی و صلاح انخلاصه خاندان غزو علی، امری به وقوع نیاید"

متعاقباً انگلیس‌ها با همیاری شاه شجاع به قندهار مسلط شدند. در این زمان معاهده دیگری در ۷ می سال ۱۸۳۹ میلادی با شاه شجاع امضا کردند که در دو ماده آن نام افغانستان ذکر شده است. ماده سوم این معاهده چنین می‌گوید: "شاه محترم الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ، در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد، و کسی را از اهل فرنگ اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیسی اعطا نخواهد فرمود" بدین ترتیب از زمان شاه شجاع یعنی سال‌های ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ میلادی به بعد نام رسمی کشور، افغانستان گفته شد.^۲

۲. نعیمی، شاه محمود، افغانستان به روایتی دیگر، ص ۷۷ تا ۸۲.

افغانستان پنج هزار سال تاریخ ندارد!

در افغانستان مردم به اشتباه می‌گویند که احمدشاه ابدالی حاکم وقت افغانستان در سال ۱۷۴۷ م نام «خراسان» را به «افغانستان» تبدیل کرده است. این گفته صحت و سند ندارد. نام افغانستان در زمان شاه‌شجاع مزدور انگلیس در قراردادی رد و بدل شد و نام رسمی کشور گردید.

قبل از ۱۷۴۷ آن طرف خط دیورند را «سرحد» علم، سرحد آزاد، یاغستان و سلیمانیه یاد می‌کردند. بعد از سال ۱۹۴۷ آن طرف خط دیورند را پشتونستان یاد می‌کردند و سابقه پشتونخوا و پشتونستان بعد از ۱۹۴۷ م می‌باشد.

۲۰۰۹-۱۷۴۷ = ۲۶۲ سال بعد از احمدشاه ابدالی تاکنون

۲۰۰۹-۱۸۳۸ = ۱۷۰ سال از نام افغانستان تاکنون

افغانستان پیشینه بیش‌تر از پنج‌هزار سال دارد:

۳۰۰۰ سال قبل از میلاد به نام «آریانا»؛

۳۰۰ سال بعد از میلاد به نام «آریانا» که مجموعاً ۳۳۰۰ سال به نام آریانا یاد

می‌گردیده است.

از سال ۳۰۰ میلادی تا ۱۸۳۹ میلادی در حدود ۱۵۳۹ سال به نام «خراسان»

یاد می‌گردیده است.

از سال ۱۸۳۹ م تاکنون (۲۰۰۹ م) در حدود ۱۷۰ سال به نام افغانستان یاد

می‌شود.

۴۲ | افغانستان چگونه تشکیل شد؟

خلاصه

افغانستان پنج هزار سال تاریخ ندارد!

۱. آریانا ۳۳۰۰ سال
 ۲. خراسان ۱۵۳۹ سال
 ۳. افغانستان ۱۷۰ سال
- در مجموع: ۵۰۰۹ سال.^۳

۳. یوسف، عمر. کشف تاریخ، ص ۸۷.

تاریخ قوم «افغان» را با تاریخ کشور «افغانستان» مخلوط نکنیم!

وقتی از کشور افغانستان صحبت می‌کنیم؛ چرا همه کاسه و کوزه را بر سر قوم "افغان" می‌شکنیم و آن‌ها را ملامت می‌کنیم؟ چرا از ۱۷۴۷ میلادی شروع کرده و بعد چند فحش و دشنام نثار احمد شاه ابدالی و اولادای او می‌کنیم (چون تبلیغ نموده اند که احمد شاه ابدالی مؤسس کشور افغانستان است) چرا فقط افغان‌ها را جاسوس و مزدور خارجی‌ها دانسته و بار ملامتی و بی‌مسئولیتی خود را بالای افغان‌ها و خارجی‌ها می‌اندازیم؟

درحالی که به گواهی تمام اسناد تاریخی، احمد خان ابدالی، پسرش (تیمورشاه) و نواسه‌هایش (شاه زمان، شاه محمود و شاه شجاع) خود را شاهان خراسان نامیده اند و آرزو داشتند که روزی شاه ایران شوند چنانچه نیز تاریخ "واقعات ۱۸۳۵ میلادی" خود را به مورخان خراسان اهدا کرده است. اما آن جغرافیا با جغرافیای افغانستان امروزی تفاوت فاحش دارد.

امپراتوری درانی پس از نیم قرن تجربه می‌شود سال‌های ۱۸۰۰ میلادی حکومت‌های محلی، ولایتی و مستقل نیمه مستقل در شمال هندوکش (بدخشان، قلعن و بلخ) و جنوب آن (کابل، قندهار و هرات) وجود داشته و با ایجاد می‌شود (چنانچه کافرستان هرگز تابع هیچ حکومتی نبوده است) سپس، این سرزمین‌ها با پیشروی هند بریتانیوی و روسیه تزاری و در جریان "بازی بزرگ در بین دو امپراتوری به منطقه حایل در بین آن‌ها تبدیل یم شود تا با یک دیگر شاخ به شاخ نشوند (پیش از آن، این سرزمین‌ها از اوایل سده شانزده تا نیمه سده هژده یعنی حدود ۲۵۰ سال در دست امپراتوری‌های صفویان، مغولان هند و شیانیان

تقسیم بوده است)؛ تا این که بریتانیه عبدالرحمان خان را در سال ۱۸۸۰ میلادی از بخارا روسیه در خواست نموده و او را در رأس " دولت حایل" در کابل می‌گمارند (Buffer State) و حتی قندهار و هرات را برایش نمی‌دهد (شمال هندوکش خود مختار است) اما عبدالرحمان خان با این " مرد آهنین" شهامت و جسارت خود را در جریان عمل نشان داده، تمام حاکمان و قدرت‌های محلی را با زور و شمشیر سرکوب نموده و حاکمیت سراسری ایجاد می‌کند.

همان است که بریتانیه و روسیه، مرزهای این منطقه دولت حایل را خط کشی نموده و عبدالرحمان را به حیث پادشاه افغانستان به رسمیت می‌شناسند که در امور داخلی آزاد بوده و در امور خارجی تابع سیاست بریتانیه است؛ تا این که در زمان امان الله در سال ۱۹۱۹ میلادی مستقل می‌شود. باید متوجه بود که امیر حبیب الله در سراج التواریخ کاتب هزاره در سال ۱۹۱۳ میلادی پادشاه افغانستان جنوب هندوکش و ترکستان شمال هندوکش نامیده می‌شود؛ یعنی نام افغانستان فقط در زمان امان الله خان بنام عمومی کشور می‌شود.

لذا وقتی از کشور افغانستان صحبت می‌کنیم، بهتر است از عبدالرحمان خان ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ میلادی و یا امان الله خان ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ میلادی شروع کنیم؛ چون مرزهای کشوری بنام افغانستان در زمان امیر عبدالرحمان خان تعیین گردیده و استقلال آن در زمان امان الله حاصل شده است. پیش از آن کشوری به نام در تاریخ منطقه و با این مرزها در جغرافیای سیاسی جهان وجود داشته و تمام حاکمان و امرای محلی و ولایتی حتی در معاهده با خارجی‌ها حاکمان مناطق یا ولایات شان نامیده شده اند.

(چنانچه بریتانیه با شاه شجاع در سال ۱۸۰۹ میلادی بنام کابل، با کامران در سال ۱۸۹۳ میلادی نام شاه هرات و با دوست محمد در سال ۱۸۵۵ میلادی و ۱۸۵۷ میلادی بنام‌های والی کابل و حاکم کابل معاهده کابل امضا کرده است.

پس از ایجاد کشور افغانستان در زمان امیر عبدالرحمان خان برای اولین بار مفکوره برتری خواهی قومی، زبانی و... توسط محمد طرزی در زمان امیر حبیب الله خان پسر امیر عبدالرحمان خان مطرح گردیده، در زمان امان الله خان نواسه امیر عبدالرحمان خان با صدور فرمان نظام نامه ناقلین به سمت قطع جنبه عملی پوشیده و در زمان نادرشاه با ایجاد انجمن ادبی کابل و نوشتن مقاله‌های "افغانستان ونگاهی به تاریخ آن" و تاریخچه مختصر افغانستان توسط میرغلام محمد غبار و پسرش ظاهرشاه با ایجاد پشتوتولنه و انجمن تاریخ رسمی و ملی سازی زبان پشتو و در رقابت با فرهنگ زبان پارسی و کشور ایران هب گونه بی پیشینه‌ای در صدد افغان سازی پشتون سازی و پشتو سازی تاریخ، هویت و فرهنگ زبان تمام اقوام بنام قوم افغان و کشور افغانستان می‌شوند. از همین جاست که پته خزانه‌ها ساخته می‌شود، "ملالی"ها ایجاد می‌شود، نام‌های مناطق تاریخی تغییر داده می‌شود، پیشینه قوم افغان به تاریخ هرودوت (پکتیا و پکتیکا) و کتیبه‌های ساسانی (آبگانه یا آپگان) برده شده و برای کشور افغانستان تاریخ پنج هزار ساله جعلی ساخته می‌شود.

درحالی که فرهنگ و زبان فارسی در درازنای یک هزارسال و در دوره احمد خان ابدالی و پیش از آن حتی در دربارهای مغولان هند، صفویان ایران، شیانیان بخارا و حتی عثمانیان اتاتولی تا زمان نادرشاه و ظاهرشاه فرهنگ و زبان دربار، سیاست، تجارت و ادبیات بوده است. و تمام شاعران و ادیبان قوم افغان به شمول خوشحال ختک، رحمان بابا و غیره و سایر اقوام (اقبال لاهوری، غالب کشمیری و غیره) با داشتن فرهنگ و زبان پارسی افتخار کرده، با آن بالیده و با آن سرورده و سراییده اند.

بنابر آن وقتی از کشور افغانستان صحبت می‌کنیم، بهتر است از عبدالرحمان خان یا امان الله خان شروع کنیم؛ نه از احمد شاه ابدالی و یا اولاده او (چون آن‌ها حتی واژه افغانستان را در تاریخ‌های خود ذکر نکرده اند) ما نباید تاریخ به قدرت

رسیدن قوم افغان را منشای ایجاد کشوری افغانستان بدانیم؛ در غیر آن باید به هوتکی‌ها، سوری‌ها، لودی‌ها و... برسیم؛ اما وقتی درباره قوم افغان صحبت می‌کنیم، می‌توان از هوتکی‌ها، سوری‌ها، لودی‌ها و... نیز سخن گفت و تاریخ آن‌ها را در نهایت به تاریخ قوم افغان ربط داد، اما نه به تاریخ کشور افغانستان چون آن‌ها بنام افغان مشهور شده‌اند، درحالی که اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که آن‌ها، و تعداد زیادی از قبایلی که امروز به زبان افغانی (پشتو) سخن می‌گویند، منشای افغانی نداشته و صرف زبان شان افغانی (پشتو) شده است.

هوتکی‌ها منشای مغولی ترکی داشته و سوری لودی‌ها منشای تاجیکی دارند لذا ما نباید تاریخ به قدرت رسیدن اقوامی بنام افغان را با تاریخ کشوری افغانستان و با تاریخ قوم افغان را با تاریخ کشوری افغانستان مخلوط کنیم اشتباهی که غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر و حتی محتاط در تاریخ تحلیلی افغانستان مرتکب شده‌اند. یعنی قوم افغان را با تاریخ کشور افغانستان و با برعکس آن مخلوط کرده‌اند.

از طرف دیگر از سال‌های ۱۸۰۰ میلادی بدین سو بازیگران اصلی و اساسی در سیاست و حاکمیت این سرزمین‌ها در ارتباط با خارجی‌ها به ویژه در جنوب هندوکش فقط سرداران افغان بوده‌اند. یعنی تنها سرداران افغان بودند که برای حاکمیت درکابل، قندهار و هرات با یک دیگر و یا با خارجی‌ها جنگیده و در مناسبات با شاهان پاریس، ایران، هند بریتانیوی و... در ارتباط بوده و با یک دیگر رقابت نموده‌اند. در حالی که سایر اقوام تاجیک، هزاره، اوزبیک و... مثل امروز در رکاب آن‌ها قرار داشته؛ نقش سربازان، اجیران و مزدوران؟! [۴] آن‌ها را بازی نموده و ادعای مالکیت، کسب قدرت، زعامت، و حاکمیت نکرده‌اند. به استثنای دو دوره کوتاه امیرحبيب الله خادم دین رسول الله و دوره پروفیسور برهان الدین ربانی.

پس تا زمانی که ما جرأت وشهامت ادعای مالکیت، زعامت و حاکمیت در سرزمین‌های خود را نداشته؛ در رکاب افغان‌ها قرار داشته و در سربازی، مزدوری، [؟!] و کسب مقام معاونیت با یکدیگر رقابت کنیم، نباید قوم افغان را ملامت نماییم؛ به ویژه تعدادی از دوستان ما که ادعای رهبری و دانشمندی نیز دارند، بار ملامتی و بیکارگی خود را به گردن افغان‌ها و غربی‌ها انداخته و ادعا می‌کنند که غربی‌ها طرفدار افغان‌ها و دشمن تاجیک‌ها و سایر اقوام اند. آن‌ها برای توجیه این ادعای خود، تهمت و بهتان دیگری نیز بر افغان‌ها بسته می‌کنند که گویا فقط افغان‌ها جاسوسان و مزدوران خوبی برای خارجی‌ها بوده اند و سایر اقوام جاسوسی و مزدوری را یاد ندارند؛ در حالی که همین رهبران و بزرگان ما در دهه‌های آخر نشان دادند که در جاسوسی و مزدوری به افغان‌ها مزدور مزدور سربیک دیگر را می‌شکنانند، چه رسد در جاسوسی و مزدوری به خارجی‌ها اگر برای شان میرشود.^۴

تنها ما نمی گوئیم که "افغان" نیستیم؛ تاریخ می گوید!

هنری والتر بیلینو، پژوهشگر نامدار انگلیس ۱۲۸ سال پیش هنگامی که از این جنجال‌های سیاسی خبری نبود و در سراسر کشور استبداد عبدالرحمان خانی حاکم بوده، نه شناسنامه‌های برقی بود، نه انتخابات می‌نویسد: "من بررسی بیست ساتراپی امپراتوری داریوش، نام گذاری شده به واسطه هیروdotس را به پایان رساندم؛ آن‌هایی را که در محدوده آریانا باستان، خراسان یا بخشی از آن افغانستان کنونی از نیمه قرن پنجم میلادی تا کنون تشخیص کردم و از جمله نام‌های قدیمی قبایل "افغان" را بررسی نمودم.

در بین نام‌ها و نژادهای متنوع نام‌های حقیقی، با وضاحت و قابل ملاحظه به دست آمد، در بیلانس کامل نام‌های منطقه، که حالا مردمان یک منطقه و یک قوم هم را به نام خود حمل می‌کنند؛ ما رد قلمرو آریانا هیچ قبیله و طایفه‌ای یا بخشی را نیافتیم که نام "افغان" یا حتی نام مشابه آن داشته باشد.

در پهلوی این حقیقت یک موضوع با اهمیت دیگر وجود دارد و آن این که قسمت بزرگی از نژاد راجپوت‌ها در تمام ساحات قلمرو شرقی آریانا، زیر جذبات اسلامی، دین و آیین خود را از دست داد. به اثر غلبه یونانی‌ها و غلبه پارسیان نقاط مشترک زیادی به وجود آوردند که تمدن عالی یونانی‌ها و تمدن عالی پارسی‌ها به وسیله ازدواج و همزیستی‌ها طی سده‌ها حفظ شده است، پیشروی‌ها و کامیابی‌های سریع عرب‌ها شگفت‌انگیز است به زودی خراسان را تا حوالی اکسوس و اندوس که آخرین بقایای راجپوت‌ها و یونانی‌ها به اسلام گراییدند که در جریان سده یازدهم دین اسلامی به وسیله فاتحین خراسان چون: غزنوی‌ها،

غوری‌ها و... به هند انتقال و در قرن سیزده میلادی به حیث مذهب و دین دولتی مستقر گردید.

افغان‌ها (پشتون‌ها) عقیده وحدانیت رسالت محمد(ص) را به حیث فرستاده خداوند می‌پذیرند، درحالی که افغان‌ها ادعای یهودیت یا اولاد اسراییلی بودن داشته و به نام بنی اسراییل افتخار هم می‌کنند، چون اساسات هر دو دین یکتا پرستی و یا وحدانیت است.

قراری که خود افغان‌ها یا پشتون‌ها اظهار می‌دارند، تا زمان ظهور محمد(ص) و گسترش اسلام به مناطق شان، این مردمان تورات خوان بوده، قوانین آن را رعایت می‌کرده اند. پس آن‌ها باید یهودیان بوده باشند. هنوز هم بعضی افغان‌ها به طور خشمگینی مفکوره اولاده یهودی را رد نموده و ادعای اسراییلی بودن یا ردیابی شجره آن‌ها به سارول (ساوول پادشاه اسراییلی)، پسر قیس را دارند.

آن‌ها اولاده قیس را از یعقوب، الله اسراییل (جاکوب "اسراییل خدا") را ردیابی می‌کند. تمام شجره افغان‌ها (پشتون‌ها) در کتاب "مخزن افغانی" که در زمان سلطنت جهان گیر امپراتور مغل زیر حمایت خان جهان خان لودی (در حدود سال ۱۶۲۰ میلادی) تألیف شده، موجود می‌باشد. این نوشته، تصدیق شده به وسیله خودشان است.

این کتاب دو صد سال بعد از سال ۱۸۲۰ میلادی به وسیله پروفیسور دورن Dorn ترجمه شده و منبع معتبری است که افغان‌ها (پشتون‌ها یا پختون‌ها) خود شان در مورد منبع تباری خود می‌گویند. این نخستین گزارش رسمی و کتابی خود افغان‌ها است که تاریخ خود را ثبت کرده اند، کسی نمی‌تواند از آن گریز نماید.

گزارش افغان‌ها (پشتون‌ها) از جاکوب (یعقوب) عیسا و موسی و مهارجرت اسراییلی‌ها از ملک شان و تسخیر فلسطین به وسیله بخت نصر (نیپوکدنیزر)، صندوقچه، میثاق و انتخاب "ساوول" به سلطنت به طور واضح از کتاب انجیل گرفته شده و نشان دهنده دانش نویسنده از کتاب آثار عمیق است، که حداقل

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۵۱

مؤید ادعای این است که، افغان‌ها (پختون‌ها) از خوانندگان کتاب " پنج گانه عهده عتیق" تا زمان ظهور محمد(ص) بوده‌اند. این‌ها خود موسا را موسای کلیم الله می‌نامند.

وقتی بارخیا و ارامیا جوان شدند، داوود اولی را به حیث صدراعظم و دومی را به حیث فرمانده کل تعیین و مقرر نمود، بارخیا یک پسر به نام آصف و ارامیا یک پسر به نام " افغانه" داشت (که اولاده همین افغانه امروز بلای جان ما شده).
وقتی سلیمان(ع) سولومون جانشین داوود(ع) گردید، آصف و افغانه جانشین موقعیت پدران خود (باراخیا و ارامیا) شدند. سولومون(سلیمان) افغانه را سرپرست اعمار معبد جیر و سلیم (اورشلیم) ساخت که کار آن به واسطه داوود(ع) آغاز شده بود.

آصف هژده پسر و افغانه چهل پسر داشت که اولادهای آن‌ها سبب به وجود آمدن قبایل زیاد اسرائیلی شدند. وقتی بخت النصر(نیوکد نیزر) جیر و سلیم (اورشلیم) را تسخیر و تخریب کرد، شام را تابع خود ساخت؛ قسمتی از اسرائیلی‌ها به سرزمین عربستان مهاجر شدند. در همان جا نیز عرب‌ها آن‌ها را بنی اسرائیل و بنی افغانه می‌نامیدند که ۱۵۰۰ سال بعد از سولومون(سلیمان) محمد(ص) پیامبر(ص) اسلام ظهور نمود.

از همین قبایل فراری و متواری یهود به سوی شرق مهاجر شده در کوهستان‌های غور[؟] با مردمان اطراف خود برای بقا و گسترش زیست بوم خود جنگیدند و تعدادی تا زمان سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب الدین غوری خود را حفظ نمودند. به اساس همین روایات خود افغان‌ها، قیس از بزرگان همین قبیله اسرائیلی غور به عربستان(مدینه) رفته، پیامبر(ص) نام اسرائیلی او را به عبدالرشید تبدیل و لقب او را " پتان" داد.

پتان خود یک واژه سریانی است، به معنای "سکان" (چون محکم زیر کشتی) و قیس یا عبدالرشید همان " پتان"، پختون، پشتون یا افغان است.

به نوشته بیلینو از قول خود افغان‌ها، در زمان سلطان محمود غزنوی افغان‌ها در خدمت لشکر وی قرار گرفتند. در همین زمان از مناطق بومی شان برآمده، مسکونه‌هایی در اطراف کوه‌های سلیمان هند اعزام شدند و طی جنگ‌ها مورد توجه محمود غزنه قرار گرفتند.

غوری‌ها نیز به این پتان‌ها توجه نموده تمام این قبایل را از غور بیرون آورده، با خانواده‌ها، رمه و گلگه شان در کوه‌های سلیمان از باجور در شمال تا کیشانغز (کوه کاسی غریا کاشی غر) در جنوب به حیث محافظان مرز هندوستان مسکون ساختند یعنی کیشانغر اولین مکانی بوده است که افغان‌ها یا پشتون‌ها یا پتان‌ها در آن جاها مسکون شده اند که از آن جا تهاجم دوام دار بالای قبایل و مناطق اطراف نموده اند.

ما دیگر ضرورتی به تعقیب تاریخ افغان‌ها (پشتون‌ها) نداریم. این نوشته‌ها از گزارشات حرکت‌ها و پیشروی‌های خود آن‌ها است.

یعنی تاریخ نشان می‌دهد که افغان‌ها (پتان‌ها یا پختون‌ها) اصلی ابتدا به غور آمده، از آن جا به اطراف کوه‌های سلیمان کوچ کرده اند که امروز مربوط قلمرو پاکستان می‌شود، از حدود قرون یازدهم و دوازدهم تا شانزدهم میلادی یک وجب از افغانستان امروزی زیست بوم پشتون‌های اصلی نبوده است به جز تعدادی که پشتون شده هستند یا به گفته مرحوم افضل خان ختک، پشتون‌های "وصلی" هستند. و سرزمین افغانستان امروزی که در سال ۱۸۳۸ میلادی در معاهده سه جانبه لاهور به وسیله انگلیس‌ها نام خراسان را به افغانستان تبدیل و شاه شجاع ابدالی را آورده پادشاه آن ساخته اند.

افغانستان امروزی در اصل سرزمین اصلی افغان‌ها یا پشتون‌ها نیست؛ په رسد به این که همه مردم این کشور افغان باشند. آخر کلام این که پشتون‌ها یا افغان‌ها یک ملیت از ملیت‌های ساکن این کشور و برادر ما در شرایط کنونی هستند و نام افغان یا افغانه یک واژه تاریخی است، اما مشهورترین زیست بوم

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۵۳۱

شان در اطراف کوه‌های سلیمان است که اکنون تمام آن افغانستان تاریخی جزو قلمرو پاکستان می‌باشد. از آن افغانستان یا اوغانستان تاریخی یک وجب آن شامل قلمرو افغانستان امروزی منحصیث یک کشور نیست.^۵

۵ . محمدی، غلام محمد، ما همه افغان نیستیم، ص ۲۶۲ تا ۲۶۷.

از تغییر نام کشور تا تغییر هویت تباری

هویت براندازی در کشور از تغییر نام خراسان به افغانستان در قرن نوزدهم میلادی آغاز گردید. در نام گذاری کشور مردم بومی نقشی نداشته، بلکه نام تحمیلی است که انگلیس‌ها با توجه به منافع استعماری خود بر این کشور گذاشتند. مرز بندی‌های آن‌ها نیز به خواست مردم این خطه باستانی نبوده کشوری است که توسط انگلیس و روس "مصنوعاً" به حیث یک منطقه حایل ساخته شده، جغرافیای آن با ایجاد مرزهای معین عمدتاً در زمان عبدالرحمان خان ۱۸۹۳ میلادی به وجود آمده و استقلال آن به حیث کشور مستقل در زمان امان الله خان در ۳۰ عقرب سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی حاصل شده است. قبل از عبدالرحمان خان؛ کشوری بنام افغانستان در تاریخ و به شکل امروزی آن در جغرافیه خراسان وجود نداشته و یا هم مشهور نبوده است که سازمان اجتماعی و سیاسی قومی خود را در آن داشته باشند.

قبل از این که این نام بالای این سرزمین "افغانستان امروزی" گذاشته شود تا اواخر سده نوزدهم برنواحی کوه‌های سلیمان در شمال مغرب پاکستان امروزی به کار رفته است که خواستگاه اصلی پشتون‌ها دانسته می‌شود. بار اول واژه افغانستان بنام مکان از طرف سیف هروری مولف تاریخ‌نامه هرات استعمال گردیده است که درجایی می‌گوید: "ملکی به شهر هرات حمیت عن الافات وتوابع آن چون فران وسجستان وتگیناباد وکابل وتیراه و اوبه وسیستان وافغانستان تا سند وهند فرستادیم" هم چنان عبدالرزاق در کتاب مطلع السعدین خود از افغانستان

یعنی همان علاقه ونواحی کوه سلیمان یاد کرده می‌گوید: " ذکر توجه امیر تیمورگورگان به سیستان و قندهار و افغانستان " نظر به اسناد ذکر شده افغانستان اصلی نواحی کوه سلیمان حتی جز ولایات جنوبی افغانستان کنونی هم نبوده است. در این باره مرحوم غلام محمد غبار می‌نویسد: در همین قرن نهم بود که در نامه جوابیه لارد اکلند و ایسرای هندوستان مورخ ۱۶ اگست سال ۱۸۳۸ میلادی به عنوان شاه شجاع المک پادشاه فراری و غیرقانونی افغانستان بعد از عهد نامه سه جانبه لاهور بین شاه شجاع مخلوع و رنجیت سنگ پادشاه پنجاب و دولت هند انگلیسی برای بار اول نام افغانستان در عوض اسم خراسان ذکر گردیده است.

تا آن هنگام پادشاهان درانی و حتی خود شاه شجاع بنام شاهان خراسان یاد شده اند که در این باره شواهد زیادی وجود دارد از جمله منشی محمود الحسینی؛ نویسنده تاریخ احمدشاهی چنین گفته است: " که احمدشاه و سلاطین بعدی (امیر دوست محمد خان، شیرعلی خان، و امیر افضل خان) در فرامین دولتی، خود را سلطان خراسان معرفی می‌کرده اند."

گفته فوق از مصرف شعری هم که در مهر امیر محمد افضل خان حک گردیده است، به خوبی روشن می‌گردد.

قشون مشرق و مغرب بهم موصل شد

امیر ملک خراسان محمد افضل شد

مرزا عبدالهادی؛ منشی دربار احمدشاه در وصف وی می‌گوید:

به حکم ثانی محمود احمد شه توران و هندو هم خراسان

در مورد شاه شجاع در سفرنامه آمده است: " خبر شاه شجاع المک انتشار یافت که پیش محمد صادق خان است از آن جا در دیره غازی خان آمده، ترتیب افواج نموده که از سبب نبود پادشاه در خراسان خود را پادشاه سازد"

این نام وارداتی توسط رأی و نظر عمومی ویا توسط کدام شورای قانون گذار تصویب نشده است بلکه توسط استعمارگران و دست نشانده گان داخلی شان به هدف خاصی نام گذاری شده است. اما این نام افغانستان تا مدت ها در بین مردم و حاکمان کشور معمول نشده بود. در کتاب تبارشناسی افغانستان نوشته شده یی سال ۱۸۹۱ میلادی چنین می خوانیم: "نام افغانستان به صورت عام توسط مردم آن نه شناخته می شود و نه کاربرد دارد (نه در مجموع و نه در قسمت از آن) این نامی است که با این مناطق توسط همسایه گان و بیگانه گان به ارتباط نام قوم غالب در آن داده شده، خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشور شان به کار می برند.

همین نویسنده در صفحه ۲۳۹ کتاب خود بازم تکراراً می گوید: "ما تمام منطقه ای را که افغانستان نامیدیم، بررسی نموده و در هیچ جایی، هیچ قسمتی را نیافتیم که به واسطه نویسندگان قدیمی یا فعلی ویا حتی به واسطه باشندگان فعلی آن افغانستان نامیده شده باشد. نامی که این منطقه به واسطه باشندگان آن گفته و شناخته می شود، خراسان است"

کشور هم تا مدت ها مرزهای مشخص نداشت، گاهی ساحه زیادی را در بر می گرفت وگاهی محدود به چند شهر می شد. در هر گوشه و کنار کشور هم حکومت های محلی خورد و بزرگ وجود داشت که پس از شکست شاه محمود سدوزایی و قدرت یابی بارکزیایی ها در کابل، قندهار، پشاور و کامران سدوزایی در هرات به وجود آمد بودند. هم چنان در سمت شمال کشور نیز حکومت های محلی از قبیل بنام های امیران بدخشان، راغ، شغنان، و قطن (تخارستان) وجود داشت که توسط تاجیکان و اوزبیک ها اداره می شد. زمانی که امیر عبدالرحمان خان فرزند امیرافضل خان در سال ۱۸۸۰ میلادی پس از یعقوب خان با پذیرش شرایط معاهده ننگین گندمک و واگذاری سیاست خارجی کشور به دست انگلیس ها صاحب تاج و تخت کابل گردید. با امضای معاهده ها با قدرت های

استعماری و سرکوب حکومت‌های محلی، کشوری را به شکل امروزی بنام افغانستان ایجاد کرد.

استعمار و دست‌نشانده‌هایش به تغییر نام تاریخی خراسان که هویت فرهنگی و تاریخی یک و نیم هزارساله این مرز بود و در پیش از ده هزار جلد کتاب، سفرنامه، جغرافیه، تاریخ و تذکره‌ها اشخاص یاد شده است؛ هم قناعت نکرد، بعداً در پی براندازی و نابودی نام‌های تاریخی و فرهنگی در داخل این قلمرو شدند. دها ولسوالی، جاده و غیره را در کشور بنام قبیله‌ها و افراد قبیله نام گذاری کردند. حالا گپ به جایی کشیده که با چشم سفیدی و سرتبه گی و جعل درتلاش محو کردن هویت تباری اقوام دیگر برخاسته اند و تلاش می‌کنند تا فرق بین واژه افغان و پشتون و اوغان و افغان ایجاد کنند و با این کار، به کار بردن واژه افغان را بر تمام باشندگان کشور بدون در نظر داشت زبان، تبار و نژاد امر موجه جلوه دهند. و درج شناسنامه‌های برقی بسازند. در صورتی که این کار کاملاً نادرست است، چون که واژه افغان یا به اصطلاح عامیانه اوغان بازتاب دهنده هویت یک قوم خاص پشتون است و به هیچ وجه هویت تمام مردم کشور شده نمی‌تواند. این گروه‌ها در نخست نام کشور را به خواست استعمار تغییر دادند. بعد از چند مدتی نام زبان پارسی را عوض نمودند و نامش را دری افغانی گذاشتند و فارسی را زبان ایرانی گرفتند. امروز هویت تباری را تغییر می‌دهند. ممکن است که پیروان همین گروه پس از چند سال بازهم ادعا کنند که شما افغان هستید و زبان افغان‌ها پشتو است پس باید پشتو حرف بزنید مثلی که پانترکیست‌ها چنین کردند. اول بین تاجیکان در آسیای میانه تبلیغ کردند و آن‌ها را به این باورمند ساختند که گویا شما ترک هستید، بعداً اوزبیک خواندند. اگر امروز به صد نیرنگ و بهانه بخاطر وحدت ملی و این آن، افغان و افغانیت را بر اقوام غیر پشتون قبولانند، بدانید که چند نسل بعد بالای فرزندان شان زبان پشتو را نیز خواهند قبولانند. زمانی که فرزندان و نواسه‌های شان دیدند که در شناسنامه خود و پدران

شان افغان نوشته شده است، آن زمان آن‌ها ضرورت به زنان افغانی پیدا می‌کنند. در آن هنگام باز هزار سند ومدرك تاریخی ثابت می‌شود که زبان افغان پشتو است. این جاست که تاجیک، هزاره و... فارسی زبان ودیگر اقوام اتوماتیک به قوم جدیدی به نام پشتون تبدیل می‌شوند.

به گونه مثال؛ درکتاب زبان وادبیات دری صنف هشتم چاپ سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی افغان چنین تعریف شده است: "افغان به کسی گفته می‌شود که به افغانستان و حدت مردم آن، احترام، عشق وعلاقه داشته باشد ودر عمل آن راعایت کند"

با چنین تعریف به دانش آموزان غیرمستقیم تلقین می‌کنند که گویا اگر کسی خود را افغان نداند وخود را تاجیک، هزاره و... بنامد وی برضد وحدت ملی ومنافع ملی است وبه وطن ومردم آن عشق وعلاقه ندارد. دانش آموزان که ازحیله‌های این گروه بی‌خبراند. این تعریف را با چشم وگوش بسته قبول کرده، تصور می‌کنند که کتاب رسمی مکتب، حرف حقیقت را بیان کرده است. تاجیکان، هزاره و... به دین وطن ومنافع ملی کشور خویش احترام داشتند ودارند؛ اما افغان بودن به آن‌ها نه افتخاری دارد و نه امتیازی فخر کردن به قوم ونسب در دین اسلام هیچ جایی ندارد.^۶

۶. خراسانی، نجیب الله، نقش استعمار در براندازی هویت تاجیکان، ص. ۲۹ تا ۳۷. با تخلص

افغانستان به عنوان یک دولت حائل

از آغاز قرن نوزدهم میلادی یعنی اندکی بعد از تصمیم مشترک فرانسه به رهبری ناپلئون و تزار روسیه برای حمله برهند در سال ۱۷۹۹ میلادی ولشکرکشی زمان شاه برای فتح دهلی، یک جا با این شایعات که زمان شاه با ناپلئون به منظور فتح هند دست به یکی کرده و تا لاهور رسیده است، انگلیسی‌ها را به هراس افتادند و بلافاصله دست به دیپلماسی جدیدی زدند. نتیجه این دیپلماسی، جدا شدن خراسان افغانستان و پیوستن آن به ایران شد در سال ۱۸۰۰ میلادی و این نخستین ضربه غیر مستقیم انگلیس به افغانستان آغاز شد. سی و هفت سال بعد روسیه نخستین چال سیاسی خود را با پیش کردن ایران در این بازی رسماً آغاز کرد و ایران به تشویق روسیه برهرات حمله کرد و یازده ماه آن را به شدت کوبید؛ مگر با مقاومت فداکارانه مردم رو به رو شد و سرانجام بدون فتح هرات، سپاه ایران به تهران بازگشت. دو سال بعد نوبت حيله انگلیس فرار رسید و انگلیسی‌ها در سال ۱۸۳۹ میلادی نخستین تجاوز نظامی خود را به بهانه اعاده تاج و تخت از دست رفته شاه شجاع بر افغانستان عملی کردند. مگر سه سال بعد در سال ۱۸۴۱ میلادی با قیام عمومی مردم افغانستان رو به رو شدند و قشون هفت هزار نفری‌اش به جز یک فرد نیم جان، تا آخرین فرد از دم تیغ افغان‌ها [افغانستانی‌ها] گذاشتند. چهل سال بعد از تجاوز اول، انگلیسی‌ها برای بار دوم به افغانستان تجاوز کردند در سال ۱۸۷۹ میلادی و با سرنوشت مشابه تجاوز نخستین خود رو به رو شدند. با آن که در هر دو تجاوز، خود انگلیسی‌ها سرانجام بر اثر مقاومت مردم

افغانستان برضد تجاوز و سلطه بیگانگان مجبور به ترک این کشور شدند، اما در هر دو مرتبه، دست خالی از افغانستان برنگشتند. در مرتبه اول تمام سرزمین‌های افغانستان را که شاه شجاع قبل از رسیدن به تخت شاهی کابل به موجب معاهده اتحاد مثلث در سال ۱۸۳۸ میلادی به سیک‌ها واگذار شده بود مانند: کشمیر، پشاور و علاقه جات آن به شمول ملتان و دیره جات و غیره، به طور دایم از افغانستان جدا و در تصرف انگلیس باقی ماند. در مرتبه دوم، بر اثر معاهده گندمک در می‌سال ۱۸۷۹ میلادی با امیر محمد یعقوب خان، سرزمین‌های سیبی، پشین، کرم، سوات، باجور، چترال، باشکل، وزیرستان، دارو و چاگی، به شمول کویته چمن در دست انگلیس باقی ماند و در قرارداد نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی با امیر عبدالرحمان خان بر آن جدایی مهر قانونی زده شد.

علاوه بر آن، انگلیسی‌ها پس از هر دو تجاوز تسلط خود بر سیاست خارجی افغانستان را حفظ کردند و در تمام معاهدات خود با افغانستان این مطلب را تکرار کردند که امیر افغانستان حق ندارد با دولت دیگری غیر از انگلستان داخل روابط سیاسی شود؛ و هر چند انجام می‌دهد، می‌بایستی با مشوره انگلیسی‌ها صورت گیرد و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشمارد. به همین دلیل است که افغانستان تا روی کار آمدن امان‌الله خان، فاقد استقلال سیاسی و خارجی بود و جنگ سوم افغانستان و انگلیس به خاطر استرداد استقلال سیاسی عام و تام صورت گرفت که به پیروزی انجامید.

سرانجام افغانستان پس از یک رقابت طولانی صد ساله میان دول بزرگ استعماری قرن نوزدهم یعنی روسیه و انگلیس، به حیث یک کشور حائل در میان متصرفات انگلیس در جنوب و مستملکات روسی در شمال در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحدید شد، مگر بازی هنوز خاتمه نیافته بود. بازیگران بزرگ: روسیه و انگلیس با عقد پیمانی در سال ۱۹۰۷ میلادی مبنی بر تقسیم فارس به حوزه نفوذ خود، بازی بزرگ را به گونه رسمی به پایان رساندند. روس‌ها افغانستان

را به ساحه نفوذ بریتانیا واگذار کردند، ولی شرط گذاشتند که نباید بریتانیا این کشور را اشغال و حتی هیچ بخشی از خاک آن را به خود ملحق و یا در امور داخلی آن مداخله کند، پس می توان گفت: جغرافیایی سیاسی موجوده افغانستان نتیجه چانه زنی و کشمکش های صد ساله دو قدرت رقیب یعنی انگلیس و روسیه در منطقه است.

افغانستان در دوره بازی بزرگ تأثیرات مهمی را تجربه کرد که در طول حیات سیاسی افغانستان بیشترین تأثیرات را برجای گذاشت. در نتیجه، جنگ های اول و دوم افغانستان و انگلیس باعث شد که علی رغم مقاومت و مبارزه بی دریغ و دلیرانه مردم افغانستان دست آوردهای مبارزه به کام پادشاهان افغانستان و به ضرر مردم کشور باشد. افغانستان تحت الحمایه بریتانیا قرار گرفت و پادشاهان افغانستان در مقابل، تضمین سلطنت موروثی خود و حمایت از این کشور در مقابل شورش های داخلی و خارجی را طلب کرد این سیاست که مورد حمایت بریتانیا نیز بود، باعث جدایی مردم از حکومت و بدینی به دولت شد. سلطه قومی در کشور بر اثر این سیاست تثبیت شد و دیگر اقوام کشور از مناسبات سیاسی دور ماندند.

ترسیم مرزهای سیاسی افغانستان در این دوره تاریخی و در زمان امیر عبدالرحمان خان صورت پذیرفت. این طرح که به وسیله بریتانیا و روسیه مطرح شد، در راستای منافع ایشان شکل گرفت و موافقت امیر مستبد اما بی کفایت افغانستان را نیز به دست آورد. در نتیجه ترسیم مرزهای سیاسی افغانستان سه نتیجه منفی ذیل حاصل شد:

- افغانستان کشوری محصور در خشکی شد که برای همیشه وابسته به همسایگان خویش قرار گرفت.
- شیوه ترسیم مرزها بدون نظر گرفتن شرایط انسانی دو سوی مرز، افغانستان را در معرض تنش های گوناگون داخلی و بین المللی قرار

داد که بعدها رونما شدند. منازعه دیورند [مرز بین المللی دیورند] یکی از فوری ترین اثرات این طرح استعماری بود.

■ افغانستان بین منافع استعماری دو قدرت دوبازی بزرگ تقسیم شده و از جامعه جهانی، تجرید و منزوی شد. این سیاست انزوا، افغانستان را از مسیر توسعه و رشد جهانی دور کرد و همواره در معرض آسیب‌های بین المللی قرار داد.

در پایان بازی بزرگ، افغانستان کشوری ضعیف و منزوی بود که با آغاز جنگ‌های اول و دوم جهانی، امکان تازه‌ای برای تعیین سرنوشت سیاسی این کشور در دوره فرار و فراهم می‌شد.^۷

۷ رحیمی، سردار محمد، ژئوپلیتیک افغانستان در قرن بیستم، ص ۹۰ تا ۹۲ و ۱۶۹.

چگونگی ایجاد کشوری به نام افغانستان

طوری که دیده می‌شود هنوز هم بحث‌های داغی بر سر چگونگی ایجاد افغانستان کنونی، تاریخ تعیین مرزها و سابقه تاریخی و جغرافیایی آن ادامه دارد، گروهی سعی می‌کنند تا بر بنیاد احساسات و یا عواطف شخصی، گروهی و یا قومی بازهم به تاریخ سازی و جعل تاریخ در مورد سابقه تاریخی، نام کشور و چگونگی ایجاد آن ادامه دهند.

به این ارتباط کوشش می‌گردد تا در پرتو اسناد تاریخی و مدارک جغرافیایی نشان داده شود که کلمات "افغان" و "پتان" نام‌های تاریخی یکی از اقوام این مرز بوم است که امروز خود را پشتون می‌نامند در گذشته نه چندان دور، مسکن اصلی آن‌ها در اطراف کوه‌های سلیمان نیز به همین نام‌ها بوده است. هم چنان خواهیم دید که همین دهکده‌های "افغان" و "پتان" به تدریج "افغانستان" نامیده شده و سرانجام در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیست به تمام محدوده افغانستان کنونی اطلاق می‌گردد.

قبل از ورود به موضوع اگر صفحاتی از تاریخ گذشته این قلمرو را ورق بزیم درمی‌یابیم که زمامداران نامدار و تاریخی این خطه، اکثراً کسانی بوده اند که مناطق بیشتری را اشغال و یا فتح کرده، خون‌های بیشتری را ریختانده و هویت (نام قوم، قبیله و...) خویش را بالای دیگران تحمیل نموده و به این ترتیب امپراطوری‌هایی را بزور سرنیزه و شمشیر ایجاد نموده اند که عنصر اساسی پیوند و

استحکام آن خشونت، شکنجه، زبان بریدن‌ها و کله منار ساختن‌ها تحت نام حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی بوده است.

اما این امپراطوری‌ها هیچ وقت دارای مرزهای مشخصی به مفهوم امروزی آن نبوده‌اند، ولی ساحه نفوذ و حاکمیت ایشان در قلمروهای جدید با تحمیل سه شرط ذیل تعیین می‌گردید:

یک: گرفتن نام امیر و یا پادشاه در خطبه؛

دوم: ترویج پول امیر و یا پادشاه در منطقه؛

سوم: دادن باج و یا جزیه؛

افزون بر آن در اکثریت موارد تابعیت و آرامش نسبی این قلمروهای جدید نیز زیاد دوامدار نبوده است، پس از رفع هجوم و یا در صورت قوی شدن یا دو باره خود مختار شده‌اند، یا به اشغال‌گر دیگری تبدیل و یا همدست گشته‌اند و یا از جانب نیروهای قوی‌تر دیگری مورد هجوم و غارت قرار گرفته‌اند.

این سریال برده و بادار شدن و یا بازی‌های برد و باخت، سرنوشت دایمی قلمروهای این منطقه در طول تاریخ بوده که بر بنیاد اصل "حق بودن زور" استوار و تا اکنون ادامه دارد:

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پا مال است

جهت اثبات این موضوع می‌توان به عناوین حوادث و شهکاری‌های زمامداران کشور از افغانستان ابدالی تا امیر عبدالرحمان در تاریخ صدیق فرهنگ نظرافگند و محاسبه کرد. که به هر منطقه چند بار لشکرکشی صورت گرفته و هر منطقه چند بار فتح گردیده است.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۶۷۱

یک : احمدشاه ابدالی و تشکیل امپراطوری از سال ۱۷۴۷ میلادی تا ۱۷۷۳ میلادی

سازماندهی دولت جدید، فتح کابل و پشاور، لشکرکشی اول به هند، لشکرکشی دوم، توطئه نورمحمد خان میرافغان، لشکرکشی به هرات و مشهد، لشکرکشی سوم به هند و فتح پنجاب و کشمیر، مرگ میرمنو و لشکرکشی چهارم، قتل عام و تاراج دهلی، لشکرکشی پنجم و جنگ پانی پت، شورش‌های جدید در داخل، لشکرکشی هفتم به هند، لشکرکشی به بلخ و بدخشان، لشکرکشی به مشهد و...

الفنستون در مورد احمدشاه ابدالی می‌گوید: "بسیاری از قبایلی که به آسانی تسلیم نمی‌شدند به هوای غنایم به او می‌پیوستند."

دوم: تیمورشاه درانی و حفظ امپراطوری از ۱۷۷۳ میلادی تا ۱۷۹۳ میلادی
رقابت دو برادر و نقش اشراف الوزرا، اعدام وزیر و مخالف سرداران، غایله عبدالخالق، تبدیل پایتخت (به قول الفنستون به علت ترس و بی باوری از درانیان کندهار و انتخاب کابل مسکن تاجیکان یعنی آرام‌ترین و بردبارترین قوم در میان رعایا)، جنگ با سیک‌ها، جنگ کشمیر، لشکرکشی، به مشهد و نیشاپور، جنگ با پادشاه بخارا و...

سوم : پسران تیمورشاه و از بین رفتن امپراطوری یا ادامه جنگ خانمانسوز داخلی در بین برادران سدوزایی و بارکزایی در تمام طول قرن نهم: مجادله جانشینی، مخالفت شهزاده همایون با زمانشان و کورشدن او، سرکشی شهزاده محمود، لشکرکشی زمان شاه به هند، توطئه سرداران و اعدام ایشان، شورش پسران پاینده خان و پایان کار زمان شاه از سال ۱۷۹۳ میلادی تا ۱۸۰۱ میلادی پادشاهی شاه محمود بار اول ۱۸۰۱ میلادی تا ۱۸۰۳ میلادی شورش غلجاییان، بلوای ضد شیعه و سقوط شاه محمود بار دوم ۱۸۰۹ میلادی تا ۱۸۷۱ میلادی درکابل: نابینا ساختن وزیر و قیام برادران او، انقراض سلسله سدوزایی، انقسام

کشور در بین برادران محمد زایی، از دست رفتن ملتان، کشمیر، دیره جات، پشاور و... از دست دادن کابل و کندهار، فرار به هرات و ادامه حکومت در آن جا.

حاکمان هرات: شاه محمود ۱۸۱۷ میلادی تا ۱۸۲۹ میلادی، شاه کامران ۱۸۲۹ میلادی تا ۱۸۴۱ میلادی حکومت بر تانیه با موصوف منیث شاه هرات معاهده امضا نموده است، یار محمد ۱۸۴۱ میلادی تا ۱۸۵۱ میلادی سید محمد ۱۸۵۱ میلادی تا ۱۸۵۵ میلادی، محمد یوسف و عیسی خان ۱۸۵۵ میلادی تسخیر هرات توسط فارس ها ۱۸۵۶ میلادی سلطان احمد خان ۱۸۵۷ میلادی تا ۱۸۶۳ میلادی و تسخیر هرات توسط دوست محمد خان در سال ۱۸۶۳ میلادی.

حاکمان قندهار: پردل خان ۱۸۱۷ میلادی تا ۱۸۳۹ میلادی، شاه شجاع بار دوم ۱۸۳۹ میلادی تا ۱۸۴۱ میلادی، کهندل خان ۱۸۴۲ میلادی تا ۱۸۵۵ میلادی و دوست محمد خان ۱۸۵۵ میلادی تا ۱۸۶۳ میلادی.

حاکمان کابل: محمد عظیم خان ۱۸۱۷ میلادی تا ۱۸۲۲ میلادی حبیب الله خان ۱۸۳۳ میلادی تا ۱۸۳۶ میلادی دوست محمد بار اول ۱۸۲۶ میلادی تا ۱۸۳۹ میلادی شاه شجاع بار دوم و جنگ اول افغان و انگلیس ۱۸۳۹ میلادی تا ۱۸۴۱ میلادی زمان خان ۱۸۴۱ میلادی تا ۱۸۴۲ میلادی فتح جنگ سال ۱۸۴۲ میلادی و...

این که در طول این مدت در شمال هندوکش و اطراف آن چند واحد خود مختار و یا تابع امارات بخارا الی اشغال ترکستان در ۱۸۸۸ میلادی و کافرستان در ۱۸۹۵ میلادی توسط امیر عبدالرحمان خان وجود داشته مانند شاهان درواز، میران بدخشان و... قابل بررسی جداگانه است، چنانچه به اساس گزارش یک خبرنگار بی بی سی در سال گذشته، مردمان مناطق پامیر به این فکر بودند که هنوز ظاهر خان پادشاه افغانستان است، در حالی که در جریان کمتر از سی سال گذشته، بیش از ده بار پادشاه گردشی در این کشور صورت گرفته و مردمان این خطه

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۶۹۱

انواع رژیم‌های سرخ، سفید و سیاه را به قیمت گوشت، پوست و خون خود تجربه کرده اند.

با وجودی که زمامداران افغانی را بعضاً خودشان و یا دیگران، شاه افغان خوانده اند، ولی مردمان این سر زمین، ایشان را اکثراً شاهان خراسان نامیده اند.

در مورد احمدشاه:

دمی که شاه شہامت مدارا احمدشاه
باستواری همت بنای شہر بناد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناہ
زحادثات زمانش خدا نگہدارد

در مورد تیمورشاه:

خدیو خراسان دارا سپاہ گل باغ اقبال تیمورشاه

در مورد محمد افضل خان:

دو فوج مشرق و مغرب زہم مفصل شد
امیر ملک خراسان محمد افضل شد

تحقیقات به عمل آمده تا اکنون نشان می‌دهد که کلمات "افغانستان" و "اوغانستان" برای بار اول حدود هفت صد سال قبل در تاریخ‌نامه هرات تالیف سیفی هروی به محدوده کوچکی در اطراف کوه‌های سلیمان اطلاق گردیده است. کلمه "اوغانستان" حدود دو نیم صد سال قبل در یک تعداد نقشه‌های قدیمی به همین مناطق در اطراف کوه‌های سلیمان به کار برده است، و همین مناطق در نقشه‌های سال‌های قبل از آن به نام‌های "اوغان"، "اوغان" و "پتان" یاد شده است.

جوزج فورستر سیاح انگلیسی در سال ۱۷۸۲ میلادی تا ۱۷۸۴ میلادی در سفری از بنگال تا انگلستان از طریق قسمت شمالی هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه عبور نموده و خاطرات این سفر خویش را با همین عنوان در سال ۱۷۹۸ میلادی در لندن به چاپ رسانیده که حاوی معلومات نهایت جالبی در مورد تاریخ و فرهنگ مردمان این مناطق می باشد.

موصوف در سال ۱۷۸۳ میلادی از شهرهای پشاور، جلال آباد، کابل (به هنگام سلطنت تیمورشاه)، غزنه، کندهار، و هرات عبور می کند. از افغانستان نام می برد، ولی حدود آن را ذکر نمی کند، ولی مسیر مناطق کشمیر، پشاور، کابل، کندهار، و هرات را مربوط حکومت افغان می خواند. کابل را پایتخت امپراطوری افغان ذکر نموده و بلخ را پایتخت ازبیک‌های ترکستان می گوید که تا اندازه تابع تیمورشاه بوده و مراودات عام با کابل را نگهداشته است.

فورستر نقشه جالبی از مسیر سفر خویش ترسیم می کند که در آن کشورهای بخارا، فارس و هندوستان بدون مرزبندی با خطوط برجسته نشان داده شده اند. در نقشه، مناطقی به نام افغان، غور، لاهور و خراسان دیده می شود که در برگیرنده ساحات بزرگ تر نسبت به کشمیر و کابل آن روزی است. با وجودی که در متن کتاب در چندین جای نام افغانستان یاد آوری شده، اما چنین مکانی در نقشه نشان داده نشده و به عوض منطقه افغان نشان داده شده است. که در شرق کندهار و جنوب کابل قرار دارد.

در سال ۱۸۰۸ میلادی حکومت هند بریتانیوی تصمیم می گیرد، تا یک هیأت بزرگی تحت سرپرستی مونت استوارت الفنستون، از دهلی به نزد شاه کابل بفرستد. الفنستون در بهار سال ۱۸۰۹ میلادی در پشاور به دربار شجاع الملک، شاه کابل می رسد و به علاوه این که شاهد شکست موصوف در جنگ کشمیر و سقوط سلطنت وی درین سال توسط برادرش می باشد، گزارش سفر خویش را به نام "گزارش سلطنت کابل و ملحقات آن در فارس، ترکستان و هند" تهیه نموده و در

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۷۱۱

سال ۱۸۱۵ میلادی درلندن به نشر می‌سپارد. گزارش الفنسرتون نیز نهایت دلچسپ بوده و دربرگیرنده معلومات بسیار ارزشمندی درمورد تاریخ و فرهنگ مردمان این سرزمین می‌باشد.

الفسنرتون نیز نقشه جالبی از محدوده تخمینی سلطنت کابل و کشورهای مجاور آن به چاپ رسانیده که خیلی دلچسپ بوده و نشان دهنده مناطق کاشغر، بخارا، بدخشان، بلخ، خراسان، "افغانستان"، سیستان و پنجاب است.

درمورد مبدا نام افغان می‌گوید که "افغان‌ها یا پشتون‌ها" این نام را از طریق رسانه‌های زبان فارسی گرفته‌اند. آن‌ها خود را پشتون می‌نامند که جمعش پشتانه می‌شود. پشتون و جمعش را پختانه تلفظ می‌کنند. شاید نام پتان که برای افغان‌ها درهند بکار می‌رود، ازهمین کلمه گرفته شده باشد

موصوف سلطنت کابل را شامل "افغانستان و سیستان، بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان، کیلان، کتور، کابل، قندهار، سند، کشمیر با بخشی از لاهور و ملتان می‌داند" موصوف علاوه می‌کند: "افغان‌ها یا (پشتون‌ها) نام عمومی برای کشور شان ندارند، اما افغانستان که احتمالاً نخست در فارس به کار برده شده و مکرراً در کتاب‌ها آمده، برای ساکنین آن آشنا نیست. لذا من این نام افغانستان را برای این کشور می‌گذارم که حدود آن را شرح دادم." موصوف دلیل این نام گذاری را این طور بیان می‌کند: "آنان پشتون‌ها نام عمومی برای کشور خویش ندارند، ولی گاهی نام فارسی افغانستان را به کار می‌برند. نامی که توسط ساکنان این سرزمین بر تمام کشور اطلاق می‌شود خراسان است. اما به طور واضح کاربرد این نام نادرست است. زیرا از یک طرف تمام سرزمین افغان‌ها (پشتون‌ها) در محدوده خراسان قرار ندارد. و از طرف دیگر در قسمت بزرگ آن ایالت خراسان، افغان‌ها (پشتون‌ها) سکونت ندارند"

به علاوه شواهد فوق، اسناد موجود در آرشیف هند بریتانیوی که از طریق انترنت نیز قابل دسترس است نشان می‌دهد که قسمت اعظم مرزهای افغانستان

کنونی در بین سال‌های ۱۸۸۵ میلادی تا ۱۸۹۶ میلادی و در زمان عبدالرحمان خان تعیین و تثبیت گردیده است. این اسناد نشان دهنده آن است که القاب والی، وزیر، امیر و شاه از طرف حکومت بریتانیه و تحت چه شرایطی به این زمام داران اعطا گردیده و صلاحیت ایشان چگونه بوده است.

هم چنان نشان می‌دهد که تعیین و تثبیت مرزها در قلمرو افغانستان کنونی برای اول در سال ۱۸۶۹ میلادی در عصر امیر شیرعلی خان در مذاکراتی به مقصد تعیین سرحدات در بین حکومت بریتانیه و روسیه آغاز می‌گردد. در سال ۱۸۷۲ میلادی سفیر بریتانیه در روسیه، پیشنهاداتی را در مورد سرحدات شمالی ارایه می‌کند. اما با پیشنهادات متقابل روسیه در سال ۱۸۷۳ میلادی مواجه می‌شود. این پیشنهادات که بعداً به نام معاهده کلاریندون - گورتچاکوف سال ۱۸۷۲ میلادی تا ۱۸۷۳ میلادی نامیده می‌شود. و بدون هیچ گونه مراجعه به زمامداران وقت صورت گرفته است، اساس مرزهای موجود در شمال کشور را در زمان امیر عبدالرحمان تشکیل می‌دهد. که به تعقیب یک سلسله برخوردهای مرزی در بین سال‌های ۱۸۸۴ میلادی تا ۱۸۹۲ میلادی توسط نمایندگان حکومت بریتانیه و روسیه با برخی تعدیلات و اصلاحات تعیین و تثبیت می‌گردد. مرزهای شرقی و جنوبی کشور در بین سال‌های ۱۸۹۳ میلادی تا ۱۸۹۶ میلادی توسط نمایندگان حکومت بریتانیه و کابل تعیین و تثبیت می‌گردد.

قبل از این در بهار سال ۱۸۷۲ میلادی موضوع برخوردهای سیستان در دو جانب دریای هلمند برای بار اول به عنوان یک "مسأله مرزی" توسط حکومت کابل و فارس به حکمیت حکومت بریتانیه واگذار و فیصله می‌شود که فیصله‌هایی حکومت بریتانیه مورد توافق جانبین است.

به این ترتیب افغانستان کنونی تا اندازه زیادی محصول امپراطوری بریتانیه به غرض عدم تقابل و رویا رویی با امپراطوری روسیه است که منحنی یک کشور حایل در مقابل پیشروی‌های روسیه در دوره امیر عبدالرحمان خان ساخته می‌شود.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۷۳۱

همان طور که حکومت بریتانیه در سال ۱۸۳۹ میلادی معاهده‌ای را با کامران منحیث "شاه هرات" امضا نموده و هدف آن ایجاد "کشور حایل" در بین منطقه تحت نفوذ خودش در مقابل حکومت فارس بوده است.

جهت اثبات این موضوعات، می‌توان به معاهدات و سایر اسنادی مراجعه کرد که توسط نمایندگان حکومت بریتانیه تا سال ۱۹۳۰ میلادی با زمامداران مختلف این قلمرو به نام شاه، امیر و... امضا نموده و در قسمت آرشیف مربوط به افغانستان قید گردیده اند.

یک: معاهده دوستی با شاه شجاع "شاه کابل" در ۱۷ جون سال ۱۸۰۹ میلادی.

دوم: یاد داشت خواهشات و توقعات با یار محمد خان وزیر کامران "شاه هرات" در ۹ جون سال ۱۸۳۹.

سوم: معاهد دوستی با شاه کامران "شاه هرات" در ۱۳ اگست سال ۱۸۳۹ میلادی.

چهارم: معاهده دوستی با امیر دوست محمد خان "والی کابل و ممالک افغانستان" در ۳۰ مارچ سال ۱۸۵۵.

پنجم: قرار داد با امیر دوست محمد خان "حاکم کابل و ممالک افغانستان" در ۲۶ جنوری سال ۱۸۷۹.

ششم: معاهده گندمک با امیر محمد یعقوب خان "امیر افغانستان و ملحقات آن" در ۲۶ می ۱۸۷۹.

هفتم: پروتوکول با روس‌ها برای علامه گذاری مرز بین هریرود و اکسوس در ۱۰ سپتامبر ۱۸۸۵.

هشتم: پروتوکول با روس‌ها برای علامه گذاری خطوط مرزی تا دوکچی در ۱ سپتامبر ۱۸۸۶.

نهم: پروتوکول نهایی تثبیت مرزهای شمال غربی در ۱۰ جولای ۱۸۸۷.

دهم: پروتوکول با روس‌ها برای تثبیت مسأله آب‌های کشک در ۳ سپتامبر ۱۸۹۳.

یازدهم: نامه به امیر عبدالرحمان خان "امیرافغانستان و ملحقات آن" در باره تضمین مناطق به هنگام تاجگذاری ۱۸۸۰ میلادی و مناطق شمال اکسوس در ۱۱ نوامبر ۱۸۹۳ میلادی.

دوازدهم: قرار داد با امیر عبدالرحمان خان "امیرافغانستان و ملحقات آن" برای ترک مناطق شمال اکسوس در ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی.

سیزدهم: قرار داد با امیر عبدالرحمان خان "امیرافغانستان و ملحقات آن" درباره مرزهند افغان در ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی (درباره مرز بین المللی دیورند)

چهاردهم: قرار داد درباره سرحدات افغان در ۲۱ نوامبر سال ۱۸۹۴ میلادی. پانزدهم: قرارداد درباره مرزهای هندوکش تا کوتل ناوه در ۹ اپریل سال ۱۸۹۵ میلادی.

شانزدهم: قرارداد درباره مرز افغان- بلوچ تا مرزفارس در سال ۲۶ فبروری سال ۱۸۹۵ میلادی.

هفدهم: نامه ایرل کمبری به سفیر روسیه در لندن در باره علامه گذاری پامیر ۱۱ مارچ ۱۸۹۵.

هژدهم: نامه ام. دیساتل سفیر روسیه در ۱۱ مارچ ۱۸۹۵.

نزدهم: قرار داد درباره تعیین مرزبلوچ- افغان تا فارس در ۱۳ می ۱۸۹۶.

بیست: علامه گذاری مرز سیستان در ۱ فبروری ۱۹۰۵.

بیست و یک: معاهده با امیرحبيب الله خان "امیرافغانستان و ملحقات آن" درباره قرارداد موجود با امیر متوفی در سال ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ میلادی (تایید مرز بین المللی دیورند)

بیست و دوم: معامله آب سیستان در ۱۰ اپریل ۱۹۰۵.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۷۵۱

بیست سوم: معاهده صلح در راولپندی در ۸ اگست ۱۹۱۹ (تایید مرز بین المللی دیورند)

بیست و چهارم: معاهده درباره روابط دوستی و تجارت در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ (تایید مرز بین المللی دیورند)

بیست و پنجم: کنوانسیون تجارتي در ۵ جون سال ۱۹۲۳.

بیست و ششم: تبادلہ یاد داشت با وزیر افغان در لندن در ۶ می سال ۱۹۳۰ (تایید مرز بین المللی دیورند)

هم چنان در معاهده حکومت بریتانیه با رنجیت سنگ در لاهور در ۲۶ جون سال ۱۸۳۸ میلادی نام وامضای شجاع الملک (شاه مخلوع کابل) نیز وجود دارد که در قسمت آرشیف مربوط به پنجاب قید گردیده است. نام افغانستان برای اولین بار در همین معاهده ذکر گردیده که می توان آن را نخستین صورت رسمی این نام در معاهدات خارجی خواند.

در معاهده حکومت بریتانیه و شاه فارس در سال ۱۸۰۱ میلادی و ۱۸۰۹ میلادی کلمات " شاه افغان" و " افغان ها" به کار برده شده و کلمه افغانستان وجود ندارد. به این ترتیب قبل از امیر عبدالرحمان خان، کشوری به نام افغانستان منحیث یک واحد سیاسی با مرزهای مشخص دولتی در زمان هیچ یک از زمامداران قبلی در مربوطات این مرز و بوم وجود نداشته است. البته زمامدارانی به نام های خان، حکمران، والی، امیر، شاه و یا امپراطور به طور خود مختار، نیمه خود مختار و یا باجگذار در محلات و مناطقی به نام های بدخشان، تخارستان، کندز، بلخ، بخارا، غوراث، هرات، کابل، غزنه، کندهار، خراسان، ایران، سیستان، زابلستان، کافرستان، کابلستان، ترکستان، افغانستان و... با مرزهای غیر مشخص و جغرافیای متغیر در طول تاریخ وجود داشته که محدوده امروزی این نام ها با جغرافیای دیروزی آن ها کاملاً فرق دارد.

طوری که دیده می‌شود مناطق افغان (پشتون) نشین در اطراف کوه‌های سلیمان که به نام افغان یاد می‌گردد، به قول الفنستون مدت‌ها قبل در قرن سیزدهم توسط فارس زبانان افغان-ستان نامیده می‌شود و بعدها در قرن هژده به منابع خارجی راه می‌یابد، پس از قدرت گرفتن افغان‌ها (پشتون‌ها) در نیمه قرن هژده و تا نیمه قرن نوزدهم این کلمه به مناطق وسیع تری در جنوب کشور "کابل" اطلاق گردیده و در اواخر قرن نوزدهم جانشین کلمه "کابل" می‌گردد. فکر می‌شود استدلال الفنستون در قسمت نام گذاری قلمرو و امیران "کابل" آن روزی به نام "افغانستان" در گزارش جامع او برای سرنوشت سازان آینده این قلمرو (انگلیس‌ها و افغان‌ها پشتون) سخت موثر بوده است.

مطابق اسناد فوق: شجاع الملک در معاهده سال ۱۸۰۹ میلادی "شاه کابل" کامران در معاهده ۱۸۳۹ میلادی "شاه هرات" و دوست محمد خان در معاهده سال ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ میلادی "والی و حاکم کابل و ممالک افغانستان" خوانده می‌شوند. در "مهر" محمد افضل خان در سال ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ میلادی "امیر خراسان" درج است. برای اولین در معاهده گندمک در سال ۱۸۷۹ میلادی محمد یعقوب خان "امیر افغانستان و ملحقات آن" نامیده می‌شود و این نام در معاهدات بعدی با امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان تکرار می‌گردد. فقط در زمان امان الله خان است که کلمه "ملحقات آن" حذف گردیده و کلمه "افغانستان" بدون هیچ گونه نظرخواهی و یا تصویب مرجعی منحصراً نام رسمی کشور باقی می‌ماند.

طوری که دیده می‌شود عامل مهمی که "دیروز" این کشور را به وجود آورده و مردمان آن را به هم پیوند داده، "زور" بوده است، اما امروز که عصر بیداری ملت‌ها و گسستن زنجیرهاست و در همه جا فریادهای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی طنین انداز است، دیگر نمی‌توان این کشورهای مصنوعی را توسط "امیرهای آهنین" و یا "سیاست‌های عظمت خواهانه و الحاق طلبانه" نگه داشت و از

فروپاشی آن جلوگیری کرد، دیگر طرح‌های نژاد عالی تر، قوم برتر و برادر بزرگ تر، قانع کننده و مورد قبول عام نبوده، زمان و یا تاریخ مصرف آن‌ها گذشته است. تجارب فروپاشی اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، یوگوسلاویا و... پیش روی چشم ماست: طلاق آب رومندان بهتر از زنا شویی جابرانه! فروپاشی کشورهای بزرگ اروپایی به اثر مناسبات ظالمانه و ایجاد اتحادیه اروپا به اثر مناسبات عادلانه مثال زنده‌ای دیگر این جدایی‌ها و یک جایی‌ها است: جدایی آب رومندان بهتر از یکجایی ظالمانه است.

به عقیده من (لعل زاد) یگانه چیزی که از فروپاشی کشور ما جلوگیری خواهد کرد و مردمان ما را به هم پیوند خواهد داد، فقط و فقط تبدیل انواع بازی‌های قومی برد باخت جاری در کشور به بازی‌های برد برد از طریق تأمین دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی برای همه ساکنین و باشندگان این سرزمین صرف نظر از هرگونه تعلقات قومی، زبانی، جنسی، فرهنگی، مذهبی، و... در عمل می‌باشد. وبس!

جواب این سوال که ما در کجا قرار داریم، به کدام جهت می‌رویم و آینده چه خواهد شد صرف نظر از عوامل خارجی مربوط به عقل، خرد و عملکرد سیاستمداران و دولت مردان افغان و افغانستانی در انتخاب این دو مسیر است. یک: ادامه مناسبات کهنه دیروزی؛ دوام فرهنگ زور، تحمیل، عدم تحمیل و خونریزی!

دوم: آغاز مناسبات جدید امروزی؛ ایجاد شرایط لازم نظری اعتماد سازی، تحمل و عدم تحمیل از طریق گذشت، دلجویی، اعتراف و معذرت خواهی از آن چه در تاریخ اتفاق افتاده و عملی انتخابی نمودن ارگان‌های ولایتی و... برای یکجای عادلانه و یا جدایی آبرومندان!

قراردادهای مرز روس-افغان و مرز انگلیس-افغان توسط دیورند و عبدالرحمان خان در یک روز ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی در کابل امضا شده

است. اما عده سیاست مداران و دولت مردان، ما یکی را قبول دارند و دیگری را نه! اگر مرزی را که زمامدار وقت عبدالرحمان خان امضا نموده و بعداً سه شاه دیگر حبیب الله، امان الله و نادرخان آن را تأیید رسمی کرده اند تحمیلی و غیرقابل قبول بدانیم، مرزهای دیگرمان را که هیچ زمامدار این قلمرو امضا و تأیید نکرده، چه بنامیم؟^۸

۸. لعل زاد، افغانستان امروزی در نقشه‌های دیروزی، ص ۱۳۳ تا ۱۴۹.

موسس افغانستان کی بود؟

از تاریخ محمود الحسینی مورخ دربار احمدشاه ومدارک دیگر این نکته فهمیده می‌شود که: احمدشاه ابدالی موسس کشوری به نام افغانستان نبوده است؛ حتی نام افغان یا افغانستان درکتاب محمود الحسینی برای یک بار هم ذکر نگردیده است. امپراطوری وسیعی را که احمدشاه تشکیل داد به نام خراسان ویا حکومت درانی یا حکومت احمدشاهی یاد می‌شده است. درحالی که در زمان حکومت‌های آل یحیی کتاب تاریخ که درمکاتب رسمی تدریس می‌شد، احمدشاه ابدالی را احمدشاه بابا موسس کشورافغانستان یاد می‌کرد؛ واین ادعا هیچ پشتوانه تاریخی ندارد؛ زیرا یکی ازوضاحت تاریخ چند سده اخیر جهان این است که استعمار انگلیس ویا جهان سرمایه داری برای از بین بردن عظمت تاریخی، افتخارات تاریخی، غنای فرهنگی واعتقادی ملت‌های دیگر درتلاش بوده اند و هوشیاری و زرنگی خاص که داشتند، ملت‌های بزرگ و فرهنگ‌های غنی را پارچه پارچه نمودند، تا از آن‌ها ملت‌های کوچک ومردم محتاج و گدا بسازند.

در دهه‌های اخیر، جریان‌های مرموز ونهایت خطرناک به نام روشنفکری با وجه خداستیزی درفعالیت است تا همگام با تهاجمات فرهنگی ونشرتکنولوژی که با پشتیبانی دولت‌ها درسطح جهان درفعالیت است، این گروه منکر خداج می‌کوشند تا مغز انسان‌ها را از اعتقادات و باورهای دینی خالی نموده و آن‌ها را چون ماشین آلات درخدمت کار وتولید بگیرند وجایگزین کردن نام افغانستان به

جای "خراسان بزرگ" نیز از همین دسایس استعمار انگلیس بود که توسط عبدالرحمان خان برای تضعیف ملت، و ایجاد فتنه در میان مردم شریف خراسان پیاده گردید.

تاریخ احمدشاهی و مدارک مشابه آن نشان دهنده این نکته است که احمدشاه درانی در طول حیات خود، جز کشتن و یا به کشته دادن صدها هزارانسان و یتیم نمودن صدها هزارانسان دیگر (عمدتاً مسلمان) و تاراج، چپاول ویرانی شهرهای آباد، ایجاد نظام طبقاتی، تبعیض درکشور و هموارسازی، راه استعمار در شرق هیچ دستاوردی دیگر برای مردم داخل امپراتوری وسیع اش نداشته است.

از آن همه پول و ثروت وسیعی را که احمدشاه ابدالی از راه چپاول و غارت به دست آورد، برای عمران و آبادانی علمی، فرهنگی و اقتصادی امپراطوری اش استفاده نکرد؛ خدا می داند آن ثروت هنگفت به کجا رفت و چگونه همانند برف های بهاری غرق ریگستان شد؟^۹

شکل‌گیری مرزها و ایجاد کشوری به نام افغانستان

از چندی به دین سو علاقه داشتم (لعل زاد) در مورد شکل‌گیری مرزهای کشور بنویسم، با جستجو در اینترنت موفق شدم چند مقاله پیدا کنم که توسط نویسندگان کشور در این مورد نوشته شده است. اما این مقاله‌ها شاید به علت عدم دسترسی به منابع مهم و یا علل دیگری، به استناد تاریخ‌های رسمی دربار نوشته شده که کشور را به اساس همان اشتباه مشهور "افغانستان - خراسان - آریانا" صاحب تاریخ پنج هزار ساله میدانند و تاریخ افغان‌ها را به نام تاریخ افغانستان و تاریخ اقوام را به نام تاریخ کشور تدریس می‌کنند. لذا لازم دانستم توضیحات بیشتری به استناد منابع معتبری در این مورد ارایه نمایم.

مرزها عبارت از خطوط تعیین‌کننده حدود قلمرو حاکمیت و مالکیت یک کشور یا دولت می‌باشد یا خطوطی که کشورها یا دولت‌ها را از یک دیگر جدا می‌سازد. در گذشته‌ها مرز به صورت خط مفهومی نداشته و دولت‌ها توسط مناطق پهناوری از یک دیگر جدا می‌شدند که بنام سرحد یاد می‌شد. این سرحدات معمولاً نواحی سیاسی جغرافیایی بودند که در ماورای قلمروی یک واحد سیاسی قرار داشته و لزوماً تفکیک‌کننده دولت‌ها نبودند. این نواحی در ضمن این که غالباً قلمرو دولت‌ها را از هم جدا می‌کردند. طمع دولت‌ها را نیز تحریک نموده و اشغال می‌شدند، سرحدات گاهی شامل موانع و پدیده‌های طبیعی مانند رودخانه‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها، و غیره بودند که به حیث موانع طبیعی عمل می‌کردند. و گاهی هم شامل مناطق پهناوری می‌شدند که به حیث حایل عمل کرده و مانع تماس و برخورد دولت‌های مجاور می‌شدند.

مفاهیم کشور یا دولت ملت در سده هفده و انقلاب صنعتی در سده هژده در اروپا به وجود می‌آیند. اما مرز به مفهوم خط در سده نهم در اروپا شکل می‌گیرد. زیرا گسترش رقابت‌های امپریالیستی در اواخر سده هژده، پدیدار شدن اقتصاد جهانی و توسعه ارتباطات در نیمه اول سده نهم، نیاز تعیین نقاط و خطوط دقیق میان حکومت‌ها برای تسهیل تماس در بین نمایندگان سیاسی و بازرگانی (تأسیس گمرک خانه‌ها)، ضرورت ترسیم خطوط مرزی در نیمه دوم سده نهم را به وجود می‌آورد. به این ترتیب، مرزهای افغانستان از جمله نخستین مرزها به مفهوم کنونی آن "خط" در جهان به شمار می‌رود. که در نیمه دوم سده نهم تعیین شده‌اند. پیش از آن اصطلاح "سرحد" وجود دارد یعنی نوار نسبتاً پهناوری در بین دولت یا حکومت که در عمل نقش منطقه‌ی برخورد در بین آن‌ها را بازی می‌کند.

امپراتوری درانی که در یک انفجار انرژی قبیلوی و بر بنیاد غارت در نیمه سده هژده ایجاد می‌شود، در اواخر سده از هم پاشیده و تا سال‌های ۱۸۲۰ میلادی محدود به شهرهای کابل، غزنی، پشاور و قندهار می‌گردد. شمال هندوکش عرصه تاخت و تاز اوزبیک‌ها و خانان بخارا، هرات مستقل و جنوب هندوکش عرصه رقابت سرداران سدوزی، بارکزی و سیکه‌ها می‌شود. در این دوران دو ابر قدرت زمان نیز به سوی آن در حرکت‌اند، انگلیس‌ها که مصروف اشغال هند در بین سال‌های ۱۷۵۷ تا ۱۸۵۷ میلادی‌اند و روس‌ها که از حالت عدم مداخله و به مقصد جلوگیری از گسترش بریتانیه به مداخله رو به افزایش، تجارت و رشد مسکونه‌های روسی در آسیای میانه (خانان بخارا و خیوه) روی می‌آورد. انگلیس‌ها به دنبال شایعه تهاجم فرانسه (از طریق فارس) به هند، در سال ۱۸۰۹ میلادی هیأت تحت ریاست الفنستون به دربار شاه شجاع به پشاور فرستاده و با او معاهده دوستی امضا می‌کند. سیاست پیشروی (شامل ساختن کابل و قندهار به حیث بخشی از سیستم دفاع هند بریتانیوی) که اصلاً توسط حکومت محافظه

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۸۳۱

کار مطرح شده، پس از دست آوردهای روس‌ها در پارس و ترکیه (معاهده سال ۱۸۳۳ میلادی روسیه و ترکیه) و نیاز مقابله با نفوذ روسیه مورد توجه پالمستون (وزیر خارجه لیبرال انگلیس) قرار می‌گیرد. او یک گام فراتر رفته و نه تنها در جهت توقف روس‌ها، بلکه در بیجا سازی نفوذ آن‌ها دست به کار می‌شود. پس از ۱۸۳۳ میلادی تغییرات بزرگی در افکار مردم انگلیس به وجود آمده و روسیه بزرگ‌ترین خطر در مقابل صلح جهانی پنداشته می‌شود. بار دیگر شایعات اتحاد دوست محمد خان با روس‌ها در سال ۱۸۷۳ میلادی و ظهور کپتان ویکوویچ در کابل باعث ارسال هیئت دیگری تحت ریاست برنز به کابل می‌شود؛ اما نتیجه مثبت نمی‌دهد. لذا انگلیس‌ها در سال ۱۸۳۹ میلادی یک نیروی دوازده هزار نفری به کابل فرستاده، او را خلع و شاه شجاع را بر تخت کابل می‌شاند تا یک قدرت متحد در کابل و اولین خط دفاع به مقابل پیشروی روس‌ها داشته باشند. اما مجبور می‌شوند که در سال ۱۸۴۲ میلادی عقب نشینی نموده و دوست محمد خان را بار دیگر به کابل برگردانند. با وجودی که سیاست لندن پس از تلاش نافرجام سال ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۱ میلادی برای زیر قیمومیت آوردن کابل و پس از تسخیر سند و پنجاب در سال ۱۸۴۹ میلادی عبارت از عدم مداخله در سرزمین‌های ماورای اندوس است، در سال ۱۸۵۹ میلادی کنترل قلمرو افغان‌ها در بین سند و هندوکش به شمول بلوچستان را در اختیار دارند. اما در اواخر دهه شصت است که پیشروی روس‌ها (تسخیر تاشکند در سال ۱۸۶۵ میلادی) باعث نگرانی شدید انگلیس‌ها و تقابل سیاسی با آن‌ها می‌شود.

لذا بریتانیه در سال ۱۸۶۹ میلادی مذاکراتی را به مقصد تعیین مرزها در بین حکومت‌های بریتانیه و روسیه پیشنهاد نموده و در سال ۱۸۷۳ میلادی موفق به توافقات لفظی در مورد تعیین مرزها در بین یک دیگر می‌شوند. انگلیس‌ها در سال ۱۸۷۸ میلادی به علت ورود یک هیئت روسی به دربار کابل و عدم پذیرش هیئت انگلیسی، بار دیگر به کابل حمله نموده و با فرار شیرعلی خان، حکومت زیر

حمایه خود در کابل را ایجاد می‌کنند. انگلیس‌ها در نظر داشتند که افغانستان را مطابق نظریه "سرحداث علمی" ضم خود سازند، اما با ایجاد یک حکومت تحت الحمايه و کنترل اقتصاد و سیاست خارجی آن اکتفا می‌کنند. همین بحران‌ها یا تقابل سیاسی و دیپلماتیک در بین انگلیس و روس در جریان سده نهم بر سر افغانستان بنام "بازی بزرگ" یاد می‌شود تا این که حوزه نفوذ هر دو ابر قدرت در موافقت نامه سال ۱۹۰۷ میلادی انگلیس و روس نهایی می‌شود. پژوهش بیکر زیر نام "قیمومیت‌های روسیه در آسیای میانه" در باره مناسبات، تنش‌ها، تعیین مرزها، در بین انگلیس و روس و سرنوشت خانات آسیای میانه با ارزش ترین منبع در این موارد است.

همین بازی بزرگ با رقابت در بین بریتانیه و روسیه در آسیای میانه باعث می‌شود که بریتانیه به خاطر جلوگیری از پیشروی روسیه به طرف هند، بالای ایجاد یک منطقه بی طرف یا دولت حایل یا حوزه نفوذ بیاندیشد. اما پیش از سال ۱۸۸۱ میلادی امکان ایجاد یک دولت حایل وجود ندارد. در حالی که سیاست پیشروی شامل "سیاست حایل" یا نصب یک دست نشانده قوی و زیر کنترل بریتانیه است، زیرا در بین سال‌های ۱۸۰۹ میلادی تا ۱۸۸۱ میلادی که انگلیس‌ها فقط کابل و کندهار را به نام افغانستان می‌نامند، نه دولت مرکزی دارد و نه مرزهای معین (فدراسیون قبایل نیمه مستقل و متخاصم) در کابل و کندهار و هرات فقط در وقت امیر عبدالرحمان خان است که انگلیس‌ها مرزها را تعیین و علامه گذاری نموده و یک دولت مرکزی در کابل به وجود می‌آورند. با مسکون سازی ناقلین پشتون در شمال هندوکش، سرکوب هزاره‌ها، دادن چراگاه به کوچیان پشتون و اشغال کافرستان بعد، در معاهده سال ۱۹۰۷ میلادی انگلیس و روس افغانستان را به حیث یک دولت حایل شناخته می‌شود که در آن روسیه و انگلیس از ادعای ارضی بالای آن صرف نظر نموده و آن را به حیث حوزه زیر نفوذ بریتانیه می‌پذیرند. به این ترتیب کشور افغانستان با مرزهای موجود در زمان

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۸۵۱

امیر عبدالرحمان ایجاد می‌شود که محصول بازی‌های جیواستراتژیک انگلیس و روس بوده و در ایجاد آن، حکومت یا مردم کشور هیچ نقشی ندارد. تعیین تمام مرزها یک پروسه خارجی بوده و حتی نقش امیرکابل به حیث تحت‌الحمایه بریتانیه در سیاست خارجی از سال ۱۸۷۹ میلادی تا سال ۱۹۱۹ میلادی کاملاً محدود است، تا این که استقلال آن در سال ۱۹۱۹ میلادی حاصل می‌شود.

دلچسپ این که، با در نظر داشت نیازهای جیواستراتژیک دوره استعماری، مرزهای کنونی افغانستان یکی از کهن‌ترین نمونه‌های مرزهای مصنوعی به شکل سرحدات است که در آن‌ها مسیر دریاها یا قله‌های کوه‌ها استفاده شده و تمام این مرزها گروه‌های قومی و زبانی را از هم جدا کرده که در گذشته دارای تاریخ و فرهنگ مشترک بوده اند.

مرزهای روسیه و بریتانیه (بخارا - افغانستان)

پیشروی روس‌ها در نیمه دوم سده نهم در آسیای میانه (تسخیر تاشکند در سال ۱۸۶۵ میلادی ایجاد حکومت نظامی ترکستان روسی در سال ۱۸۶۷ میلادی و متعاقباً قرار داد روسیه بخارا در سال ۱۸۶۸ میلادی) به صورت قابل ملاحظه‌ای باعث نگرانی مقامات بریتانیوی در هند می‌گردد. به این علت تعیین مرزها در بین روسیه و هند بریتانیوی در محراق توجه بریتانیه قرار می‌گیرد. هر دو حکومت مذاکرات خود را در مارچ سال ۱۸۶۹ میلادی در به مقصد مرز بندی در مناطق زیر نفوذ خود (بخارا و افغانستان) آغاز می‌کنند. بریتانیه در سپتامبر سال ۱۸۶۹ میلادی دریا آمو را به حیث مرز افغانستان و بخارا پیشنهاد می‌کند. روسیه پس از مذاکرات طولانی و تبادل نامه‌ها در بین وزرای خارجه بریتانیه و روسیه (گرانویل و گورچاکوف) در سال ۳۱ جنوری ۱۸۷۳ میلادی مرزهای پیشنهادی بریتانیه در بالای آمو دریا از جهیل زرقول و ویکتوریا تا خواجه سالار صالح به طول حدود ۱۳۰۰ کیلومتر را با درک این که افغانستان یک حوزه بی طرف است، می‌پذیرد!

اما وقتی روسیه در مقابل واکنش بریتانیه در عملیات قوقند در فبروری سال ۱۸۷۶ میلادی نگران می‌شود، تسلیم نظر لندن می‌گردد که افغانستان بخشی از حوزه نفوذ بریتانیه باشد، همان طوری که بخارا حوزه نفوذ روسیه است. به این ترتیب مذاکرات انگلیس و روس منجر به توافق نامه درباره مرزهای افغانستان و بخارا می‌شود، بدون این که حاکمان کابل و بخارا در جریان باشند. هر دو ابر قدرت با در نظر داشتن ساحه نفوذ یک دیگر متعهد می‌شوند که این مرزها مورد تجاوز بخارا و افغانستان قرار نگیرد.

اما ایجاد قیومیت روس‌ها بالای خیوه در ماه‌های پس از موافقه گرانویل گورچاکوف و اشغال تدریجی ترکمانیه بی‌اعتمادی و سوی تهاجمات را آشکار می‌سازد؛ لذا علامه گذاری بخش شمال غرب در بین دریای آمو و هریرود (تجن) ضروری پنداشته می‌شود.

عدم موجودیت مواد فزیکتی که در بالای آن خط تعیین شود، مقامات روسیه و بریتانیه را از فبروری سال ۱۸۸۲ میلادی تا جنوری سال ۱۸۸۸ میلادی مشغول نگه می‌دارد. اما بزودی موافقه می‌شود که مرز تا حد ممکن نزدیک به دارایی‌ها و چراگاه‌های مردم محلی دنبال شود. در نوامبر سال ۱۸۸۴ میلادی کمیسیون بریتانیوی تحت ریاست لمزدن پایگاه خود را در کهسان در غرب هرات ایجاد و به کار آغاز می‌کند. اما هیئت روسی به آن‌ها یک جا نمی‌شود. حکومت تزار می‌گوید که مرز اول باید به صورت دقیق تعریف شود، پیش از این که علایمی در بالای زمین گذارده شود. در حالی که دیپلمات‌ها مشغول مذاکره در این نقاط اند، ارتش روسیه با عجله و تحکیم موقعیت‌های خود در مقابل کمیشنرهای بریتانیوی در ۳۰ مارچ سال ۱۸۸۵ میلادی به اشغال پل خاتون و کوتل ذوالفقار می‌پردازند، دو محل تقاطع در سواحل راست هریرود و تسخیر مرغزار کوچک پنجاه دره تقاطع مرغاب و خشک رود. لذا روس‌ها خود را در موقعیت قوی یافته و مرز را بسیار پایین از آن جایی دیکته می‌کنند که قبلاً پیشنهاد شده بود. این موضوع،

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۸۷۱

پروتوکول امضا شده در لندن در سپتامبر سال ۱۸۸۵ میلادی می‌باشد. روس‌ها در حالی که پنجاه را در اختیار دارند، کوتل ذوالفقار را به افغانستان داده و مرز تا شمال آن تعیین می‌شود. به صورت عام، مرزها طوری که به طرف شرق به پیش می‌رود، با عدم دقت بیشتری تعیین می‌شود.

بعد کمیشن‌های مرزی روس زیر ریاست کلبرگ با کمیشن‌های بریتانیوی یک جا می‌شوند؛ وقتی لمزدن در ماه می به لندن خواسته می‌شود، کمیشن‌های بریتانیوی زیر ریاست ریجوی در مرحله آخری مذاکرات سهم می‌گیرد. قاضی سعد الدین حاکم آینده هرات از منافع افغانستان نمایندگی می‌کند، اما هیچ سهمی در گفت و گوهای رسمی ندارد. اولین پایه مرزی در ۱۲ نوامبر سال ۱۸۸۵ میلادی در شمال کوتل ذوالفقار گذاشته شده و عملیات به طرف شرق با آهستگی به پیش می‌رود، چون کمیسیون با مناطقی مواجه می‌شود که در باره آن پروتوکول لندن مبهم است. مناقشه در بادغیس مشکل می‌شود، جایی که شبکه‌های آبیاری مشکلات غیرقابل حل داشته و در دشت قراقوم جایی که روس‌ها از مفاد تاخت و تازهای موافقانه اخیر ترکمن‌ها استفاده می‌کنند تا کنترل تعداد زیاد چاه‌ها را تقاضا کنند، تا نهبانی و مراقبت آینده در امتداد مرزها سهل باشد.

عملیات مرز بندی به علت حوادث غیر پیش بینی شده به تعویق می‌افتد: سوال این که خواجه سالار انتخاب شده در موافقه سال ۱۸۷۲ میلادی به حیث نقطه آخری مرز آمو دریا، قبر مقابل کشتی رانی بندر بدون استفاده واقع در ۲۳ کیلومتری بالای خمآب نزدیک قرقون است یا ناحیه امتدادی از کلفت تا خمآب که بدون مناقشه بخشی از افغانستان است (عدم توافق در بالای یک ساحه وسیع که دارای ۱۹ چاه و ۱۳۰۰۰ باشند است) کمیشن‌ران برای حل این موضوع کار خود را در ۱۵ سپتامبر سال ۱۸۸۶ میلادی در شمال اندخوی توقف می‌دهند. مرحله جدید مذاکرات در سنت پترزبورگ در ۲۳ اپریل سال ۱۸۸۷ میلادی شروع شده و توافقی در ۲۲ جولای حاصل می‌شود: در بین نوامبر سال ۱۸۸۷

میلادی و جنوری سال ۱۸۸۸ میلادی کمیسیون اصلاحاتی در مرز در بین خشک رود و مرغاب وهم چنان در تعیین مرز در بخشی شرقی تا آمو دریا به عمل می‌آورد. در ۲۶ جنوری سال ۱۸۸۸ میلادی پروتوکول نهایی درخام آب امضا شده و تمام عملیات به پایان می‌رسد. مجموعاً ۷۹ پایه مرز در امتداد ۶۳۰ کیلومتر این مرز بسیار حساس تعیین می‌شود.

مطابق کمیسیون بریتانیوی، این مرزها "صرف یک خط اختیاری وتابع حالات فعلی است، نه این که بر بنیاد طبیعی ودایمی باشد" ولذا نمی توان "توقع داشت که دایمی باشد" اما در طول یک سده صرف باعث مسایل جزئی گریده و به آسانی حل شده است. مشکل اولی در ۱۸۹۱ میلادی زمانی رخ میدهد که بعضی مسکونین پشتون یک تعداد کانال‌های آبیاری در ساحل چپ بخش بین المللی خشک رود در جنوب قره تپه (حال تورغندی) حفر می‌کنند. این عمل بدون شک مخالف توافقات ۱۸۸۷ میلادی است که تمام انشعابات آب دریا در این بخش را منع می‌کند تا ذخیره آب پنجاه تأمین شود. یک کمیسیون مشترک انگلیس روس به سرحد دیدن نموده و چندین پایه مرزی را ترمیم می‌کند که تخریب شده اند؛ رییس بریتانیوی کمیسیون "دایز" است پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ میلادی روسیه، حکومت افغانستان با استفاده از وقت، ادعای مالکیت بر پنجاه را تازه نموده و ارتش افغانستان تا مرو پیشروی می‌کند. معاهده دوستی شوروی و افغانستان در ۲۸ فروری سال ۱۹۲۱ میلادی حق تاریخی افغانستان در منطقه را به رسمیت می‌شناسد، اما اعاده قلمرو را به فرزندم در بین مردم محل واگذار می‌کند که هرگز برگزار نمی‌گردد. اما فقره مربوط توسط یک پروتوکول در توافق سرحدی شوروی و افغانستان در سال ۱۹۴۶ میلادی ملغا می‌شود.

آخرین بخش مرز روس افغانستان، انجام شرقی آن است. توافق انگلیس و روس در سال ۱۸۷۲ میلادی در مورد بدخشان وبه خصوص در مسیر بالایی آمو دریا نسبت به آن چه دیپلمات‌ها فکر می‌کردند. در واقعیت نمی‌تواند یک مرز

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۸۹۱

طبیعی باشد. تمام روستاهای محلی تاجیک‌ها (درواز تابع امارت بخارا و و روشان و شغنان تابع افغانستان) در هر دو طرف دریا قرار دارند. برعلاوه، امیر عبدالرحمان خان با گرفتن باریکه واخان (درامتداد بدخشان) مخالفت می‌کند که موافقه قبلی، آن را بخشی از قلمروی او شمرده است. از دید او این بخش غیرقابل دفاع بوده و در برگیرنده منافع اقتصادی نمی‌باشد. در آغاز سال ۱۸۸۶ میلادی ریجوی تمدید کار کمیسیون خود در این بخش را ابراز می‌کند، اما در دقایق آخری متوقف می‌شود. فقط در سال ۱۸۹۳ میلادی است که دیورند نماینده خاص به کابل می‌تواند این بن بست را توسط یک توافق نامه با امیر عبدالرحمان خان بدست آورد. که تمام ادعاها بر بخش‌های جانب روشان و شغنان جانب دیگر رود آمو را در مقابل بخش‌های جنوبی درواز و دخول واخان در قلمروی خود در مقابل افزایش پنجاه هزار روپیه در مستمری سالانه و وعده کمک بریتانیه در صورت حمله روس‌ها بر پامیرها بپذیرد. به این ترتیب، آمو دریای علیا بیست سال پس از توافق اولی، مرز قانونی شمال شرقی افغانستان می‌گردد.

مرز واخان در شرق جهیل زرقول در توافق نامه سال ۱۸۷۲ میلادی نامعلوم می‌باشد. لذا مذاکرات انگلیس و روس در سال ۱۸۹۳ میلادی شروع شده و توافق نامه در ۱۱ مارچ سال ۱۸۹۵ میلادی حاصل می‌گردد. هر دو ابر قدرت یک کمیسیون مشترک، تعیین می‌کنند که توسط "جیرارد و پوالوشویکوفسکی" ریاست می‌شود. آن‌ها در تابستان بعدی ۱۲ پایه مرزی را در بالای ۱۷۲ کیلومتر از جهیل زرقول تا قله قوقراس قول تعیین می‌کنند که به افتخار کمیشنر روسی نام گذاری می‌شود. این قله نشان دهنده آغاز پامیرهای چین است.

بعضی تفصیلات نهایی مرزهای شمالی افغانستان توسط توافق نامه شوروی و افغانستان در ۱۳ جنون سال ۱۹۴۶ میلادی تعیین می‌شود که مرز باید وسط جریان آمو دریا پنداشته شود. این مسئله به خاطر تغییر مسیر دریا در بخش‌های

هموار و تعداد زیاد شاخه‌های متقاطع آن که جزایر خورد و بزرگ را می‌سازند، نهایت مهم است. بزرگ‌ترین آن‌ها در قد در تقاطع قزل سو است این جزیره قبلاً مربوط امارت بخارا بوده، اما در پایان سده نهم توسط افغانستان اشغال شده و دوباره توسط روس‌ها در سال ۱۹۲۵ میلادی تسخیر می‌شود. زیرا این جزیره به حیث مرکز تهاجم باسمچی‌ها به قلمروی شوروی استفاده شده و سرانجام در توافق نامه سال ۲۶ فبروری ۱۹۲۶ میلادی به افغانستان داده می‌شود. امروز در قد با چندین جزایر نه چندان مهم یک ناحیه مربوط به تخار و یگانه جزیره افغانستان است.

مرزهای هند بریتانیوی و افغانستان

بریتانیه‌ها برای مدت زیادی تصمیم قاطع نداشتند که اشغال خود در شمال غرب هند را در کجا نگه دارند، این ابهام به طور خاصی در بالای مردمان قبیلوی بلوچستان (بلوچ و براهوی) و کوه‌های سلیمان (پشتون‌ها) اثر گذار بود که در امتداد سرحدات و عمدتاً با هزینه امپراتوری‌های بزرگ منطقوی زندگی نموده و شیوه زندگی آن‌ها کاملاً بر تهاجمات قطاع الطریقی متمرکز بوده است. بریتانیوی‌ها با رو برو شدن با یک منطقه تقریباً حایل در بین امپراتوری‌های صفوی و مغول دو گزینه داشتند.

گزینه اول؛ اشغال آن به منظور غیرفعال سازی باشندگان که باعث ایجاد مرز در بخش‌های غربی کوه پایه‌های سلیمان می‌شود، خطی از جلال آباد تا قندهار و عبور کننده از کابل و غزنی به امتداد قله هندوکش؛ یا حتی در بالای آمو دریا " سرحد علمی " هند که مورد علاقه افراطیونی چون سند یمن بوده است. گزینه بدیل، محدود سازی تماس‌ها و عوامل اصطاک با پشتون‌ها و بلوچ‌ها از طریق تعیین مرزها در خارج قلمروی آن‌ها به امتداد خطی از پشاور تا بنو و یعقوب آباد و موازی به اندوس یا حتی خود اندوس (یگانه سرحد طبیعی در شمال غرب هند)

"مرز نزدیک" پیشنهاد شده توسط وایسرا لارنس، پس از درنگ‌های زیاد یک راه حل سازشی (وسطی) انتخاب می‌شود.

تهاجمات رو به افزایش پشتون‌ها در بالای جلگه‌های اندوس باعث موفقیت موقتی طرفداران راه حل اولی می‌گردد. "سیاست پیشروی" باعث پیشرفت‌های قاطع بریتانیوی‌ها به طرف شمال غرب می‌شود؛ ایجاد قیمومیت در بالای خانات قلات در سال ۱۸۷۶ میلادی همراه با اشغال کوئته و گذرگاه بولان، و در سال ۱۸۷۸ میلادی اشغال چندین قلمرو مربوط به افغانستان در وسط وادی کرم تا گذرگاه پیوار، منطقه آفریدی در گذرگاه خیبر و متعاقباً (در جریان جنگ دوم انگلیس افغانستان) بخش کامل جنوب شرقی افغانستان کنونی با وجودی که تخلیه افغانستان در سال ۱۸۸۱ میلادی باعث مرگ سیاست سرحد اعظمی می‌شود، در عین زمان باعث زنده شدن ادعاهای ارضی افغان‌ها در کوه‌های سلیمان و بلوچستان می‌گردد. حکومت بریتانیه به خاطر سبقت جستن در حل بحران مرزی و تضمین دایمی دست‌آوردها، به یک مرز سازشی موافقه می‌کند. دیورند که در آن زمان سکرتر دیپارتمنت خارجه هند است، مسوول مذاکره این مرزها با امیر عبدالرحمان خان می‌شود. ماموریت او به کابل که در ۱۸۸۸ میلادی تعیین شده و تا سپتامبر و نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی صورت نمی‌گیرد. مرز تعیین شده توسط موافقت نامه ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۳ میلادی که از آغاز بنام خط دیورند نام گذاری شده، تا هنوز کار برد دارد. این معاهده برای بریتانیه، چترال و کنترول کوتل‌ها در مسیرهای عمده به هند را به صورت عمومی (خیبر و بولان) یا قسمی (پیوار) تضمین می‌کند، اما وادی میانه کُنر در اسمار، وزیرستان غربی (نواحی برمل) و شیب‌های شمالی کوه‌های چغای در پلوچستان را برای کند، اما وادی میانه کُنر در اسمار، وزیرستان غربی (نواحی برمل) و شیب‌های شمالی کوه‌های چغای در پلوچستان را برای افغانستان واگذار می‌کند. یک تعداد دریاها، کوه‌های عمده و قلمروهای قبیلوی توسط مرزهای مصنوعی قطع می‌شود.

دیورند در مرز بندی حقیقی سهم نمی گیرد. قسمت عمده کار از اپریل سال ۱۸۹۴ میلادی تا می ۱۸۹۶ میلادی انجام می شود، اما تعداد مسایل ناهل میماند. موافقه کابل چنان غیر دقیق و نقشه ضمیمه با چنان مقیاس کوچک است که تفاوتها و تفسیرهای بی شمار و دراز مدت را در بر می گیرد. این مرز به خاطر طول آن به چهار بخش تقسیم و برای هر بخش یک کمیسیون جداگانه تعیین می شود.

کمیسیون هندوکش زیر ریاست ادنی و غلام حیدرخان چرخ به بزرگ ترین مشکلات مواجه می شود. زیرا از ساحه پامیرها تا کوتل چرخ او (یا دوراه) یک مسیر عنعنوی در بین هند و افغانستان شمالی (از طریق وادی سنگیچ)، بدون تفتیش زمین برای ترسیم مرز به امتداد قله های هندوکش موافقه می گردد. که حوزه بی آمو دریا از اندوس را جدا می سازد. در پایین تر از آن در حوزه وسط کنر اولین عدم توافق در بالای وادی باسگال به میان می آید: در توافق سال ۱۸۹۳ میلادی مربوط هند پنداشته شده، اما افغانها واگذاری آن را قبل از امضای پروتوکول نساگام (۹ اپریل سال ۱۸۹۵ میلادی) می خواهند. این پروتوکول به صورت دقیق مرز در بین چرخاو و کوتل های ناوه را تعیین می کند. در یگانه جایی ک با تیغه آبی تطبیق نمی کند تقاطع دریا های کنر و باسگال است، این مرز تا ۱۱ جولای سال ۱۹۳۲ میلادی علامه گذاری نمی شود؛ از طرف دیگر تفاوت در بالای مناطق حساس و پائینی رود کابل و نزدیک کوتل خیبر در جنوب کوتل ناوه بی شمار است. افغانها بر تمام قلمرو قبیله مهمند ادعا دارند، در حالی که بریتانیه یک بخش آن را پیشنهاد می کند. مرز در این بخش تا اگست سال ۱۹۱۹ میلادی غیر دقیق و مورد مناقشه است، روزی که معاهده راولپندی به جنگ سوم انگلیس و افغان پایان داده و مشکل مطابق به تقاضای اولیه بریتانیه ها فیصله می گردد. کمیشنر انگلیس، مافی افسر سیاسی ولایت صوبه به صورت فوری به ساحه رفته و سیزده پایه مرزی از قله سپین غر تا پالوکی در بالای رود

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۹۳۱

کابل تعیین می‌کند. پس از آن نقطه در بین پالوکی و ناو، گفته می‌شود که مرز توسط مسیر آب دنبال می‌شود، با وجودی که هیچ سروی در نظر گرفته نمی‌شود. در وادی رود کابل معاهده انگلیس افغانستان در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی یک تعداد اصلاحات مرزی را به مفاد افغانستان در نظر می‌گیرد.

در بخش‌های دیگر خط دیورند، کار مرزبندی آسان‌تر، ولی بدون جنجال نبوده است. کمیسیون تحت ریاست دونالد و سردار شیر دل خان می‌تواند کار خود را در چند ماه تکمیل کند: پروتوکول قوت گای سال ۲۱ نوامبر ۱۸۹۴ میلادی پایه را در بین قله سیکارام، بلندترین نقطه در سپین غر و قله لارومی در جنوب شرق خوست علامه گذاری می‌کند. خط مرزی در این جا تقسیمات عمده مذهبی و قبیله‌ای را رعایت می‌کند: این خط جداکننده قبایل شیعه پشتون در شرق (تورن و بنگش) از همسایگان سنی آن‌ها در غرب (جاجی منگل و غیره) است.

کمیسیون وزیرستان به تقاضای امیر عبدالرحمان خان کاملاً تحت ریاست افسر انگلیسی، بروس است تا جدا سازی را انجام دهد که جدا کننده و زیرهای برمل افغان از هم قبایلی‌های شرقی آن‌ها است. این کمیسیون با نظر داشت مشکلات و وظیفه، به دو کمیسیون فرعی تقسیم می‌شود. در شمال، در بین قله لارمی غر و قله خواجه خضر مرز حوزه آب یاری توچی را قطع می‌کند؛ اندرس آن را با سی و هشت پایه علامه گذاری می‌کند. در جنوب در بین خواجه خضر و دومندی در تقاطع گومل و کندر، وایت کینگ ۳۱ پایه در بالای مرز به فاصله نه بیشتر از ۸۱ کیلومتر نصب می‌کند. کار در مارچ اپریل سال ۱۸۹۵ میلادی تکمیل می‌شود.

سرانجام کمیسیون بلوچستان مسوولیت تمام مرز جنوبی افغانستان را به عهده می‌گیرد که از دومندی تا مرزهای سیستان است. تحت ریاست یک کمیشنر بریتانیه بنام "مکمهون" و دو کمیشنر افغانی بنام سردار گل محمد خان برای بخش بین دومندی و کامان، نقطه‌ای که مرزها جاده قندهار و کویته را قطع

می‌کند. و محمد عمر خان نورزی برای باقیمانده است، حدود ۱۹۶ پایه مرزی ضرور است. پروتوکول آخر در سال ۱۳ می ۱۸۹۳ میلادی امضا می‌شود. موافقت نامه در سال ۱۸۹۳ میلادی انگلیس افغانستان ایجاد خط دیورند را به حیث مرز در بین ساحه نفوذ افغانستان و بریتانیه کبیر توصیف می‌کند، نه یک مرز رسمی بین المللی در ۲۱ مارچ سال ۱۹۰۵ میلادی نیز معاهده‌ای توسط حکومت بریتانیه با امیر حبیب الله به امضا می‌رسد که ادامه توافقات قبلی در بین حکومت بریتانیه و عبدالرحمان خان است. اما افاده "مرز هند و افغانستان" برای بار اول در معاهده ۸ اگست سال ۱۹۱۹ میلادی و ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ میلادی طرفین دیده می‌شود. این مرزها برای آخرین بار در یادداشت ۶ می ۱۹۳۰ میلادی که در بین حکومت بریتانیه و سفیر افغانستان در لندن به امضا می‌رسد، با تصدیق معاهدات سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱ میلادی مورد تأیید قرار می‌گیرد. اما قلمروی قبایل در شرق خط دیورند در تمام دوران استعمار از آزادی وسیع داخلی در زیر اداره بریتانیه برخوردار است. افغانستان نیز می‌تواند نفوذ دوامدار خود در بالای آن‌ها را با ارسال فرستاده‌ها و دعوت نمایندگان قبیله به کابل نگه دارد. لذا حرف‌های وجود دارد که مانع مخالفت حکومت افغانستان در پروسه ضمیمه سازی منطقه به پاکستان در ۱۹۴۷ میلادی نمی‌شود.

ریفراندوم که بریتانیه‌ها در اجنسی‌های قبیلوی در آخرین لحظات پیشنهاد می‌کنند، دو گزینه دارد: شمولیت به هند با پاکستان این ریفراندوم امکانات استقلال یا الحاق به افغانستان را نمی‌دهد، چیزی که کابل خواستار آن است. در این اوضاع حکومت افغانستان قضیه را به طرفداران محلی یک پتانسیته یا پشتونستان مستقل در نظر می‌گیرد. افغانستان که عضو ملل متحد است، برخلاف شمولیت پاکستان در سال ۳۰ نوامبر سال ۱۹۴۷ میلادی رأی داده و کمی بعد تر به صورت رسمی تمام توافقات مرزی انگلیس افغانستان را لغو می‌کند در سال

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۹۵۱

۲۶ جولای ۱۹۴۹ میلادی از آن به بعد مرزهای پاکستان افغانستان به رسمیت شناخته نمی شود.

قضیه پشتونستان مناسبات افغانستان و پاکستان را دائماً مسموم ساخته و حتی باعث تنش‌های جدی در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ میلادی می‌شود که باعث انسداد مرز مشترک و تغییر تجارت خارجی در مسیرهای جدید می‌گردد. امضای اولین معاهده تجارتي در بین افغانستان و شوروی سال ۱۸ جولای ۱۹۵۰ میلادی و ایران در سال ۳ دسامبر ۱۹۶۰ میلادی مربوط به دوره تنش‌های حاد مرزی با پاکستان است. این بحران باعث قطع روابط دیپلماتیک و انسداد مرزها از ۳ سپتامبر ۱۹۶۱ میلادی تا می‌سال ۱۹۶۳ میلادی می‌شود (به استثنای هشت هفته از جنوری تا مارچ سال ۱۹۶۲ میلادی و رود کمک‌های امریکا به افغانستان) این دوره نشانه یک مرحله قاطع در انکشاف تجارت خارجی افغانستان با شوروی و کاهش مهاجرت کوچی‌ها در امتداد مرزها می‌باشد.

به باور ویسالی و فیتز جیرالد انگلیس‌ها به خاطر تحکیم دست‌آوردهای خود در سال ۱۸۹۳ میلادی خط دیورند را به طول ۱۵۰۰ مایل در بین هند بریتانیوی و افغانستان می‌کشند تا درست آوردهای ارضی پیشین خود را دایمی سازند. این مرز در سال ۱۹۰۷ میلادی افغانستان به حیث یک دولت "حایل" باقی می‌ماند.

مرزهای ایران و افغانستان

مرز در بین افغانستان و ایران که به صورت عام در جهت شمال جنوب جریان دارد، فلات ایران را تقریباً دو نیم می‌سازد. تقسیم سیاسی این واحد بزرگ جغرافیایی، فرهنگی به سده هژده بر می‌گردد. وقتی که از خرابه‌های امپراتوری صفوی دو قدرت متخاصم درانی در شرق و قاجار در غرب ایجاد می‌شود. پس از نوسانات درازمدت در ساحت نفوذ هریک، دوست محمد امیرکابل هرات را در می‌سال ۱۸۶۳ میلادی می‌گیرد. با وجود طول کوتاه این مرز ۹۴۵ کیلومتر پروسه مرز

بندی آن بسیار طولانی از ۱۸۷۲ تا ۱۹۳۵ میلادی بوده است. این پروسه در سه مرحله و در سه بخش توسط کمیسیون‌های انتخابی بی طرف تعیین می‌شود.

حوزه آبی سیستان که مخرج رود هلمند و چند رود دیگر است، یگانه ساحه پرنفوس در مرز بین ایران و افغانستان است. لذا از اهمیت استراتژی یک برخوردار بوده و در اواسط سده نهم مورد مناقشه ارضی قرار می‌گیرد. جایی که کابل و تهران بر سر اطاعت روسای محلی به رقابت می‌پردازند. ایرانیان با بهره برداری از سال‌های هرج و مرج پس از مرگ دوست محمد خان در سال ۱۸۶۳ میلادی به آن منطقه پیشروی نموده، در سال ۱۸۶۵ میلادی ساحل راست هلمند و در سال ۱۸۶۵ میلادی نادعلی را اشغال می‌کنند. وقتی شیرعلی خان در سال ۱۸۶۸ میلادی بر تخت کابل می‌نشیند، تهدید او ناصرالدین شاه را متقاعد می‌سازد تا از بریتانیه تقاضای داوری کند که مطابق به معاهده پاریس سال ۴ مارچ سال ۱۸۵۷ میلادی او را مکلف می‌سازد. " برای تنظیم ادارات دوستانه و حل هراختلافی در بین فارس و هرات یا افغانستان به بریتانیه مراجعه کند" لذا کمیسیون داوری سیستان مرکب از افسران بریتانیوی زیر ریاست کولدسمیت (کسی که مرز در بین ایران و خانات کلان را در سال ۱۸۷۱ میلادی تکمیل کرده) در فبروری سال ۱۸۷۲ میلادی از ساحه بازدید می‌کند. اما به علت مخالفت نمایندگان شاه، فقط ۴۱ روز در ساحه مانده و یافته‌های خود را در ماه اگست تسلیم تهران می‌کند.

قسمت بزرگی به ایران و بخش کوچکی به افغانستان داده می‌شود. حدود ۳۰۰ کیلومتر سرحد تعیین می‌شود اما علامه گذاری نیم کردد. شیرعلی خان تا اکتوبر سال ۱۸۷۳ میلادی راضی نمی‌شود تا این که یکنیم ملیون روپیه به عنوان جبران بدست می‌آورد. پس از آن مناسبات شیرعلی خان با بریتانیه به تدریج سرد و متشنج گردیده و در سال ۱۸۷۸ میلادی باعث حمله دوباره انگلیس‌ها به کابل می‌شود.

پس‌انتر معلوم می‌شود که داوری گولودسمیت در ساحه برای علامه گذاری ناکافی است، زیرا ساحه از نگاه جغرافیایی ناپایدار و در امتداد مسیر دریای دلتا ساز یا سواحل جهیلی قرار دارد که در هر موسم تغییر می‌کند. این انتخاب به تنهایی باعث تصادمات سرحدی می‌شود، بدون ذکر مناقشات در تقسیم آب هلمند که سال‌های خشک سالی به طور خاصی تشدید می‌شود.

در سال ۱۸۹۶ میلادی سیلاب‌های استثنایی تغییراتی در مسیر عمده دلتای هلمند ایجاد می‌کند، از شاخه سیکسار شرقی تا کانال کهنه آب یاری، رود پریان واقع در غرب که کاملاً در قلمرو پارسیان قرار داشته و باعث تهدید آب یاری سیستم افغانستان می‌گردد. در اول مقامات محلی موفق به حل مشکل می‌شوند: اعمار یک بند خاکی در رود پریان به خاطر ذخیره جریان در سیکسار. اما در خشک سالی سال ۱۹۰۲ میلادی کمبود آب باعث جنجال در بین مردم سرحدات سیستم گردیده و تصادمات نظامی صورت می‌گیرد که به دنبال آن باز هم از بریتانیه‌ها تقاضا می‌شود به حیث داور در تعیین دو باره مرزهای مبهم عمل کرده و یک فارمول دقیق برای تقسیم آب هلمند فراهم کند. کمیسیون مرزی سیستم زیر ریاست شخص "مکموهن" ایجاد می‌شود که مرزهای جنوب افغانستان را خوب می‌شناسد. کمیسیون بیشتر از دو سال در ساحه می‌ماند از فبروری سال ۱۹۰۳ تا اپریل ۱۹۰۵ میلادی تیم مکموهن یافته‌های گولودسمیت را اصلاح و ۸۹ پایه در امتداد مسیر نصب می‌کند. سرانجام کمیسیون یک سوم آب هلمند را در مدخل سیستم به ایران داده و دو دولت را برای ذخیره مناسب برای شبکه آب یاری موجود (صرف نظر از تغییر در شاخه‌های دلتا) مسوول می‌سازد.

این تدابیر نیز برای ممانعت از اختلاف در بالای مرزها و کارهای آب یاری بزرگ در بالای رود هلمند پس از ۱۹۴۶ میلادی (که باعث ذخیره آب برای تمام سیستم می‌شود) کافی نمی‌باشد. پس از ناکامی مذاکرات دو جانبه، در سال ۱۹۵۱ میلادی یک کمیسیون سه جانبه بی طرف دریا هلمند (کمیسیون دلتای

هلمند) با اعضای از کانادا، چیلی و ایالات متحده امریکا تشکیل می‌شود. این کمیسیون حجم آب را مشخص و سهمیه تعیین می‌کند. افغانستان سهمیه را می‌پذیرد، اما ایران آن را نه پذیرفته و بیشتر تقاضا می‌کند. لذا مناقشه برای دو سال ادامه می‌یابد تا این که در خشکسالی سال ۱۹۷۱ میلادی تشدید می‌شود. در این وقت مذاکرات دو جانبه در یک فضای دوستانه حل می‌شود: معاهده آب هلمند افغانستان و ایران در سال ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ میلادی در کابل امضا شده و ایران سهم بیشتری از آب هلمند صاحب می‌شود. تصویب معاهده به علت سقوط حکومت شاه در جولای به تعویق می‌افتد تا این که در ۵ جون سال ۱۹۷۷ میلادی در تهران به تصویب رسیده و به یک منازعه مرزی یک صد ساله پایان می‌دهد.

مرز بندی بخش‌های دیگر مشکلات کمتری دارد، زیرا شامل باشندگان دایمی نبوده و در زمستان به حیث چراگاه‌های کوچیان و بدون ارزش اقتصادی استفاده می‌شود. ناحیه مورد مناقشه دشت هشتادان در جنوب گردش هریرود (که به خاطر مخروطه‌های هشتاد قنات به این نام یاد می‌شود) از طریق داوری مکلین در دسامبر سال ۱۸۸۹ میلادی تعیین می‌شود. او در سال ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۱ میلادی به تعداد ۳۹ پایه مرزی را در امتداد ۶۶ کیلومتر نصب می‌کند. بستر بالاتر هریرود یکی از پایدارترین مرزها در تمام آسیای میانه است. هیچ پلی در طول ۱۵۷ کیلومتر که مرز بین ایران و افغانستان را می‌سازد، وجود ندارد.

در بخش مرکزی، مرزهای بین هشتادان و سیستان برای مدت طولانی تعیین نشده و بعضاً باعث مناقشات می‌شود تا این که در جون سال ۱۹۲۸ میلادی ایران و افغانستان توافق نامه‌ای را برای حل مسالمت آمیز امضا نموده و ترکیه را به حیث داور انتخاب می‌کنند. این کمیسیون ترکی زیر ریاست فخرالدین التای در بین اکتوبر سال ۱۹۳۴ و می ۱۹۳۵ میلادی یک مرز حدود ۴۰۰ کیلومتری را با نصب ۴۸ پایه مرزی تعیین می‌کند. همین کمیسیون ۵ پایه مرزی دیگر را در سواحل چپ هریرود نصب می‌کند که ۴۵ سال پیش مکلین نصب کرده است.

مرزهای چین و افغانستان

سرحدات افغانستان در جنوب قله پوالو شویکوفسکی از طریق پامیرهای کوچک تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۳ میلادی تاریخ امضای توافقنامه مرزی در پکن در بین دوکشور، تثبیت نمی باشد. تابستان بعدی یک کمیسیون مشترک به ساحه رفته، مرز را تعیین و یک پروتوکول نهایی در مارچ سال ۱۹۶۵ میلادی در کابل به امضا می رسد^{۱۰}

اصول تعقیب شده بسیار ساده است: سرحدات (۷۶ کیلومتری) در ارتفاع اضافه از ۵۰۰۰ متر ادامه می یابد، یکی از عمده ترین تیغه آبی در قاره آسیا که حوزه آمو دریا در غرب را از حوزه تاریم در شرق جدا می سازد. این ارتفاعات در چندین گذرگاه قطع می شود که مهم ترین آن ها کوتل واجیر (۴۹۲۳ متر) فقط در تابستان قابل عبور بوده و تا سال ۱۹۴۹ میلادی توسط کاروان های کاشغر و حجاج چینیایی که عزم مکه داشتند، مورد استفاده بوده است.

ایجاد کشورها بر بنیاد مرزها محصول نیمه دوم سده نوزده و افغانستان یکی از اولین کشورهای است که (در نتیجه بازی بزرگ در بین بریتانیه و روسیه) برای بنیاد ایجاد می شود. اما شکل گیری یا "تعیین مرزها و علامه گذاری" توسط بریتانیه در زمان امیر عبدالرحمان خان صورت می گیرد و استقلال آن در زمان امان الله خان حاصل می شود. به عبارت دیگر افغانستان کنونی لباسی است که در پایان سده نوزدهم مطابق میل بریتانیه تولید و خیاطی گردیده و به نام افغانستان بر قامت امیر عبدالرحمان خان پوشانیده می شود.^{۱۰}

۱۰. لعل زاد، عبدالخالق، شکل گیری مرزها و ایجاد کشوری افغانستان، ص ۱ تا ۷؛ اکتوبر سال ۲۰۱۶ میلادی.

مملکت افغانستان؛ گستره امارت کابل

شکل گیری حدود افغانستان نوین

از گفتن این مقدمه ناگزیریم که "صوبه کابل"، نام یکی از ایالت‌های پانزده گانه عصر گورکانی است. مرکز این ایالت شهر کابل کنونی بود؛ مضافات آن از بامیان تا سواحل سند را در بر می‌گرفت. این بخش را نادر افشار در سال ۱۱۵۲ میلادی پس از یورش به هند و تسخیر دهلی، طبق معاهده از بدنه هند گورکانی جدا کرد و به قول میرزا مهدی خان استرآبادی نویسنده همان معاهده به "خراسان ملحق ساخت که از ایام قدیم به این خطه مربوط بود"

اما اصطلاح "امارت کابل" که شامل همان قلمرو می‌شد، وقتی شایع گردید که دوست محمد خان بعد از تسخیر کابل خود را امیر خواند. برای بار نخست در هر سه فقره معاهده جمروود که در سال ۱۸۵۴ میلادی میان انگلیس و سردار غلام حیدرخان پسر دوست محمد خان به امضا رسید، دوست محمد خان "امیر کابل" خوانده شد.

جنرال رابرتس یکی از کسانی است که اصطلاح "امارت کابل" را در کتاب خویش به نام "چهل و یک سال در هند" به کار برد. درسواتی که مورد نظر ماست ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۰ قندهار توسط "سرداران قندهاری" اداره می‌شد. قطغن و بدخشان را امیران خود مختار در دست داشتند، ترکستان افغانی در نقشه‌های آن زمان به رنگ زرد نشانه گذاری شده بود. قابل یاد آوری است که بعد از ورود عبدالرحمان خان به قطغن و بدخشان، پادشاه بخارا با فرستادن هدایایی به میربابابیک حاکم

بدخشان از او خواست که در دستگیری عبدالرحمان خان و فرستادنش به بخارا با جنرال غلام حیدرخان همکاری کند؛ چه اخیر الذکر از هوا خواهی با من پیمان کرده که ولایت بلخ را ضمیمه مملکت سلطنت بخارا کند.

چینی که امیر محمد یعقوب خان محبوساً به هند فرستاده شد؛ انگلیس‌ها کابل و قندهار را در تصرف داشتند، سردار محمد ایوب خان فرزند دیگر امیر شیرعلی خان که در مشهد می‌زیست، قوایی تدارک دیده هرات را مسخر کرد، و در صدد باز پس‌گیری قندهار از تصرف انگلیس‌ها برآمد. سرداران دیگری که در غزنی مستقر بودند، در فکر جمع‌آوری قوا برای حمله بر انگلیس‌ها برآمدند. انگلیس‌ها می‌دانستند که مردمی با احساسات دینی عمیق و عرف ملی مفرط را اداره نمی‌توانند. از این رو به فکر آن شدند تا برای آینده قلمرو حکمروایی بازسازی‌ها، نقشه‌ای ترسیم کنند که ضرورتی به لشکرکشی مجدد در میان نباشد. آنان سه راه را در پیش نهادند:

یک: تجزیه کشور؛

دوم: انتخاب یکی از سرداران مقتدر افغانی برای امارت؛

سه: واگذاری این سرزمین به مردم آن؛

یک: در طرح نخست بنا بود هرات را به ایران واگذار شوند؛ در این باب،

در سال ۱۸۷۹ میلادی با ایران مذاکره صورت گرفت.

این ادعا را لرد کرزن و ايسرای انگلیس در هند، و سرهنگری راولپنسون تأیید می‌کنند. جنرال گردوکوف در کتاب جنگ در سرزمین ترکمن جزئیات مذاکره با دولت ایران را در این خصوص بیان می‌کند.

■ هرات تسلیم دولت ایران گردد.

■ یک نفر مامور انگلیسی در آن جا مقیم خواهد بود.

■ صاحب منصبان انگلیسی اجازه سنگر بندی را در هرات

خواهند داشت.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۰۳۱

- نماینده سیاسی هیچ دولتی در آن جا اقامت نمی تواند.
- فقط دولت انگلیس مجاز خواهد بود در موقع حمله بر قلمرو ایران، به آن جا قشون وارد کند. کابینه انگلیس این موضوع را در نوامبر سال ۱۸۷۹ میلادی به تصویب رسانید و مذاکره با ایران آغاز شد.

ایرانی‌ها احساس السلطنه را که در این وقت حکمران کرمان شاه بود، برای اداره هرات در نظر گرفتند. اما در سال ۱۸۸۰ میلادی کابینه انگلیس عوض شد؛ سالزبری در تاریخ حیات خویش می نویسد که او قبل از کنار رفتنش از مقام وزارت خارجه، بر این عقیده بود که با سپردن هرات به ایران، آن کشور را در برابر روسیه ایستاده کند، او هم چنان با الحاق قندهار و تنگه‌یی خیبی به قلمرو انگلیس مخالف بود. یعنی در این مورد سالزبری با جنرال رابرتس (که نظر او را بعداً ذکر می‌کنیم) هم عقیده بود.

در برنامه تجزیه افغانستان، انگلیس‌ها موافقه کرده بودند که جلگه مرو را به روس‌ها واگذار کنند. نیکولاس دی گیس وزیر خارجه روسیه، به وزیر مختار دولت انگلیس در سنت پترزبورگ گفته بود که جلگه مرو در حدود سلطنت مشروع دولت روس واقع شده است، و روس‌ها تا آن جا جلو خواهند رفت. اجزای دیگر طرح انگلیس برای تجزیه این بود که کابل را به یکی از امرای افغان بسپارند؛ اما قندهار را که معبر قشون خارجی هاست برای خود نگهدارند و ضمیمه قلمرو حکومت هندوستان سازند.

دو : در واقع، با پیداشدن سرو کله عبدالرحمان خان در صحنه سیاست منطقه، انگلیس‌ها طرح تجزیه قلمرو بارکزیایی به استثنای وادی مرو را کنار گذاشتند. عبدالرحمان خان درست همان شخصی بود که انگلیس‌ها می‌خواستند:

مخالف روس، مخالف ایران و مرد منضبطی که می‌تواند مرزهای شمال غربی انگلیس را از مزاحمت‌های قبایل افغان مصون نگهدارد. همان بود که بار دو

بدل کردن مکاتباتی، توافق میان طرفین حاصل شد. انگلیس‌ها در این مورد بسیار عجله داشتند؛ چون از اغتشاش مجدد می‌ترسیدند، و می‌کوشیدند هرچه زودتر قشون خود را از کابل و نواحی آن بیرون کنند.

ولی نکته جالب این است که انگلیس‌ها در ابتدا عبدالرحمان خان را فقط برای امارت کابل در نظر گرفته بودند. لرد رابرتس می‌نویسد: "پس از آن که عبدالرحمان خان پیشنهاد انگلیس برای امارت کابل را پذیرفت، حکومت انگلیس به مسترگریفین نماینده سیاسی خویش دستور جامع راجع به انتخاب امیر مزبور کتباً صادر کرد و در آن تصریح کرد که به امیر عبدالرحمان خان بگویند که دولت انگلیس نقاطی را که به موجب معاهده گندمک از امیر محمد یعقوب خان گرفته است، پس نخواهد داد.

علاوه بر این، قندهار و نواحی آن را نیز از حکومت کابل مجزا کرده و حکومت آن را به سردار شیرعلی خان، والی فعلی قندهار واگذار خواهند کرد که تحت او امر فرمانفرمای هندوستان اداره شود؛ و یک عده قشون دولت انگلیس نیز در آن جا مستقر خواهد بود. راجع به هرات دستور داده شد که با امیر عبدالرحمان خان به هیچ وجه در این باب مذاکره نشود، چون که دولت انگلیس نظر مخصوص به آن جا دارد.

در خاتمه این دستور گفته شد، هرگاه امیر عبدالرحمان خان شرایط ما را بدون قید و شرط قبول کند، حکومت افغانستان به او تعلق خواهد گرفت، و ما نیز قشون خود را شمال افغانستان بیرون خواهیم برد. هرگاه ثابت کند که امنیت را در مملکت افغانستان برقرار خواهد کرد، به یقین داشته باشد که همیشه همراهی و مساعدت ما را خواهد داشت، و در هر وقت ما به کمک او حاضر خواهیم بود. ذکر دو تبصره درباره این فقره ضروری می‌نماید.

۱. از محتوای این نامه درمی یابیم که در این زمان تعبیر مملکت افغانستان هنوز با امارت کابل مرادف بوده است؛ قندهار و هرات در این هیأت شامل نبودند.

۲. ذکر شمال افغانستان در این نامه، همان شمال کابل است تا کوه‌های هندوکش، که قشون انگلیس در آن جا شهر چاریکار کنونی مستقر بود. چنان که می دانیم در شمال هندوکش نیروهای انگلیس مستقر نبودند.

سه: جنرال رابرتس به این عقیده بود که خود افغان‌ها را بگذاریم آزادانه برای خودشان امیرانتخاب کنند، و ما قشون خود را از افغانستان بیرون ببریم.

لرد رابرتس استدلال می کرد که درست است که حمایه مادی و معنوی انگلیس از امیری که بر تخت کابل نشانده شود، او را مطیع می سازد؛ ولی پس از مرگ او چنان که بعد از مرگ دوست محمد خان پیش آمد، فرزندانش آغاز به مخالفت کرده، بار دیگر اسباب زحمت دولت انگلیس را فراهم می آورند.

کابینه لندن با تجزیه قلمرو بارکزیایی موافق بود؛ ولی به خطرات ذیل می اندیشید: واگذاری هرات به ایرانی که بر او اعتمادی نیست از یکسو، و این که اگر هرات را روسیه از تصرف ایران بیرون بیاورد از سوی دیگر، با این حال، فقط با عوض شدن کابینه لرد بیکانزفیلد، دولت انگلیس از تجزیه منصرف شد.

ضمن مکاتباتی که رابرتس با سرداران غزنی داشت، آنان خواهان بازگرداندن یعقوب خان بر اریکه سلطنت شدند. انگلیس‌ها با این پیشنهاد موافق نبودند.

به قول رابرتس، هنوز قاصد او (مستوفی کابل) از غزنه برنگشته بود که خبر ورود امیر عبدالرحمان خان به کندز را دریافت کرد. به رابرتس اطلاع دادند که عبدالرحمان خان پیشنهاد ایوب خان را برای جنگ با انگلیس نه تنها رد کرد، که به او توصیه نیز کرد که خود را تسلیم انگلیس‌ها کند. این اطلاع از طریق مادر امیر عبدالرحمان خان به انگلیس‌ها رسیده بود.

اما به تدریج نظر انگلیس‌ها بیشتر متمایل به امیر عبدالرحمان خان شد. چنان‌که به زودی رابرتس قندهار را رهمان سال ۱۸۸۰ میلادی به عمال امیر عبدالرحمان خان سپرد؛ یعنی در این سال قندهار در هیأت جغرافیای سیاسی افغانستان شامل شد. هرچند بعد از مدتی سردار ایوب خان که هرات را به دست داشت، قندهار را از دست مامورین امیر عبدالرحمان خان بیرون کشید، ولی این پیروزی برای او شگون بدی به دنبال داشت؛ امیر عبدالرحمان خان خود عازم قندهار شد و به حاکم ترکستان افغانی دستور داد که هرات را که بی دفاع مانده بود، اشغال کند. به این ترتیب هرات پیشتر از قندهار به دست عبدالرحمان خان افتاد.

این‌گونه بود که سه امارت‌نشین مجزای کابل، هرات و قندهار، یکی پی دیگری به هیأت کشوری جدیدی به نام افغانستان پیوستند. عبدالرحمان خان، قبل از امضای معاهده دیورند خط مرزی کشور خود با هند بریتانوی را در شرق و جنوب، مطابق معاهدات راولپندی و گندمک ترسیم کرده بود امیر عبدالرحمان خان با کنار گذاشته شدن طرح واگذاری هرات به ایران از سوی انگلیس، عبدالرحمان خان در مورد مرزهای غربی و مسأله هرات، حمایه کامل بریتانیا را با خود داشت. لرد کرزن می‌نویسد که با این‌که سیاست شرقی انگلستان ضعیف و غیرثابت است، اما در این مورد یعنی هرات به خصوص اراده محکم و عزم ثابت خود را نشان داده، همیشه با یک صدا و یک نواخت بودن سیاست خود را در هر موقع که از طرف شاه ایران تجاوز به افغانستان شده، نشان داده است، و با صدای بلند فریاد زده گفته است دست درازی موقوف. تجاوز به قلمرو امیر افغانستان این فکر را نادرشاه دهن شد و دیگر زنده، نخواهد شد و به دست نخواهد آمد.

رابرتس با تأیید موضوع بالا، موقف بریتانیا در برابر روسیه را در قبال مسئله هرات این‌طور می‌نویسد: لارڈ دوفرین به امیر عبدالرحمان خان اعلام کرد که انگلستان به این تصمیم رسیده بود که پیشروی روسیه به سوی هرات با اعلان جنگ رو به رو شود و سپس برای تحقق آن تصمیم آماده‌گی‌های لازم گرفته شد.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۰۷۱

اینک اعلی حضرت قطعاً نیاز دارد تا تصمیم بگیرد کدام یک از دو همسایه نیرومند خود را به عنوان متحدش برمی‌گزیند. حدود شمالی کشور امیرتا سال ۱۸۹۳ میلادی نامعین باقی مانده بود، امیریک بار در واکنش در برابر شمال پنجاه ازسوی روس‌ها، از مجاری علیای رود آمو گذشته، پامیرکلان را اشغال کرد. اما با وساطت انگلیس عقب نشست، تا این که سرمارتیموردیورند، این مرز را از چین تا محل اتصال کوچکچه با آمو، در سال ۱۸۹۳ میلادی مشخص کرد. این سند، معاهده دوم دیورند خوانده می‌شود.^{۱۱}

۱۱. مهدی، محیی‌الدین، احمدشاه مسعود آرمان‌گرای واقع‌بین، ص ۱۶۹ تا ۱۷۵.

رشد و سیطره پشتونیزم تحت نام افغان یا افغانستان

همان طور که یادآوری شد پشتون‌ها (افغانان) بعد از زاد و ولد و ازدیاد جمعیت در کوه سلیمان قدرت مند می‌شوند. زیرا نیروی انسانی ر جنگ و اشغالگری در آن زمان از اهمیت خاص برخوردار بوده است. یعنی هر گروهی که دارای جمعیت و انسجام بیش تر بود قدرت سیاسی و نظامی منطقه را در دست داشت. نیاز به اثبات و توضیح بیش از این ندارد. این حقیقت در برگ‌های تاریخ درج است. سردمداران شوونیست و ستم‌گران کوردل برای این‌که قدرت و سیطره بیش تری را پیدا کنند، به دنبال گسترش ساحه زیست خود شده‌اند. آن‌ها از کوه سلیمان پایین می‌آیند و تدریجاً زمین‌های بدون سکنه اطراف خود را تصاحب کرده و توشه‌ای به دست آورده موقعیت و جایگاه خود را تثبیت می‌کردند. این سیطره جویی‌ها به غرورشان بیش تر می‌افزود. بالاخره زمین‌های اقوام ضعیف را که در اطراف شان قرار داشت به زور تصاحب می‌کردند و به وسعت قلمرو خود می‌افزودند. از سویی در صدد انکشاف بیش تر برمی‌آمدند. البته پیروزی این قوم در وحدت و یکپارچگی آن‌ها بود. این خصیصه آن‌ها سبب شد به حمایت یکدیگر قدرت منسجم تری را تشکیل بدهند و برای خودشان خانه و کاشانه و بالاخره قریه، شهر، ولسوالی و ولایت تشکیل دهند و در نهایت قلمرو زیادی را در اختیار داشته باشند.

افاغنه و پشتون‌ها بنابر ملاحظات قومی که در بین خودشان دارند، مخالفت‌ها و درگیری‌های شدید قومی در بین آن‌ها در جریان بوده است که بعضی اوقات

باعث خون‌ریزی‌های غیرقابل‌انتظار در قبیله‌ها و یا قبایل می‌شده است. حتا این مخالفت‌ها در بین سران قبایل به لحاظ غصب قدرت باعث جنگ‌های خونین شده است. در این مورد در تاریخ اتفاقات زیادی ثبت شده است از جمله جنگ‌های سدوزایی‌ها و محمدزایی‌ها را می‌توان ذکر کرد که به انگیزه کسب قدرت سیاسی موجب خون‌ریزی‌های زیاد شد. بالاخره به شکست یکی از طرفین انجامیده است. البته این جنگ‌ها انگیزه و جنبه‌های سیاسی داشته است، دست بیگانگان و ابرقدرت‌های خارجی دخیل بوده است. این جنگ‌ها در ماهیت امر برای تعویض رهبران قومی است که در اصل شخص موردنظر و انتخاب‌شده ابرقدرت‌های جهان بوده که در رأس این ملت قرار می‌گیرند. در نتیجه، اوضاع به نفع ابرقدرت‌ها پیش می‌رود و بدبختی و محرومیت نصیب مردم می‌شود.

پشتون‌هایی که معتقد به افغانه یا افغان هستند تحت یک نام جدا از پشتون‌های آن طرف سرحد با قدرت پیشتازانه خود از موقعیت اصلی‌شان به طرف شمال هجوم آورده و با استفاده از خلای قدرت‌های محلی قسمت‌هایی از افغانستان کنونی را به تصرف خود درمی‌آورند. قابل ذکر است پشتون‌های آن طرف سرحد هیچ‌گاه خود را افغان یا افغانه نمی‌دانند و به پشتون‌بودن‌شان افتخار می‌کنند. بدیهی است آن‌ها هیچ‌گاه تحت سیطره افغان‌ها قرار نخواهند گرفت. آن‌ها در صدد پشتونستان مستقل در آن سوی خط دیورند هستند ولی زبان قبایل دو طرف دیورند دارای وجه اشتراک است؛ هر دو طرف زبان خود را پشتو می‌نامند. این وجه اشتراک زبانی موجب اتحاد و همدلی بین آن‌ها شده است. اگر خطری جدی متوجه این قبایل شود از همدیگر سرسختانه حمایت می‌کنند و تا پای جان با قاطعیت و صداقت از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. به علت فقدان اعمال کنترل‌های مرزی در این مناطق غیر از خود این اقوام کسی دیگر نمی‌داند در بین دو طرف چه می‌گذرد و آن‌ها چگونه از یکدیگر حمایت می‌کنند. همه‌ی دادوستدها و معامله‌ها، نزد خود آن‌ها محفوظ و سرّی باقی می‌ماند.

اگر خطر و یا فشاری از جانب حکومت پاکستان و یا افغانستان جهت پی گیری و تعقیب مجرمی در این مناطق صورت گیرد به دلیل فقدان کنترل های مرزی مجرمین به جانب یکدیگر پناه می برند و پناه آوردن مجرم در قبیله پشتون همانند حیثیت و ناموس آن قبیله اعتبار دارد. رسم است تا قبیله از بین نرود مجرم درامان خواهد بود. این عرف یکی از خصلت های پشتونوالی آنها است. در این صورت مجرم از تعقیب دولتی خارج می شود و هر دو دولت (افغانستان و پاکستان) بنابر ملاحظات مرز سیاسی یا نیروهای ارتش و پلیس خود نمی توانند وارد عمل شوند. به دلیل این که مرز سیاسی عملاً وجود دارد، نمی توانند برای دستگیری مجرم از مرز سیاسی عبور کنند و داخل خاک یکدیگر شوند. از جانب دیگر، در هر دو طرف خط دیورند اکثریت مردم فاقد تذکره (شناس نامه) هستند و هویت نامشخص دارند یعنی تشخیص هویت پاکستانی و افغانستانی بودن آنها ممکن نیست. به همین دلیل از زمان ایجاد خط دیورند تاکنون دو طرف مناطق پشتون نشین منطقه امن و پناهگاه مطمئن برای قطاع الطریق ها و تروریست ها به حساب می آید. مثال بارز آن همان طالبان است که در دهه اخیر مصداق این ادعا است. در اثر ضعف و امنیت مرزی در این مناطق هیچ گاه صلح و امنیت نه به جانب افغانستان و نه به جانب پاکستان تأمین می شود. در صورت توقف جنگ و تأمین صلح و امنیت نسبی باز هم فضای دیگری برای کشت و تولید مواد مخدر و قاچاق مساعد می شود. همچنان از همین مرز دیورند سنگ های قیمتی اجناس زیر خاکی تاریخی و چوب ارچه و غیره با دست باز بدون آگاهی دولت افغانستان توسط مرزنشینان جنوبی به پاکستان و از آن طریق به کشورهای دیگر به صورت قاچاق انتقال پیدا می کند. این اقدام بزرگ ترین ضربه اقتصادی را در طول چند دهه اخیر به افغانستان وارد کرده است. مرز دیورند یکی از مرزهای ناامن (در طول تاریخ) بین افغانستان و پاکستان به شمار می آید. زمانی امنیت در این دو کشور تأمین خواهد شد که اولاً سرنوشت خط دیورند مشخص و روشن شود.

گرچه روشن شدن معضل خط دیورند به یک معمای لاینحل تبدیل شده است. در حل معضل خط دیورند دست اجانب در تأمین منافع سردمداران شوونیست و ستم‌گران کوردل محسوس است. چرا که خط دیورند در منطقه به مانند یک رودخانه گل‌آلود است. هرگاه که ابرقدرت‌های جهان‌خوار اراده کنند از این آب‌های گل‌آلود به نفع خود ماهی می‌گیرند. پیچیده‌نگه‌داشتن این معضل بهانه‌ای برای جای پا گذاشتن ابرقدرت‌های استعمارگر در منطقه است. اساس‌گذاری خط دیورند برنامه‌ای است که از قبل تنظیم شده و به همین منظور برنامه‌ریزی شده است. راه مؤثر و پیش‌گیری دیگر در حل این مسئله و قطع امید ابرقدرت‌ها از منطقه و حرکت در جهت تأمین امنیت و صلح در مناطق مرزی و جنوب کشور در شرایط فعلی فقط با استقرار سیستم فدرالیسم در مناطق مختلف من جمله در زون جنوب شرقی کشور می‌تواند به این همه خشونت‌ها و ناامنی‌ها و قاجاق خاتمه بدهد، زیرا منفعت، ضرر و مسوولیت در دو جانب خط دیورند واضح و مشخص می‌شود. یعنی ضرر را هیچ طرف نمی‌تواند بپذیرد هر دو طرف با توجه به مسوولیت و منفعت خودشان گام برمی‌دارند و فقط سرنوشت خود را در نظر می‌گیرند. دیگر این که سوء استفاده از خط دیورند و مردم این مناطق برای سردمداران فاشیست و شوونیست مقدور نخواهد شد و تقریباً این معما برای همیشه خاتمه پیدا خواهد کرد. قابل ذکر است معضل خط دیورند نزد پشتون‌های قسمت جنوب روشن و حل شده است زیرا آن‌ها در سرزمین اجدادی و قلمرو خودشان قرار دارند و صاحب دولت خودمختاری (فدرال) در منطقه خود هستند. آن‌ها در این مورد هیچ‌گاه اظهار نظر نکرده و علاقه هم ندارند که با شکستن خط دیورند خود را بی‌هویت کنند و زیر سایه افغان‌ها قرار بگیرند چرا که آن‌ها خود را پشتون می‌دانند و هرگز خود را افغان نمی‌دانند، آن‌ها خواهان پشتونستان مستقل هستند و این سردمداران شوونیست و فاشیست که در سمت شمال خط دیورند در حاکمیت قرار دارند به مسئله خط دیورند دامن می‌زنند و سر و صداهای یک‌جانبه

از خود سر می دهند اما پشتون‌های آن طرف خط دیورند نسبت به این سر و صداها بی تفاوت بوده و اهمیت قائل نیستند. به این نسبت گاهی هم سردمداران شوونیست و فاشیست افغان‌ها به سرزمین اجدادی و اصلی خود به آن طرف خط دیورند با حسرت و آرزو باخته نگاه می کنند.

افغان‌ها از طرفی هم بقای خود را در شکسته شدن خط دیورند تصور می کنند. با این حال می خواهند با ادغام اقوام و قبایل دو طرف خط دیورند خود را در کشور اکثریت تثبیت کنند که این طرز تفکر و بینش در جنوب خط دیورند طرفدار ندارد و برای همیشه این موضوع به طور یک جانبه از سوی سردمداران افغان‌ها (پشتون‌ها) شمال خط دیورند مطرح بوده است. نکته قابل توجه دیگر این است که در مورد خط دیورند سایر ملت‌های افغانستان علاقه و یا توجهی ندارند و آنرا حل شده می دانند. به این دلیل که استقرار دولت فدرال محلی تعیین کننده‌ی سود و زیان اکثریت مردم خواهد بود و سرنوشت مردم و مسوولیت پذیری متوجه خودشان خواهد شد. آنگاه دست عناصر سوء استفاده جو، مغرضین، قاچاقچی‌ها و تروریست‌ها کوتاه می شود و خود مردم امنیت را تأمین خواهند کرد.

اکنون موضوع استقرار افغان‌ها یا پشتون‌ها در محدوده جغرافیایی فعلی افغانستان امروز را پی می گیریم:

«به قول مورخین بعد از قتل نادرشاه افشار در شب یازدهم جمادی الثانی ۱۱۶۰ هجری / ۱۷۴۷م احمدخان ابدالی از مقام و جایگاه خاص نزد نادرشاه افشار برخوردار و صاحب لشکر چهار هزار نفری بوده است. او در صبح یک روز یکشنبه با افواج اوزبیک و افغان با هدف خون خواهی نادرشاه با افواج افشار بعد از یک درگیری و زد و خورد به نتیجه‌ای نمی رسد و با استفاده از فرصت مقداری از اموال اردو را غارت کرده و الماس کوه نور را به دست می آورد و با عجله به طرف قندهار حرکت می کند». بعد از تصرف قندهار در همان سال حکومتی به نام

«احمدشاهی» بنیان نهاد که این حکومت بعدها تحت اداره احمدخان ابدالی به نام خراسان و تورکستان نام‌گذاری شده است. مدت‌ها بعد اسم خراسان را حذف و به جای آن اسم «افغانستان و تورکستان» نام‌گذاری شد. بعدها در ابتدای حکومت حکومت امان‌الله خان نام تورکستان نیز حذف شد و تنها نام افغانستان حفظ شد که تا هم اکنون باقی است. اصلیت احمدشاه ابدالی که بعدها اسم درانی را به خود گرفت، به قول اکثر مورخین نیاکان او ساکن‌ملتان پاکستان بوده و تولد وی نیز در همان جا بوده است. ویدر کودکی به سبب بعضی حوادث، با پدرش محمد زمان خان وارد قندهار و از آن جا وارد هرات شده و سکنای گزیده است.

بنا به قول مورخین احمدشاه در اتحاد و یک‌پارچگی افغانان نقش مهمی ایفا کرده است. امروزه افغان‌ها از او به نام «بابا» یعنی احمدشاه بابا یاد می‌کنند. او توانست از قبایل پراکنده افغان‌ها یک ملت واحد ایجاد کند که تا امروز باقی است.

اکنون منظور نگارنده طرح مباحث تاریخی نیست زیرا از حوصله این نوشتار خارج است. موضوع بحث فعلی صرفاً روشن شدن کلمه «افغان» بود که چگونه این اسم عاید کشور ما شده است.

علی‌القاعده انتخاب نام یک کشور بستگی به گذشته‌های با افتخار آن کشور دارد اگر به گذشته این خطه مراجعه شود معلوم می‌شود این منطقه نام افتخارآمیزی داشته است که مربوط به همه اقوام و ملت‌های ساکن در آن بوده است. به قول بعضی از مورخان که گویا خود را آریایی و یا آریایی‌نژاد می‌دانند از جمله همین افغان‌ها (پشتون‌ها) بوده‌اند. اگر واقعاً این موضوع در حق آن‌ها صادق باشد باید افتخارات گذشته را زنده می‌کردند یعنی اسم این کشور را «آریانا» می‌گذاشتند. بعد از این نام، اسامی توران و خراسان نیز اولویت داشت. این‌ها اسامی تاریخی این خطه کهن در تاریخ است. همان‌طور که در بالا ذکر

شد اگر انتخاب نام افغان توسط بیگانگان برای این ملت بوده است به‌عنوان یک تحقیر به حساب می‌آید. این نظریه نیز دور از واقعیت بوده و کذب دانسته شده است ولی از شواهد عینی فهمیده می‌شود که تنها این اسم به خود افغان‌ها (پشتون‌ها) تعلق می‌گیرد. آن‌ها تحت لوای این کلمه احساس افتخار و سربلندی می‌کنند. نوشتار فوق این واقعیت را می‌رساند که کلمه‌ی افغان افتخار خود این ملت است که عبارت از همان افغانه (افغان) جد افغان‌ها یا پشتون‌ها است؛ اصلیت آن‌ها به همان افغانه دوران حضرت سلیمان می‌رسد و می‌تواند افتخار این ملت باشد. آن‌ها با این نام به خود می‌بالند و تا مادامی که این خطه مطرح است موجب افتخار تاریخی آن‌ها خواهد بود. آن‌ها آرزو داشته‌اند در نهایت این خطه را به نام جدشان نام‌گذاری کنند. اما تا کی می‌توانند به این همه جمعیت مردم بومی این خطه فقط یک نام عمومی خطاب کنند. به این ترتیب می‌خواهند زیر سایه شوونیزم تک‌ملتی، هویت سایر اقوام بومی این خطه باستانی را تحت تأثیر قرار دهند و به تدریج در خود استحاله کنند برای خود و جد به اصطلاح اعلای شان افتخار ابدی کسب کنند. این شیوه یکی از خطرناک‌ترین مصایب ناشی از تعصب نژادی و برتری‌جویی‌های قومی آن‌ها را نسبت به سایر اقوام این دیار نشان می‌دهد که خطرناک‌تر از سیاست هیتلری (نازیسم) است. نظیر آن تاکنون در هیچ یک از نقاط جهان با چنین سیاست خشن و هویت‌برانداز اتفاق نیفتاده است. این سیاست مغایر با تعالیم قرآنی و معارض با مبانی حقوق بشر و انسانیت است باید از دیدگاه قانونی به این موضوع رسیدگی شود تا دیگران به هویت‌شان که حق مسلم و طبیعی همه انسان‌ها است دست یابند.

از جانب دیگر، کلمه افغان را در ماده چهارم قانون اساسی مصوب ۱۴ جدی سال ۱۳۸۲ ه.ش. چنین ذکر کرده‌اند: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد [در این جا ملت کیست؟] که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند.»

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند. (ملت‌های بومی نفی شده آن‌ها را تابع و شکست خورده خود می‌دانند) ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، تورکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام است. (ملاحظه می‌شود چگونه برسر این همه ملت‌ها پرده سیاه کشیده‌اند و آن‌ها را فرد یا شخص خطاب می‌کنند. باز هم در آخر چگونه چال‌بازی شده در قانون آمده است.) بر هر فردی [ملت‌ها نفی می‌شود] از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می‌شود [بالاخره از همه ملت‌ها هویت‌شان گرفته شده و زیر یک نام که عبارت از جد اعلای پشتون‌ها و مایه افتخار یک ملت است قرار می‌گیرد و دیگر ملت‌ها تدریجاً در یک ملت به نام افغان استحاله می‌شوند.]

در این ماده قانون از کلمه افغان به دلیل تحقق سیاست درازمدت و ازاله‌ی هویت تدریجی از سایر ملت‌ها نام برده شده است. اصلاً تعریفی از کلمه افغان نشده است و معلوم نیست چه معنا و مفهوم و یا چه افتخاراتی دارد. اولاً باید اصل کلمه برای مردم روشن شود بعد همه مردم با پی‌بردن به افتخارات و قدمت کلمه، آنرا قبول کنند. اما تا کنون از این کلمه معنی به خصوصی ارایه نشده است تا اصل کلمه و مفهوم آن ثابت شود چه رسد به قبولی آن! کلمه افغان یک اسم تحمیلی برای ملت‌های ساکن در این منطقه است. از جانب دیگر در افغانستان ملت واحد وجود ندارد. چگونه می‌توان آن را زیر یک نام موهوم گذاشت که گذشته آن معلوم نیست. معمولاً لفظ ملت به پیروان یک دین یا مردم یک کشور که از یک نژاد باشند اطلاق می‌شود و یا هم شخص یا گروه به نوعی از اشکال از جمله پناهندگی سیاسی و غیره به صورت داوطلبانه تابعیت یک کشور را قبول کرده باشند می‌توانند جزو ملت همان کشور محسوب شوند اما نمی‌توان به همه مردم افغانستان نام یک ملت واحد را خطاب کرد، به این دلیل که کشور ما جامعه‌ای است که از ادیان مختلف، مذاهب متنوع و چندین ملت تشکیل شده است. از

لحاظ دینی اکثریت مردم افغانستان مسلمان هستند و به ملت ابراهیم خلیل الله مرتبط می‌شوند نه به افغان! اگر نام افغان مجهول نباشد پس این درست خواهد بود که جد اعلا ی پشتون‌ها همان افغانه بنی اسرائیل است که ذکر شد. در این صورت فقط نام این کشور تنها به ملت افغان تعلق دارد نه به همه ملت‌های آن.

در این خصوص باید به مدارک مراجعه شود تا معلوم شود که دانشمندان و نویسندگان چه دیدگاه‌هایی دارند. آقای سید مهدی فرخ نویسنده و سیاست‌مدار ایرانی می‌نویسد: «پساز مرگ نادرشاه افشار افغانستان فعلی از خاک خراسان و سیستان و قسمتی از هندوستان به وجود آمده و کلمه افغان به یک طایفه اطلاق می‌شده است. بعدها به همه این قسمت نام افغانستان را ذکر کرده‌اند.»

هم‌چنان در کتاب مجموعه مقالات «افغانستان و نظام سیاسی آینده» چنین ذکر شده است: «افغانستان به معنای مسکن و جایگاه افغان‌ها است. واژه افغان در عرف مردم افغانستان، برابر است با قوم پشتون. بنابراین، افغانستان در این معنا پشتونستان نیز هست که گویا جایی برای اسکان سایر اقوام افغانستان نبوده و نیست. از این رو، سایر اقوام کشور مانند هزاره، اوزبیک، تاجیک و غیره خود را افغانی نمی‌دانند. هرچند قانون اساسی افغانستان مصوب سال ۱۳۴۳ ه.ش. تعریف جدیدی از این واژه ارائه کرده و کلیه کسانی را که تابعیت افغانستان داشته باشند، افغان به حساب آورده است، اما متأسفانه در داخل افغانستان این معنای ملی «افغان» هنوز جامه واقعیت به خود نپوشیده و دیگر اقوام آن کشور، آن را به عنوان هویت ملی خود نپذیرفته‌اند، بلکه آن را توطئه‌ای برای نابودی هویت‌های قومی خود دانسته و از «افغان» دانستن و «افغان» بودن خود ابا ورزیده‌اند.»

از جانب دیگر افغان‌ها (پشتون‌ها) در منطقه، یک قوم اقلیت هستند. سردمداران شوونیست آن بدون پشتوانه قوی نمی‌توانند در منطقه حاکم باشند و سیاست‌های سیطره‌جویانه خود را تحقق دهند. اگر به تاریخ مراجعه شود سردمداران شوونیست و ستم‌گران کهنه‌دل همیشه از جانب سیاست‌مداران و

قدرتمندان بزرگ جهان خوار در رأس آن‌ها انگلیس مورد حمایت و پشتیبانی قوی قرار گرفته‌اند. چنانچه روی کار آمدن اکثریت سردمداران افغان‌ها به‌خصوص از دوره محمدزایی‌ها چون پادشاهی شاه‌شجاع، امیر عبدالرحمن پادشاه جابر وقت، نادرشاه (پدر ظاهرشاه) و برای آخرین بار دولت آقای حامد کرزی مطالعه شود به وضوح معلوم می‌شود که چگونه به قدرت رسیده‌اند. قدرت این‌ها جز از حمایت بی‌دریغ سیاست‌های یهودیت و حامیان آن‌ها و در رأس آن‌ها انگلیس و آمریکا نبوده است. آن‌ها با مساعدت‌های مالی و نظامی این دو ابرقدرت و هم‌پیمانان آن‌ها روی کار آمده‌اند. آن‌ها دوباره و همان زرخیده‌های خود را در این خطه حاکم کردند و در تحکیم و استقرار هرچه بیش‌تر این ملت تا پای جان ایستاده‌اند. آیا جهانیان و سازمان ملل متحد و سازمان حقوق بشر از این سیاست‌بازی‌های فاشیستی خبر ندارند؟ آیا نمی‌دانند به غیر از ملت افغان، ملت‌های دیگری هم (که جمعیت‌شان کم‌تر از افغان‌ها نیستند) در این کشور ساکن هستند؟ البته که خبر دارند! ولی همه ملت‌های مختلف ساکن این کشور را زیر نام کلمه واحد (افغان) می‌شناسند که این طرز بینش دور از ارزش‌های حقوق بشر می‌باشد که از شناخت دیگر ملت‌ها که ریشه و پیوند وسیع در منطقه دارند طفره رفته‌اند. از جانب دیگر، ابرقدرت‌های جهان خوار می‌دانند که در وجود سایر اقوام هدف غایی‌شان برآورده نخواهد شد به‌همین دلیل از سردمداران اقلیت پشتون یا افغان‌ها پشتیبانی و دفاع می‌کنند و یا مدرن‌ترین سلاح‌های روز آن‌ها را تجهیز کرده و در منطقه به‌عنوان نیروهای حافظ منافع خود می‌دانند. این روند یک نوع سیاست خیلی زیرکانه و هنرمندانه از سوی ابرقدرت‌ها بوده است که به انگیزه اخلال وضعیت و نیز برای به‌دست آوردن بعضی از رمز و رازهای استراتژیک در منطقه بوده است که تحقق آن‌ها مدت زمان بیش‌تری نیاز دارد. پشتون‌ها یا افغان‌ها هوشیار باشند، اشخاص و افرادی که در طول تاریخ از این ملت به صحنه سیاست کشیده شده‌اند عمدتاً دست‌نشانده ابرقدرت‌های جهان خوار و استعمارگر در

منطقه بوده‌اند که توسط آن‌ها، افرادی وابسته و مزدور از بین این ملت تربیت یا انتخاب شده و به اریکه قدرت نشسته‌اند. آن‌ها با نیت تحقق اهداف ابرقدرت‌ها در رأس قدرت سیاسی و نظامی کشور قرار می‌گیرند. با این عمل از یک طرف با سرنوشت ملت غیور افغان (پشتون) معامله می‌شود و از جانب دیگر با بازی‌های سیاسی خیلی ماهرانه و از قبل برنامه‌ریزی شده خود، این ملت (افغان‌ها) را بر علیه دیگر اقوام ساکن این سرزمین به نوعی از اشکال تحریک می‌کنند و در جنگ و دشمنی با سایر ملت‌ها قرار می‌دهند. به زعم خودشان آب را گل‌آلود می‌کنند و به نفع خود ماهی می‌گیرند. با این وضعیت دیده می‌شود که از ملت پشتون در جهت برآورده شدن اهداف خود سوء استفاده کرده‌اند. آن‌ها به منظور حفظ مقام و جایگاه خود هر عملی را که در منطقه به نفع باداران‌شان باشد انجام می‌دهند.

چنانچه رهبران با رأی برگزیده ملت انتخاب نشوند و هر ملت رهبر خود را بین خود انتخاب نکند و آن رهبر یا رهبری از خارج تعیین و تحمیل شود، بدون شک در آن کشور امیدی به پیشرفت، توسعه و وحدت نخواهد بود. رهبران دست‌نشانده، ملت‌ها را به شکل مرموزی در جهل نگه می‌دارند تا پا به سوی تمدن نگذارند.

خوانندگان عزیز مطلع هستند که چنانچه کشور ما در مقایسه با سایر کشورهای که در صد سال اخیر به استقلال رسیده‌اند نه تنها هیچ‌گونه دست‌آوری نداشته است و حتا داشته‌های این مملکت نیز به باد فنا رفته است.

ملت‌های کشور اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، اوزبیک‌ها، هزاره‌ها و... هوشیار و آگاه باشند اگر سیاست‌هایی که تا به حال جریان داشته است در آینده نیز بدین منوال ادامه پیدا کند سرنوشت این ملت‌ها باز هم این است که بازیچه دست بیگانگان خواهند بود و سرانجام و عاقبت ملت‌ای این خطه‌ی باستانی در

تاریکی فرو خواهد رفت و هیچ‌گاه ما شاهد صلح، ترقی و پیشرفت در این کشور نخواهیم بود.

رهبران شوونیست تشنه ثروت و قدرت به دلیل اغراض شخصی خود و باداران‌شان، مانع وحدت ملت‌های کشور می‌شوند؛ در بین آن‌ها نفاق و ناامنی ایجاد می‌کنند. در نتیجه، بدنامی آن ابتدا متوجه ملت پشتون و بعد نصیب سایر ملت‌ها می‌شود.

باید هوشیار بود اگر دست بیگانگان در کشور همچنان دراز باشد، سردمداران شوونیست و ستم‌گران کهنه‌دل باز هم غلامان زر خرید ابرقدرت‌های جهان خواهند بود و ملت هم‌چنان ذلیل آن‌ها باقی خواهد ماند. لذا باید با استقرار حکومت فدرال به شگردهای سیاسی آن‌ها خاتمه داده شود و راه به‌سوی وحدت ملت‌ها، ترقی و پیشرفت گشوده شود تا سعادت نصیب کشور ما بشود.

موضوع دیگر این است که لشکرکشی‌ها و اشغال سرزمین‌ها از جانب ابرقدرت‌های زمان در طول تاریخ زیاد اتفاق افتاده است اما تحمیل نام و نشان قوم فاتح بر سر کشورهای استعمارشده واقع نشده است. به‌طور مثال، بابرشاه یک تورک‌تبار بود در سرزمین‌های پهناور هندوستان و افغانستان فعلی که مرکز آن دهلی بوده است نظام شاهنشاهی بزرگی را بنیان گذاشته بود که بیش‌تر از دو قرن دوام آورد. اصلیت بابر از فرغانه بود که یکی از اقوام اوزبیک‌های امروزی است. او اختیاردار یک امپراتوری بزرگ بود. بابرشاه و نوادگان او هرگز به هندوستان و توابع آن اسم تورکی و یا اسم اجداد خود را در خطه‌ای که قلمرو خود آن‌ها بود تحمیل نکردند. مگر این‌که مردم به بناهای تاریخی که ایشان ساخته‌اند یاد می‌کنند ولی بابر به اسمای تاریخی محلات حرمت می‌گذاشت اگر به تغییر اسم محلات مبادرت می‌کرد اقتدار لازم را داشت اما سیاست‌های وی براساس عدالت اجتماعی و احترام به باورهای دینی و ملی مردم بود. خواسته‌ها و باورهای برحق مردم و هویت‌های ملی آن‌ها را نقی نمی‌کرد. اما برعکس آن سردمداران

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۲۱۱

جاه طلب شوونیست نیز از آن طرف سرحد افغانستان کنونی برخاسته، همانند بابر شاه افغانستان کنونی را اشغال کرده‌اند و نام جدشان را در این منطقه باستانی (آریانا - خراسان) ثبت و تحمیل کرده‌اند. بیش‌تر از دو قرن است که حکومت ایشان بر سر مردم مظلوم این منطقه با انواع ظلم‌ها ادامه دارد. در طول این مدت آنقدر کلمه افغان (افاغنه) بر سر ملت‌های بومی این مناطق تحمیل شده است که دیگر این ملت‌ها بی تفاوت شده‌اند. حتا خویشتن خویش را فراموش کرده‌اند. این یک واقعیت است شاید یادآوری وقایع تلخ گذشته برای قدرتمندان حاکمه در آور باشد. وقتی پرده از روی حقایق برداشته می‌شود برای آن‌ها خوشایند نیست اما باید به حقیقت‌ها و واقعیت‌ها تن در دهند. طبعاً راز موفقیت مردم در آگاهی آن‌ها از واقعیت‌هاست. حکام امروز که ادعای دموکراسی دارند باید این واقعیت را بپذیرند و حق و حقوق مردم این خطه را اعاده کنند.

قابل ذکر است سردمداران شوونیست و ستم‌گران کهنه‌دل در طول حکومت خود به مردم کشور افغانستان جز از ویرانی و نسل‌کشی، ظلم و ستم و استبداد هیچ کاری را تاکنون انجام نداده‌اند که باعث افتخار خود و یا افتخار کشور باشد. فکرشان در حفظ قدرت و حاکمیت بر سر ملت‌های مظلوم این سرزمین بوده است. هر شاه یا سردمدار شوونیست و ستم‌گر آنچه گنجینه‌های تاریخی که در این کشور وجود داشت تا جایی که توانستند ویران کردند و به آتش کشیدند و یا این‌که تغییر نام دادند. از جمله می‌توان به تخریب آثار تاریخی و سوزاندن کتاب‌های تاریخی و علمی این خطه در زمان نادر غدار و پسر آن ظاهر شاه اشاره کرد. هم‌چنان در حکومت مطلق‌العنان و تک‌ملتی طالبان از جانب آمریکا و متحدانش حمایت و کمک مالی و نظامی می‌شدند. طالبان با حرکتی که در منطقه انجام می‌داد به ژاندارم منطقه تبدیل شده بود که همه‌ی ملت‌های ساکن کشور و حتا همسایه‌های هم‌جوار ما را بیمناک کرده بود. طالبان جز از افراط‌گری فاشیستی دست‌آورد دیگری نداشت. حتا تحمل بت‌های بامیان را (که تمدن و

هویت دیرینه این خطه را نشان می‌داد) نداشتند. منهدم کردن آن‌ها و ده‌ها اقدام دیگر از ویرانی‌های این سردمداران شوونیست و ستم‌گران سیاه‌دل در برگ‌های تاریخ کشور ثبت است. سوال این‌جاست که آیا سردمداران سیاست‌های شوونیستی به این خطه، آبدات تاریخی و مردم بومی آن وفادار و ذهن‌شاه خالی از تعصب خواهد بود. طبعاً این‌طور نیست، زیرا از نوع سیاست‌های جاری آن‌ها در کشور روشن است. تا زمانی که کسی یا ملتی به نام تاجیک، اوزبیک، هزاره، عرب، پشه‌یی، تورکمن و غیره موجود باشد سیاست آن‌ها بدین منوال با خصلت تنگ‌نظری و تعصب ادامه خواهد یافت. ولی این دیگر یک خواب و خیال و دور از امکان است، زیرا جهان کنونی، جهان زمان امیر عبدالرحمن خان سفاک و طالبان بی‌فرهنگ نیست. جز این‌که سیاست‌مداران و سردمداران شوونیست همه ملت‌هایی را که در این کشور وجود دارند باید به رسمیت بشناسند به حق و حقوق و هویت ملی‌شان احترام بگذارند، چاره‌ی دیگری ندارند؛ باید برای همه ملت‌های ساکن کشور، با نام و نشان، حق و حقوق قابل شوند چه بسا با این شیوه ملت‌ها بتوانند در یک فضای همزیستی مسالمت‌آمیز با شراکت واقعی و حقیقی (نه فریب و نیرنگ‌های همیشگی) دست به دست هم بدهند و کشوری را که در مسیر نابودی است احیا کنند و این کشور با تمدن گذشته‌اش دوباره احیا شود و جای خود را در منطقه بازیابد.

اکنون هم سیاست‌مداران و سردمداران فاشیست و شوونیست با اندیشه‌های شوم خود قصد ادغام همه ملت‌ها تحت نام «افغان» را دارند تلاش آن‌ها در بی‌هویت کردن سایر ملت‌های ساکن با جدیت در جریان است با این روش خود می‌خواهند دوباره لانه ویرانی دیگری را با یک سیاست جدید و مبتنی بر خفقان عملی کنند. امروز همه ملت‌ها این فریب‌ها را می‌شناسند و می‌دانند که این‌گونه نیرنگ‌ها و سیاست‌ها از قبل تنظیم شده است و مورد پذیرش مردم قرار نمی‌گیرد. اما باید هوشیار بود تلاش و مبارزه هم‌چنان ادامه دارد هم اکنون به نام کوچی‌ها و

یا به نام خانواده مهاجر و بی سرپناه با پلان و برنامه جدید حق داده شده است تا در سرزمین‌های هزاره‌ها، اوزبیک‌ها و تاجیک‌ها باز هم با پیروی از همان سیاست‌های شیطانی و از قبل طراحی شده خود دوباره به شکلی از اشکال اقوام‌شان را جابه‌جا کنند و بعد با اعمال فشار و زور، مردم بومی محلات را از خانه و کاشانه شان طرد و آواره کنند و املاک آن‌ها را بار دیگر اشغال و تصاحب کنند. البته این سیاست‌ها خیلی زیرکانه و در عین حال خشونت‌آمیز است. آرام، آرام به پیش می‌روند. البته دورنمای از پیش تعیین شده را برای خود ترسیم کرده‌اند به مثل آب‌بند می‌ماند که آهسته آهسته از زیر زمین بالا می‌آید و نفس‌گیر می‌شود و بالاخره زندگی را به نیستی می‌کشاند.

دیگر ملت‌های هزاره، تاجیک، اوزبیک، عرب‌ها، تورکمن‌ها، پشه‌یی‌ها، نورستانی‌ها، هندوها، ایماق‌ها و قزل‌باش‌های ساکن کشور فهمیده‌اند که خطر بزرگی هویت همه این‌ها را تهدید می‌کند و به نابودی ابدی خواهد برد.

پشتون‌ها (افغان‌ها) همانند سایر ملت‌های این کشور با غرور و غیرت و باورهای صحیح، شجاعانه وفادار به عهد هستند اما سیاست‌مداران آن‌ها از این خصلت و از نیروی انسانی و احساسات ملی‌شان به نفع خود سوء استفاده می‌کنند و در حقیقت سرنوشت این ملت را زیر سوال برده‌اند. سیاست‌مداران استعمارگر صداقت این ملت را در نظر نگرفته‌اند بعد از رسیدن به قدرت توجهی به زندگی اجتماعی این ملت نکرده‌اند و توجه ندارند که همانند بسیاری از اقشار جامعه در فقر زندگی می‌کنند.

اکنون ملت‌ها به آزادی انسان‌ها باور دارند و اندیشمندان و دست‌اندرکاران سیاست جهان نو نیز به این عقیده استوار هستند. ایدئولوژی ما این است انسان‌هایی که در کوهی زمین زندگی می‌کنند باید با هم برابر و مانند اعضای یک خانواده باشند. روزی را در انتظار داریم که دیگر نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در بین کشورهای جهان نباشد مرزهای دوستانه با صلح سراسری به دور از تعصب به

روی زمین قرار بشود. زمین منزل‌گاه مشترک همه انسان‌هاست هر نقطه آن خانه بشر است. انسان‌ها باید بتوانند در هر جایی که دوست دارند زندگی کنند. دولت‌ها موظف به تأمین معیشت و کار آن‌ها هستند تا جهان هست باید همه‌ی دست‌آورها و همه خدمات عام‌المنفعه در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار بگیرد. دیگر به باور هیچ‌کس توهین نشود؛ مردم حق قضاوت آزاد داشته باشند و آنچه در حد درک خود دارند و به آن معتقد هستند احترام گذاشته شود دیگر شمشیرها به خاطر عقیده‌ها و نژادپرستی‌ها به رخ یکدیگر کشیده نشود. «منطق» جایگزین «شمشیر» و «سلاح» شود، به حق دیگران تجاوز نشود حق همه‌ی ملت‌ها اعاده شود و جهان در آینده به یک فدرال دموکراسی واقعی برسد، با تشریک مساعی همه ملت‌های جهان، کره زمین که خانه مشترک انسان‌ها است آباد شود و از مزایای آن همه انسان‌ها به‌طور یکسان استفاده کنند.

ما انسان‌های ساکن کشور خود اعم از تاجیک، تورکمن، پشه‌یی، اوزبیک، پشتون (افغان)، هزاره، عرب، نورستانی، هندو و سایر ملت‌های ساکن در این خطه باستانی متحد و هم‌پیمان هستیم تا تعصب‌ها و ناباوری‌ها را کنار بگذاریم و با وحدت و اتفاق ملی بر علیه نابرابری‌ها مبارزه کنیم تا تعصب و عصبیت را که سردمداران حکومت، روستک‌ملتی را به نام افغانیسم (افغان ملت) گسترده‌اند به یاری خدا برچینیم. باید به مردم ساکن این کشور حق داده شود و مردم از حق مسلم خود برخوردار شوند. دیگر در این کشور استبداد حکومت نکند، تعصب و شکنجه روحی هیچ‌کسی را تهدید نکند، صلح و مساوات پایدار عاید مردم شود. در این اواخر سروصدهای حق‌طلبی از هر نقطه کشور بلند شده است و تعدادی از احزاب و روشن‌فکران هم‌عقیده هستند که رسیدن به صلح و عدالت اجتماعی از طریق استقرار دولت فدرالیسم میسر است. دیده شود که سیستم

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۲۵۱

فدرالیسم به چه شیوه‌ای دردها را که سال‌ها دامنگیر ملت‌های مظلوم ما بوده است التیام می‌بخشد و چگونه راه‌های رسیدن به آرمان ملت‌ها را به ارمغان می‌آورد^{۱۲}.

^{۱۲}. شارق، بهرالدین، فدرالیسم و افغانستان، صص ۴۶-۶۶.

پیدایش قبایل افغان (پشتون) در خراسان افغانستان

از شگفتی‌های تاریخ خراسان بزرگ، یکی هم ورود تدریجی "قبیله"های پشتون در اساس مناسبات تنگاتنگ عشیره‌ای و قبیلوی و راه یافتن آن‌ها به سلطه سیاسی در تاریخ معاصر آن در قرن هجدهم میلادی می‌باشد. آن گونه که منابع تاریخی اذعان می‌دارند، حضور اجتماعی، فرهنگی و تاریخی این قبایل در میان ده‌ها قوم و قبیله دیگر در سر زمین خراسان بزرگ پیش از قرن‌ها چهاردهم و شانزدهم به قول "ادرسی" مورخ عرب کم رنگ جلوه می‌کند. براساس رخداد‌های اجتماعی و تاریخی برای اولین بار حاکمیت آن‌ها درین جغرافیا در پی رقابت‌های منطقوی دولت‌های همسایه و پایان اقتدار نادر افشار خراسانی شکل گرفت. با توجه به ناهم خوانی‌های تاریخی در زمینه تکامل اجتماعی در موجودیت نظامی قبیلوی مسلط در میان ایشان، با دستیابی به اقتدار دولتی در قندهار در سال ۱۷۴۷ میلادی در پی حملات احمد شاه ابدالی مؤسس اقتدار دودمانی آن‌ها در پهنای هندو خراسان، دست به قبضه نمودن حاکمیت‌های سیاسی محلی واحمال قدرت برمسکونان و طوایف هم جوار که سال‌ها و سده قبل از آن‌ها از مرحله مناسبات زنده گی قبیله‌ای گذشته‌اند؛ زدند و با قرار گرفتن در مسند قدرت و به کارگیری خصایل و سلیقه‌های قبیلوی بن بست‌ها و چالش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بروی اقوام همزیست و هم جوارشان مسبب گردیدند. با این تشکیل کشوری بنام "افغانستان" با یک نوع حاکمیت ستیزه گرانه جنگ سالار قبیلوی و انارشیسیم ناشی از مجموعه تضادهای قبیلوی و دودمانی سلاطین و سرداران (سدوزایی، بارکزای‌ها و محمد زایی‌ها) پا به صحنه قدرت و تاریخ گذاشته

است. نه برپایه تکامل تاریخی و دست آوردها و کارکرد فرهنگی که غالباً دودمان‌های دیگر دولت ساز را به صحنه تاریخ آورد است.

پروفسور مورگنسترن در مورد منشای قبایل افغان نوشته است: "پکتوکی" (اولین را توسط هرودوت به کار رفته) یکی از یازده قبیله آریایی بود که از جنوب دشت‌های آسیای میانه حرکت کرده، سلسله هندوکش را عبور و در دامنه‌های کوه‌های سلیمان جایگزین شدند. طبق اسناد تاریخی که خود مورخین افغان (پشتون) ارائه کرده اند، افغان‌ها ابتدا در نواحی غور کنونی و غرب آن ساکن شده و بعداً به نواحی جنوب رفته اند "چون این طائفه از صدمه قتل و غارت بخت النصر بابلی کلدانی از ممالک شام و بیت المقدس جلای وطن گردیده و به جبال غور رسیده و در جوار مردم غور که از نسل ضحاک تازه بوده اند، سکونت اختیار کرده اند. به مرور ایام فرقه غوری حلیفی و برادری افغانه اختیار نموده نیکی و بدی ترویج ازدواج و غیره با افغانه گشته معروف به افغانه شدند.

مورخین اسرائیلی عقیده دارند: حضرت موسی (ع) حین خروج از مصر بادوزاده قبیله از بنی اسرائیل خارج شده و در فلسطین مسکن گزین شدند که این دوزاده قبیله بنی اسرائیل بنام‌های (بنیامن، روبین، لاوی، یهودا، جاد، اشیر، زبولون، ساعر، یوسف، نفتالی، دان و شمعون) یاد می‌گردیدند، و ازین جمله دو قبیله آن‌ها (بنیامن و یهودا) در جنوب فلسطین جابجا گردیدند که بعداً از آن جا به مناطق دیگر مهاجر شدند و بنام قبایل گمشده یهودی مسمی گردیدند.

باور دیگر آن است که "افغان" از لفظ "افغانه" یا "افغنه" که از دودمان بنی اسرائیل می‌باشد گرفته شده است. مونت استورات الفنستون در زمینه می‌نویسد: "براساس این عقیده آنان از دودمان افغان، پسر امیا Irmia یا برکیان Berkia (برخیا) پسر سائول Saul پادشاه بنی اسرائیل اند، و همه تاریخ‌های این ملت از میثاق‌های یهود، از ابراهیم تا روزگار اسارت آغاز می‌گردد.

در کتاب مقدس تورات از شاوول (سائول) منحیث اولین پادشاه یهودی در سرزمین فلسطین نام برده شده است. در کتاب نژاد نامه افغان نیز با کمی تفاوت می‌خوانیم: "وراقم مخزن افغانی این طائفه را از اولاد "افغنه" نام پسرارمیا، پسر آرمیاسپه دارقشون حضرت سلیمان (ع) برسبیل خود تراشی ثبت و مقام گزیدند شان را پس از استیلای بخت النصر بر بیت المقدس و انتشار بنی اسرائیل از آن جا در کوه غور و فیروز کوه و جبال خراسان، مرتسم و از اولاد قیس ابن عیص که یکی از آنها است، ذکر کرده است"

در کتاب "مخزن افغانی" که در قرن هفتم تألیف گردیده است، آمده است که "جد اعلی پشتون‌ها شخصی بنام "افغانه" بوده که در عهد داوود نبی (ع) میزیست. افغانه در هنگام پراکنده گی و نسل کشی یهودیان، با اولاد خود به جبال غور پناه برده، در آن جا اقامت گزید. پس از اعلان دین مبین اسلام، رئیس این طائفه که "قیس" نام داشت. دین جدید را پذیرفت و در راه نشر و تبلیغ آن به جهاد پرداخت. قیس زمانی که به مدینه رفت توسط خالد بن ولید سردار معروف عرب که با او وابستگی قومی داشت، به حضور پیامبر بزرگ اسلام (ص) مشرف گردید. حضرت پیامبر (ص) نام او را به "عبدالرشید" تبدیل نمود و به علت خدماتش در راه اسلام او را به "پتهان" که به موجب این روایت در معنی تیر چوپ زیرین کشتی می‌باشد، ملقب ساخت" اما در این که "پختون" و "پتهان" همان "پشتون" می‌دانند. کتب تاریخی چون "افغانستان در پنج قرن اخیر" و "تاریخ تحلیلی افغانستان" با این مسئله اشاره دارند که "پتهان" یکی از برادران گمشده یکی از قبیله‌های یهودی بوده است. این نام در منابع اولیه اسلامی چون حدود العالم، آثار ابوریحان بیرونی، فردوسی، بیهقی، منهاج السراج جوزجانی، تاریخ‌نامه هرات و غیره به "افغان" و "اوغان" درآمده و در شناخت آن تفصیلاتی وجود دارد مبنی بر این که، افغان نام یکی از پسران سلمه (ساوول) یهودی الاصل بوده است.

البته بی نیاز از اثبات خواهد بود که منظور از کلمه "افغان" همین "پشتون" است که افغان شناسان هر دو نام را مترادف خوانده اند. هانی شاکر پروهشگر عرب در رساله "افغانستان" و محمود شاکر در مورد افغان فکر مشابه ای دارد، اما به عوض نام داوود پیامبر درهم پیوندی ریشه ای این قوم، نام یعقوب پیامبر را به کار برده است منظور از کلمه "افغانستان" سرزمین مردم افغان است و از افغان مطابق آن چه که معروف شده و مردم نسل اندر نسل به نقل آن عادت کرده اند، منسوب به نام شخصی است که "افغانا" نام داشت. او که نواده بنیامین فرزند یعقوب (ع) بوده است، همراه با چهل تن از فرزندان خویش، در روزگاری که فشار و غم ها بر بنی اسرائیل چیره شده بود به سمت شرق هجرت کرد، و در منطقه شرقی سرزمین فارس متوطن شد، و ساکنین فعلی این سرزمین ادعا دارند که نسل همان بنیامین هستند و افسانه ها و روایات و اساطیر شان نیز موئید این گفته است.

عتبی مورخ عرب در تاریخ یمنی "افغانه" را معرب نام "اوغان" می شمارد، گفته می شود که افغانه یا اوغانه در جنگ های نسل کشی بخت النصر را برادران خود از اسرائیل فرار کرده در دامنه کوه های که بنام قبیله او "سلمه"، "سائول" و بعداً "سلیمان" معروف گردیده، زنده گی بدون و کوه نشینی را اختیار کرد.

در مورد منشأ قومی پشتون ها نظریه دیگری هم وجود دارد که زیاد به میان گذاشته نشده است. "در حالی که تبارشناسان پشتون ها را حاصل آمیزش چندین گروه قومی از نژادهای هندو اروپایی در طول تاریخ می دانند، آنان نسب شان را به قیس یکی از اصحاب حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام می رسانند و بدین ترتیب خود را از نژاد سامی تلقی می کنند" به گواهی اسناد تاریخی حضرت پیامبر اسلام (ص) نام قیس را به عبدالرشید برگرداند، و از آن پس به قیس عبدالرشید مشهور گردید. تا جایی که معلوم است که کلمه افغان بار اول در سده ششم میلادی توسط منجم هندی "ورنه مهیره" در کتاب بهارت "سیمت ها" ذکر شده است.

در دوره اسلامی کتاب "حدود العالم من المشرق الی المغرب" از قومی بنام افغان نام برده و محل زندگی آنان را درضمن برشمردن شهرهای هندوستان در شهر "سول" در حدود العالم، نخست به حوالی بیرونی در قانون مسعودی آورده است که درجاده گردیز تا ملتان، پس از گردیز فرمل یا پرمل واقع است؛ انی ناحیه بنام مردم تاجیک که در آن زنده گی می کنند، شهرت یافته است و در کنار جاده‌ای که از غزنین به بنو یعنی منطقه سندمی رود، واقع شده است. فرمل نگهر (به تحریر بابر "نغر) بنو و سرزمین افغانان در جنوب کابل واقع اند.

نظر به تعریفی که از خراسان شرقی دارد، پشاور و توابع آن درین حدود شامل است: "ناحیتی است که شرق وی هندوستان است، و جنوب وی بیابان سند و بیابان کرمان و شمال وی حدود غرجستان و گوزگان و تخارستان" تاریخ یمینی هم ضمن محاربات سلطان محمود از افغانان و محل سکونت آنان در اطراف کوه‌های سلیمان در هند نام برده است. ابوریحان در کتاب "تحقیق مالهند" نوشته است: "قبایل افغان در کوه‌های غرب هندوستان به سر می بردند و تا به حدود رود خانه سند میرسند" کوه‌های سلیمان در محل "سول" به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم می شود، سول شاخه غربی آن است که در زمان حاضر قبیله و زیر در آن جا سکونت دارند. مولف تاریخ‌نامه هرات سیفی هروی در قرن هشتم هجری سرزمین میان سرحد قندهار فعلی تا رود سند را افغانستان خوانده است، اما بیشترین محققین نخستین کانون ظهور و شناسایی پشتون‌ها را کوه‌های سلیمان در شمال غربی پاکستان کنونی در مرکزیت "شهر مستگ" ارائه نموده اند. مناطق شمال کوه سلیمان شامل نواحی اطراف پشاور درین نام گذاری افغانستان شامل نیست چنان که منابع خبر می دهند افغانان در اواسط قرن پانزدهم با این مناطق دست یافته اند. در یاد داشت‌های منابع فوق نام گذاری افغانستان رسمی نبوده و در اسناد تاریخی و جغرافیایی عصر مغول‌های کورگونی هند چون "آئین اکبری" که توضیحاتی پیرامون قلمرو سیاسی آن‌ها وجود دارد، چنین اسمی به ملاحظه

نمی‌رسد؛ در تاریخ فرشته نام افغانستان را از زبان مردم کابل و خلیج به جای کوهستان، که همانا محل زیست افغانان در کوه‌های سلیمان باشد به کار گرفته است. به قول تاریخ سلطانی افغان‌ها برای اولین بار به اجازه شاهرخ میرزا (از امرای تیموری) در اطراف قندهار ساکن شدند.

برخی از منابع و شخصیت‌ها چون جمال الدین عقیده بر آن دارند. که "افغان" یک کلمه فارسی است که معنی "ناله وزاری" را می‌رساند. مردمان فارس آن‌ها را افغان نامیده‌اند، و علتش را این میدانند که در اثنای اسیرشدن بدست بخت النصر ناله و فریاد می‌نمودند، ناله و فریاد را در فارسی "افغان" گویند؛ گویندگان عوام زبان فارسی آن‌ها را "اوغان" خطاب می‌نمایند و مردم هندوستان آن‌ها را "پنهان" می‌نامند، بخشی از قبایل افغانی که در قندهار زیست می‌کنند، خود را "پشتون" و "پشتان" می‌نامند.

کلمات "پشتو" و "پشتون" که افغان‌ها به زبان و قوم خود اطلاق می‌نمایند تا سده هفدهم تنها در محاوره زبانی بین مردم معمول بود و در آثار کتبی به نظر نرسیده است، هم چنان کلمه "پتهان" که غالباً شکل هندی کلمه پشتانه جمع پشتون می‌باشد و در نیم قاره هند مروج است. نیز در آثار مکتوب گذشته دیده نشده و به جای آن همان کلمه "افغان" به کار رفته است. هرچند بعضی از مورخین کلمه افغان را عنوان پشتون‌های غربی دانسته‌اند، که در حدود هرات و قندهار سکونت دارند، و کلمه پشتون را در مورد قبایل مناطق کوهستانی سرحد میان افغانستان و پاکستان به کار برده‌اند، که به نظر آگاهان چنین تقسیم بندی بنیاد علمی ندارد. زیرا از زمان وارد شدن زبان پشتو به مرحله کتابت و خط کلمه افغان و پشتون در آثار نویسندگان و شاعران این قوم در ترادف هم به کار رفته‌اند. که فارسی زبانان تا هنوز کلمه افغان را در مورد ایشان استفاده می‌کنند.

در تاریخ هرات "افغان‌ها" آخرین دسته مهاجرین کتلوی قومی به خراسان هستند. متون فارسی دوره اول اسلامی حضور آنان را در حواشی شرقی افغانستان

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۳۳۱

کنونی معلومات داده اند. به قول تاریخ‌نامه هرات تا آغاز دهه سوم قرن هشتم هجری قمری افغان‌ها از ساحه افغانستان تاریخی به جانب خراسان یعنی افغانستان کنونی گسترش نیافته بودند.

سیفی هروی شهرها، محلات و قلاع ذیل را در محدوده افغانستان برشمرده است؛ مستنگ (پایتخت افغانستان) کهیرا، دوکی، ساجی، تیری، خاسک، جاول (درابن) محل اقامت قومی "سورنا" سروانی یا ستربانی کنکان ونهران در هفتاد فرسخی جنوب دوکی قاضی گهار واقع در غرب کوه‌های سلیمان مهتر یا کوه سیاه تشکیل کننده دیوار غربی رود سند.

منابع عربی پشتون‌ها را سلیمان می‌خوانند که وجه تسمیه آن مسلماً از محل سکونت اول این قوم در کوه‌های سلیمان منشا می‌گیرد. نظریه سلیمانی بودن افغان‌ها که در قدیم ترین تواریخ مانند "تاریخ خان جهان" یا "مخزن افغانی" تالیف خواجه نعمت الله هروی بن خواجه حبیب الله درج است و در بین اقوام افغان طرفداران زیادی دارد. هم احمد شاه وهم زمان شاه خود را سلیمانی خوانده اند و زمان شاه در نامه‌ای به سلطان ترکیه پس از نام خود کلمه سلیمانی را آورده و از امیر شیرعلی خان تا امرای بعدی با این عقیده پای بند بودن اند. از وقایع تاریخی چیزی که جالب توجه سردار احمد شاه خان و زیر دربار افغانستان در حجاز گردیده بود، یکی عمارت "حاجی خانه افغان" بود. یعنی کتیبه‌ای که در حاجی خانه قدیم معروف به "رباط سلیمانی" واقع در مکه معظمه بوده است و آن یادی از کارنامه‌های شان دارد پادشاه معروف افغانستان احمد شاه درانی می‌دهد.

این رباط به امر شاهنشاه درانی در بلده مقدسه محلی اعمار گردیده و در آن درانی وغیر درانی هرافغانی که وارد گردد. بدون کرایه حتی یوم الحشر ساکن شده می‌تواند. و در آن دو تن درانی نورزایی به نام‌های حاجی محراب دیندار خان درانی نورزایی و حاجی عبدالکریم خان درانی بارکزیایی به خدمت توظیف شده اند.

جریان از بین رفتن نظام کمون اولیه افغان‌ها و تشکیل طبقات هم‌ستیز جامعه فیودالی از قرن سیزده تا چهارده میلادی بدین سو به گونه آشکار تبارز کرده، که نابرابری جدی ناشی از این انکشافات نزد قبایل جداگانه پشتون از ویژگی‌های روند مذکور است.

گسترش و جابجایی افغان‌ها در شرق افغانستان کنونی با حوادث دوره مغول و امیر تیمور پیوند می‌یابند، با این که مغول‌ها به تسخیر هندوستان پرداخته‌اند، اما تا جناح راست رود سند و پنجاب غربی پیش رفتند و به جنگ با هندوها پرداختند. این مناطق در طول قرون سیزده و ابتدای قرن چهاردهم به میدان نبردهای طولانی میان فرمان‌روایان مغول و سلاطین دهلی مبدل گشته بود.

به اثر رخداد‌های استیلاگرانه فوق به منطقه بنیاد تمدنی زراعتی در چار ضعف و ناتوانی گردید و دیگر نه توانست آبادی شهرها، رونق اقتصاد و تجارت را به شیوه گذشته متوفر سازد. زمین‌های لامزروع به تصرف قبایل خانه به دوش و مالدار و کوچی پشتون در آمد، آن‌ها با اجازه یابی اجازه مالکان اصلی این سر زمین‌ها که اساساً تاجیکان بودند دست به تصرف بردند.

ایگور میخائیلویچ ریسنر می‌نویسد: "زمین‌های هموار تخلیه شده در قرون سیزده تا هفده که اهالی بومی یعنی تاجیکان آن را در دامنه‌های شمال غربی کوه‌های سلیمان و اقوام مختلف هندی در قسمت جنوب شرقی همین جبال کاملاً یا قسملاً ترک نمودند به تدریج توسط افغانه اشغال شدند"

بررسی‌های حوادث خراسان می‌رسانند که مهاجرت‌های گسترده تر پشتون‌ها از دامنه‌های کوه سلیمان مقارن به هجوم مغولان و لشکرکشی‌های امیر تیمور به جانب خراسان بیشتر گردیده است. این واقعیت حکایت از آن دارد که در اثر غارت‌گری و کشتار سپاه مغول اکثر دهقانان و زمین‌داران خراسان به مثابه ستون فقرات جامعه و مشتغلین امور کشاورزی از بین رفته‌اند و مناطق مسکونی و جایادهای زراعتی ایشان بروی سکنه جدید خالی گردیده است. پشتون‌ها از

این زمین‌های خشکیده و بایر شده در ابتدا به حیث چراگاه و بعد تر به شکل زمین‌های زراعتی و مسکونی خود استفاده کرده و در آن‌ها متوطن شده اند. پس از نوشته‌های سیفی هروی در "تاریخ‌نامه هرات" نام پشتون‌ها بیشتر در آثار مورخان بعدی دیده شده، مخصوصاً زمانی که این طایفه از کوه‌های سلیمان و نواحی آن کوچ‌های دسته جمعی را به طرف هند و خراسان آغاز کرده اند و در قسمت‌های جنوب خراسان و شمال شرق بلوچستان جابجا شده اند. سلطان محمد بارکزی در "تاریخ سلطانی" جا به جا شدن ابدالی‌ها را در منازل هموار قندهار مربوط به قرن پانزدهم میلادی دانسته و نوشته است: "ابدالی‌ها پس از گرفتن این ولایت بر سر تقسیم زمین جنجال و دعوا کردند، تا این که عمر نام را به پیشوایی خود انتخاب نمودند و اختیار توزیع زمین به خانواده‌ها را به او تفویض نمودند. در جنگ‌های که بین صفویان ایران و کورگانیان هند بر سر تصرف قندهار جریان یافت، ملک سدو خان پوپلزایی کلانتر شهر قندهار جانب هندوها را گرفت و با تسلط دوباره صفوی‌ها در سال ۱۶۴۹ میلادی بر قندهار ملک سدو خان و قومش به هند پناه بردند و از سوی اورنگزیب در ملتان برای شان جایگیر (زمین) داده شد.

پنجاه سال بعد دولت خان ابدالی از اخلاف ملک سدو خان به دست گرگین والی صفوی قندهار کشته شد و بخش اعظم ابدالیان را به صحرای کرمان در ایران تبعید نمود. در جنگ‌های خسرو خان برادرزاده گرگین، عبدالله خان سدوزایی که نیز از نواسه‌های ملک سدو بود از ملتان بازگشت و در فراه به قوای ایرانی پیوست تا بر ضد میرویس خان بجنگد، اما با شکست ارتش ایران به هرات فرار کرد و رهبری ابدالی‌ها را عهده دار گردید.

پس از آزادی قندهار توسط قوای میرویس خان، هرات بدست ابدالی‌ها افتاد و هواخواهان ایران را از هرات اخراج نموده و افغان‌های با دینه‌نشین و کوچی اطراف سبزوآر (شنیدند) را صاحب ملک و ماوای آنان ساختند. به قول بابر تا قرن

شانزدهم طوایف افغان در مناطق جنوب شرق مستولی نبوده اند، چون سر زمین آنان به طور مجزا از نواحی تاجیک نشین، فرملی نشین و ترک نشین معرفی شده است. راورتی ننگرهار را به حیث یکی از شش ناحیه یاسر زمینی که تاجیک‌ها در شمال سفید کوه (سپین غر) زیست دارند توصیف نموده و گفته است که درنه دره ننگرهار پانزده هزار خانواده تاجیک زندگی دارند و شغل شان زمین داری است. در آن جاها تاجیک‌ها و جمعیت قلیلی از افغان‌ها بود و باش دارند.

فیض محمد کاتب هزاره در معرفی فرقه ترک‌لانی از طوایف افغان در باجور نوشته است: "... و پنج هزار نفر قوم صافی وسی هفت هزار و پنج صد از قوم تاجیک و پنج هزار از قوم شینوار و مجموع چهل و هفت هزار و پنج صد نفر در هر دو کنار نهر با جاور مقام و مقرر دارند و در اطاعت انگلیس روز افتراق قومی بسر می‌برند"

به همین ترتیب فرقه بنوچی یا با نوزایی را که از افغانه گرانی هستند و شامل چند قبیله (پک، غرض زایی، منداخیل و هسیک) بوده که با فرقه‌های مروت، عیسی خیل، تاجیک، وزیری جمعاً ۲۹۵۳۷۲ نفر نفوس را در دو کنار رود توچی تشکیل می‌دهند، نام می‌برد. حال پس از گذشت چهار صد سال از این نوشته بابر ترکیب قبیله‌ی در ولایات ماورای سرحد افغانستان کنونی تغییر نیافته، اما به نفوذ اجتماعی یکی از کلان ترین اقوام این ساحه یعنی تاجیک‌ها به حیث قوم عمده متوطن درین سر زمین‌ها (در ماورای سرحد) پایان داده شده است.

جنگ‌های دراز مدت تیموریان هند با صفویان ایران خود یکی دیگر از عوامل گسترش طوایف افغان در قلمرو خراسان شرقی و تملک قندهار بود. تیموریان از افراد جنگ جوی اجیر افغان در جنگ‌های شان استفاده می‌کردند، و تعدادی از خانواده قبایل ابدالی با استفاده از این موقعیت در اطراف شهر قندهار جابجا شدند، با این که قندهار از مرکز سلطنت دهلی فاصله زیادی داشت، از این سبب قندهار بیشتر در حوزه اقتدار صفویان ایران قرار گرفت، و صفویان در تقویت

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۳۷۱

حالت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی افغان‌ها کمک بسزایی کرده اند. میرزا بابر در سده شانزدهم زبان افغان (پشتو) را از جمله زبان‌های می‌شمارد که در ولایت کابل رواج داشت. همان طوری که ادریسی و عتبی از مورخین عرب و رود پشتون‌ها را به هرات در قرن شانزدهم و به کابل در قرن چهاردهم تأیید نموده است.

نخستین حرکت‌های سیاسی و اجتماعی که پس از روستانشینی و جابجایی قبایل پشتون در جنوب خراسان صورت گرفت، توسط شخص روحانی بنام بایزد موسوم به "پیرروشان" بود، پیرروشان که مادرش از شهر جالندهر پنجاب بود، در آن جا تولد یافت و این خانواده بایورش‌های گورگانیان به خصوص شخص بابر به هند به کانگرم مهاجرت کردند، اما بایزد مجدداً به هند بازگشت و خود مشکلات فراوان زندگی را تجربه کرد.

بایزد در اصل خودش از لحاظ قومی پشتون نبود، و به قوم اورمری (برکی) تعلق داشت که از سکنه محلی خراسان بودند، و در کنار تاجیک‌ها و پشتون‌های مسکون عمدتاً در جنوب کشور بسر می‌بردند و زبان مستقل گویشی خود را داشتند. این قوم تدریجاً زبان محلی خود را از دست داده و بیشتر در میان جمعیت تاجیکان منحل گردیدند.

در جنبش روشانیان، زبان و ادب پشتو در کنار ادبیات پربار فارسی تحت شرایط معینی به تشکیل و رشد خود آغاز کرد، که نمونه آن می‌توان در تالیفات بایزد روشان و ملا درویره جلال آبادی مطالعه نمود. در دنباله این روند مکتب نظمی خوشحال خان ختک، حمید مومند، رحمان بابا، عبدالقادر خان ختک، کاظم خان شیدانه شعر و ادب پشتو وارد شدند.

گویند بایزد روشان از نخستین کسانی بود که برای نگارش خط در زبان پشتو دست به ساختار الفبا زد. کتاب "خیرالبیان" که عمدتاً به زبان پشتو نگاشته شده از نخستین کتب درین زبان دانسته شده است، که پیر روشان در آن اهداف خود را

بر شمرده است. آثار دیگر بایزد روشن کتاب‌های چون "صراط المستقیم" به زبان فارسی و عربی "مقصود المومنین" به زبان عربی، "فخرالطالبین" به زبان فارسی دری و عربی و "حالنامه" به زبان فارسی دری می‌باشد. از این رو شایسته است که بایزد روشن را موسیسن کتابت و ادبیات در زبان پشتو خواند.

پیر روشن با ورود به هند با خانواده مغولان هند و حکومت‌های محلی آن‌ها به مخالفت برخواست، هرچند حرکت انقلابی پیر روشن منجر به کوتاه ساختن دست مغولان از خراسان نگردید، اما از او به حیث یکی از مبارزین جنبش‌های خراسان نام برده می‌شود. ادامه جنبش سیاسی بایزد روشن در مبارزه علیه مغولان هند، به عناصر تازه دم پشتون به رهبری حاجی میرویس خان هوتکی غلجایی انجامید، که منجر به استقلال قندهار و تصرف اصفهان و برخی از مناطق ایران (فارس) توسط سلسله هوتکیان افغان شد.

تاریخ "حافظ رحمت خانی" ملتانی که از رهبران روهیله (لقبی که مردمان شمال هند به پتهان‌ها داده اند) ملتان بود، توسط پیر معظم شاه تألیف گردیده و از نسخه قدیمی بنام "تواریخ افغانیه" که به زبان‌های فارسی و پشتو در آمیخته و در سال ۱۷۶۶ تکمیل گردیده، نوشته است: "یوسف زایی هادراول به نشکی، وغوریابه خلیها خصوصاً عشیره خلیل در ترنگ و... سکونت داشتند، پس از آن که میرزالمغ بیک در سال ۷۰۰ نفر از ملکان آن‌ها را در خیانت به قتل رسانید، آن‌ها بسوی پشاور و کوهات کوچیدند. یوسف زایی‌ها مناطق مذکور را از دهقان‌ها (دهگان‌ها - تاجیک‌ها) گرفتند و رییس دهقان‌ها نزد کفار پناه برد.

در گزارش مونت استوارت الفنسرتون آمده است که: "در بین یوسف زایی‌ها تعداد فقیران یا همسایه گان، نسبت به تعداد پشتون‌ها بیشتر است. این‌ها مرکب انداز سواتی‌ها که پیش از آمدن پشتون‌ها در آن جا سکونت داشتند. دهگانان، هندکی‌ها، کشمیری‌ها، هندوها و حتی اعضای قبایل پشتون" در کتاب "تاریخ مرصع" تألیف افضل خان ختک از مهاجرین قبایل از کوه سلیمان به قندهار در

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۳۹۱

عصر شاهرخ والغ بیک واز آن جا به کابل و پشاور و جانشین شدن شان در این جاها بحث نموده و می نگارد که مومنها وافریدی ها بعد تر از یوسف زایی ها(در عصر بابر) در شمال پشاور جا به جا شدند. از قرن پانزدهم به بعد قبایل پشتون در اطراف قندهار جا گزین شدند، از آن جمله غلجائیان در شمال شهر در قسمت غزنی وعشایر ابدالی در جنوب و غرب شهر سکونت اختیار نمودند؛ در حالی که هر دو به وادی حاصل خیز ارغنداب نظر دوخته بودند.

به هر حال، قیام میرویس خان هوتکی در سال ۱۷۰۹ میلادی، که به حمایت جناحی در حکومت صفوی در اصفهان، و حصول فتوای جهاد بر ضد گرگین خان حاکم آذری صفوی ایران در قندهار درهنگام سفر حج میرویس خان از سوی علمای حجاز، همکاری متنفذین اقوام(پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک و...) بر علیه مظالم گرگین صورت گرفت، و حکومت محلی قندهار از گرگین خان حاکم صفوی سلب گردید. هر چند در رأس این حکومت در دوام سی و شش سال در چارچوب یک امارت محلی منزوی که با کشمکش ها وسوقیات نظامی حکام ایران و کورگانی های مغول تبارهنندی در گیر بودند، به تعداد پنج تن از سران قبایل پشتون(میرویس خان ۱۱۲۱ تا ۱۱۳۰ میرعبدالله ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۱ شاه محمود ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۷ شاه اشرف ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲ و شاه حسین ۱۱۴۲ تا ۱۱۵۱) هجری قمری، به عنوان رئیس قبیله خود حکومت کردند، اما به دلیل اختلافات شدید با قبایل ابدالی(غلزایی و درانی) وقرار گرفتن سران آنها در خدمت حکام صفوی ایران و کورگانی هند، نتوانست ساحه نفوذ خود را گسترش دهد و عنوان " دولت قندهار" را کمایی کند، و در دوام همچو حالتی با حمله سنگین نادرافشار در سال ۱۷۳۸ میلادی ساقط گردید.

در سال ۱۷۳۵ میلادی نادرافشار خراسانی فرزند امام قلی سلطنت ایران را در خراسان(مشهد) احراز نمود، و بساط اقتدار هوتکیان افغان را از ایران برچید. وحکمرانی ابدالیان برهرات را برانداخت، نادرشاه شهر " نادرآباد" در جنوب

قندهار را بنا نهاد و شهر قدیم قندهار را تصرف و منهدم نمود. موصوف در سال ۱۷۳۷ میلادی مناطق شمالی خراسان را تا جنوب دریای آمو از بدخشان تا بلخ و میمنه به تصرف خود در آورد.

این که جریده مشعل دموکراسی نوشته یکی از اعضای رهبری افغان ملت را به چاپ رسانید که در آن ادعا شده بود: که گویا "زبان دری را نادر افشار به زور به مردم افغانستان [خراسان] تحمیل کرد"

از کم اطلاعی نویسنده، مقاله گواهی میدهد. برعکس، بر طبق شواهد تاریخی از زمان نادر افشار بود که شهر قندهار به منطقه پشتون نشین مبدل گردید، و آن به ترتیبی بود که اهالی فارسی زبان قندهار (اعم از هزاره، قزلباش، تاجیک و...) علی رغم تجانس های زبانی و مذهبی که با نادر افشار داشتند، در برابرش مقاومت کردند. نادر پس از استیلا بر قندهار، آنان را کوچ داد و پشتون ها را چانشین آنان ساخت. بخشی از پشتون ها (قبیله الکوزی به رهبری عبدالغنی خان خان یا (ماما) احمد شاه ابدالی) با نادر علیه حاکمیت هوتکی همکاری کرد، نادر در ازای خدمت عبدالغنی خان زمین های بسیاری از به او داد. علاوه بر نادر او را نایب الحکومه قندهار مقرر نمود.

نادر شاه پس از اشغال قندهار زمین های واجه قندهار را که تاجیکان در آن ساکن بودند. ملک دولت اعلان نمود و بین جنگ جویایی افغانی (منظور ابدالیان) که در سپاه او خدمت می کردند، به عنوان تیول تقسیم نمود. تعداد زمینی که در سال ۱۷۳۸ میلادی در قندهار از کشاورزان تاجیک ساکن آن دیار گرفته شد و به جنگ جویان افغان واگذار گردید شش هزار قلمه بود. پس از نادر، طبق اعتراف آقای انورالحق احدی، احمد شاه ابدالی اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم نمود و مالیات اراضی خشکانه را در قندهار و نواحی مجاور آن برای درانی ها تخفیف داد، در حالی که مالیات مذکور برای دهقانان غیر پشتون افزود

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۴۱۱

گردید و وظیفه جمع آوری آن را به خانان درانی سپرد و " شاه (نادر) افغان‌ها را می‌فرستاد تا در همه جا مبالغ شاه گفته را از مردم بگیرند.

نادر آنان را به هوس غنائیم جنگی علیه مردم خودشان به کار می‌گرفت، و آنان را بدین وسیله به شرکت در مبارزه به نفع خویش وامیداشت. این امر به خانان موقع داد تا به تدریج املاک دهقانان غیرافغان را اتمک کنند. این اشراف قبایل با غارت مردم شمال غربی هندوستان و افغانستان و آسیای میانه ثروتمند شدند. و در امر اداره مملکت نیز به قبایل افغانی توجه گشت، بدین معنی که نادرشاه اشراف، اشراف نظامی قبایل افغان را به مقام حکومت ایالات نیز منصوب می‌کرد؛ ملک‌های که به قلمرو دولت درانی‌ها شامل می‌گردیدند عمدتاً به سه دسته تقسیم می‌گردیدند:

به دسته اول ولایاتی شامل می‌شدند که مستقیماً از طرف شاه به واسطه حاکمان اداره می‌شدند و شاه درین ولایات مطلق العنان بود و ساکنان آن از مردمان غیرافغان بودند و شامل ولایات ذیل بودند: قندهار، هرات، فراه، غرنی، کابل، بامیان، غوربند، بلخ، میمنه، جلال آباد، پشاور، دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان، شکارپور، کشمیر، ملتان، لاهور و سرهند.

دسته دوم شامل: خراسان، سیستان، بلوچستان، سند، بهاولپور و غیره که والیان ایشان احمدشاه را به صفت حاکم اعلیٰ اعتراف می‌کردند و از طرف نایب الحکومه‌ها مستقلانه اداره می‌شدند. آن‌ها یک مقدار انداز (مالیه) می‌دادند و در هنگام لشکر کشی‌های شاه یک قطعه عسکر سوار را اعزام می‌کردند.

دسته سوم به ایالات قبایل افغان تعلق می‌گرفت که از جانب خان‌های آن‌ها اداره می‌گردیدند و قانون آن‌ها عرف قبیلوی بود و به حکومت مرکزی تبعیت شفاهی داشتند، اما کاملاً خود مختار بودند و از امور قبایل غیرافغان نیز سرپرستی می‌نمودند. عزیز الدین و کیلی فوفلزایی این صلاحیت سران قبایل افغان را تأیید نموده و معافیت مالیه را شامل حال تمام افغان‌ها (پشتون‌ها) می‌داند.

به عقیده مورخان، نادر افشار دارای سیاست منحصر به خویش بود "همیشه ضابطه و دستور او چنین بود که در میان هر ایل و طایفه‌ای که همیشه بزرگ و صاحب اسم و اعتبار می‌بوده‌اند، در نظرهای بی‌وقوع و بی‌قرب و منزلت داشته، مردم بی‌پا و سر و بی‌نام و نشان را به میان کار آورده شاخص و معتبر سازد که همیشه بزرگی خود را از دولت او دانسته سر از ربنه خدمت و فرمان برداری نه پیچد.

با حق بساز و سرز کمند قضا می‌پیچ تدبیر کی موافق تقدیر آمده

در تاریخ سلطانی می‌خوانیم: "نادر شاه، خانی ایل ابدالی را به عبدالغنی خان الکوژی که مرد هوشیار و اخلاص کیش بود، داد. واکثر روسای ابدالی را بروی بخشیده و سان دیده. به سرکرده گی او ملازم خود کرد، و عبدالغنی خان مذکور شش سال کامل در خدمت نادرشاه درکمال اخلاص شعار بسر برد و در اکثر محاربات جان فشانی‌ها کرده فتح به نام او ختم شد. چنانچه در داغستان قیام ضد نادرشاه افشار را، همین ابدالیان بسر کردگی عبدالغنی خان خوابانند. و "خزینه و دینه" سرخای خان لکزی داغستانی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری به دست عبدالغنی خان افتاد و جمله را بغیر تعرض به خدمت نادرشاه رسانیده به تشریفات مناسب با جمعی از اقربای خود سرفرازگردید.

در ادامه همین جانفشانی سرداران افغان به شاهنشاهی سرداران افغان به شاهنشاه ایران بود که ابدالیان سپاه "عثمانلو" را شکست داده و قیام بر ضد نادرشاه را در بغداد فرو نشانند. بر اثر همین خدمات بود که ابدالیان قول و قرار نادر را در حمایت از خویش در استیلا قندهار بدست آوردند.

با این حال، پیدایش اولین حکومت فیودالی قبیلوی افغان‌ها با شکل‌گیری حکومت "ختک‌ها" در قرن شانزدهم به وقوع پیوسته است، که قلمرو اندکی داشت و نتوانست به مرکزیت سیاسی قبایل افغان مبدل شود. به قول "ریسنر"

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۴۳۱

دولت عمده فیودالی افغان‌ها (درانی‌ها) دو قرن بعد تر از "ختک‌ها" و یک دهه پس از "هوتکی‌ها" در اواسط قرن هژدهم توسط احمدشاه درانی یک تن از فرماندهان لشکر نادرشاه افشار خراسانی در ۱۷۴۷ میلادی پدید آمد، و قلمرو حکومت خود را به تنها به مناطق مسکونی افغان‌ها، بلکه به سرزمین‌های اقوام همسایه نیز گسترش داد.

در منابع تاریخی هر جای که نام "افغان" به ملاحظه می‌رسد، مراد پشتون‌هاست. هنوز در میان اقوام کشور، کلمه افغان به قوم پشتون افغانستان اطلاق می‌گردد، نه همه باشندگان کشور این موضوع را سده‌ها قبل پیش از نام‌گذاری افغانستان، خوشحال خان ختک با صراحت بیان نموده است:

دافغان په ننگ می‌وتلله توره ننگیالی درزمانی خوشحال ختک یم.^{۱۳}

افغانستان کشوری که استقلال گرفت، اما در قرن ۲۱ استقلال و روز استقلال ندارد!

در فلسفه تاریخ آمده است "در هر نقطه‌ای از تاریخ زندگی است و تاریخ فراگیرنده هرگونه زندگی در هر شرایط زندگی انسان، زمان و مکان دو ستون اساسی تاریخ بشر هستند، اگر زمان و مکان را از تاریخ بگیرند، دیگر تاریخی وجود نخواهد داشت" روی این اصل، تاریخ علمی است که "رویدادها و حوادث جوامع بشری، تغییرات و سیر تحول و تکامل آن‌ها را با رابطه شان، در قید زمان و مکان با کشف رابطه علت و معلول، پیامد و نتایج آن‌ها، مورد تحقیق و مطالعه قرار می‌دهد.

از فلسفه تاریخ که تحلیل عقلانی سیر تاریخ می‌باشد آمده است "زمان حال" معبر تاریخ است که آینده از آن عبور می‌کند و به گذشته می‌پیوندد. "بدون تاریخ، انسان و جامعه انسانی از قلمرو انسانیت خارج می‌گردد و مانند قلمرو حیوانات چیزی برای گفتن باقی نمی‌ماند؛ بنابراین همه جا قلمرو تاریخ است و تاریخ درست است که همواره باید آن را آموخت.

مرحوم زنده یاد پروفیسور دکتر جلال الدین "صدیقی" هنگامی که در دانشگاه کابل دانشجو [غلام محمد محمدی] بودیم در پاسخ به پرسشی فرمودند:

"مردمی، گروهی و ملتی که مبارزه، جهاد، مقاومت، جنگ و فداکاری برای استقلال شان می‌نمایند، اگر در ختم کارزار، صاحب استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، اداره ملی و سرنوشت خویش نشوند و کشور خویش را نتوانند به ترقی و تعالی سوق دهند، جنگ شان به مثابه جنگ انداختن دوفوج جنگی است

که به جز شاخ‌های شان بشکنند و کله‌های شان زخمی شود، دیگر سودی نکرده اند"

درواقعیت امر مردم افغانستان با گرفتن استقلال پس از سه جنگ در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی برای مدتی صاحب سرنوشت و اراده ملی شدند که آن هم به خطر عقب نشینی و شکست مواجه گردید. بعد از آن نام گذاری هر حادثه‌ای به نام جنبش استقلال، جنبه علمی و واقعی نداشته، متعلق به گروه‌های خاص اجتماعی، سیاسی و مذهبی هستند که تعبیر و تفسیر آن مربوط همان گروه خاص می‌باشد، به تمام مردم افغانستان تعلق ندارند.

اما جای تأسف و اندوه این است که روز واقعی استرداد استقلال، مانند حلقه‌ای در بیابان حوادث مفقود است. اندوه بار تر این که، کسی در جستجوی این حلقه گم شده که همانا روز واقعی استرداد استقلال کشور از استعمار انگلیس می‌باشد نیست. کشوری که تاریخ استقلال خود را گم کند، نام تقلبی و زمامدار تقلبی داشته باشد، دال بر بی مهربی، نامهربانی بی باوری مردم و ذلت زمامداران آن است.

استقلال حامل شرف، عزت، وقار، غرور و از خود گذری جوامع بشری است، جامعه بدون استقلال احساس حقارت و کمبود می‌کند.

اگر علمی تر بحث کنیم، برای حصول استقلال افغانستان در آن زمان یک تفکر مشترک سیاسی به وجود آمده بود، اگر اراده ملی بگوئیم دچار کمی اشتباه خواهیم شد، چون تا کنون که حدود صد سال می‌گذرد، ملتی به وجود نیامده و ما دولت ملی نه تنها نداریم، بلکه اتحاد ملی ما بسیار خدشه دار گردیده و در مواردی به اجتماعی انجامیده است؛ یعنی به جز واژه عوام فریبانه "ملی" چیزی باقی نمانده است.

زیرا حالا نه اراده ملی وجود دارد؛ نه تفکر مشترک سیاسی، حتی استقلال که خون بهای مردم است به فراموشی رفته معلوم نیست، در بیست و هشت اسد چه

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۴۷۱

مناسبتی دارد، شاید خانواده یحیی خان به خاطر دوستی دیرینه با انگلیس می‌خواستند انداختار مردم افغانستان و شکست حقارت بار انگلیس‌ها را از مغزها بشنوند.

سوگمندان دلارهای امریکایی و پوندهای انگلیسی طی چند دهه به ویژه دوره‌ای اخیر، دولت مردان و سیاست مداران شریک حاکمیت‌های نامشروع کشور ما را به حدی ذلیل ساخته است که هیچ فکری درین عرصه‌ها نکرده و ضرورتی هم ندارند، وقتی از برکت حضور امریکا و انگلیس، موترهای شیشه سیاه، قصرهای فرعونی، جایدادها، کمپنی‌ها، سفرهای تفریحی و تفریح گاه‌ها در داخل و خارج دارند و مقام‌های دولتی شان محفوظ است به یقین که نیازی به چسپیدن به واژه استقلال، ندارند.

اگر به تاریخ‌ها و کرونولوژی وقایع تاریخی توجه کنید، هیچ کدام از روزهای زیر با مناسبت‌های آن‌ها، مصادف با ۲۸ اسد یا روز استرداد استقلال افغانستان نیستند؛ به طور مثال:

۲۳ فروری سال ۱۹۱۹ میلادی اعلام پادشاهی امان الله خان.

۲۴ فروری سال ۱۹۱۹ میلادی امان الله خان در جمع شهریان کابل اعلام استقلال کرد.

۲۸ فروری سال ۱۹۱۹ میلادی سردار نصرالله خان از پادشاهی منصرف و به امان الله خان بیعت کرد و اعلامیه‌های چاپی خطاب به مردم تکثیر گردید.

۳ مارچ سال ۱۹۱۹ میلادی جنگ میان افغانستان و انگلستان در جبهه شرق آغاز شد.

۲۸ می سال ۱۹۱۹ میلادی در جبهات جنگ آتش بس برقرار گردیده.

۳ جون سال ۱۹۱۹ میلادی متارکه جنگ بین دو طرف اعلام گردیده.

۸ اگست سال ۱۹۱۹ میلادی معاهده صلح روالپندی میان افغانستان و انگلستان امضا شده.

۲۰ جنوری سال ۱۹۲۱ میلادی معاهده کابل میان محمود طرزی و هنری دابیس در کابل آغاز شد.

۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی کنفرانس کابل پایان یافته و معاهده چهارده میان محمود طرزی و هنری دابیس امضا گردیده افغانستان مرز دیورند را به ادامه گذشته به رسمیت شناخت و انگلیس ها استقلال کامل افغانستان را اعلام کردند.

درین صورت روزی که استرداد استقلال افغانستان مناسبت دارد ۲۲ نوامبر سال ۱۹۱۹ میلادی اول قوس یا ۳۰ عقرب است ۲۴ فبروری ۵ حوت ۲۸ فبروری ۱۲ حوت ۲۷ مارچ (۷ فروردین) یا ۸ اگست (۱۷ اسد) هیچ مناسبتی برای آن وجود ندارد، مگر این که روز تولد کدام شهزاده باشد.

اما به نوشته استاد عبدالشکور حکم " ۲۸ اسد روزی است که شاه امان الله، کتیبه استقلال را به نام خودش حک و رونمایی کرد. امیر حبیب الله خان خادم دین رسول الله، نام امان الله خان را حذف و به جای نام امان الله خان "ملت" را نوشت، اما وقتی نادر خان آمد نام "ملت" را حذف کرده، نام خود را نوشت. بین این سه تن در واقع بینی چقدر تفاوت است، رونمایی یک تابلوی سنگی نمی تواند روز استرداد استقلال باشد."

در دوران پادشاهی امان الله خان روز ۹ حوت مطابق ۲۸ فبروری یعنی روزی که سردار نصرالله خان از پادشاهی انصراف نموده به امان الله خان بیعت کرد جشن گرفته می شد که آن هم مناسبت خوبی برای برگزاری جشن استقلال بوده نمی تواند؛ بنا به نوشته وکیلی پوپلزایی در دوران امان الله خان دور روز جشن گرفته می شد ۹ حوت بنام جشن خصوصی و ۲۸ اسد جشن عمومی در پغمان؛ با آن هم ۲۸ اسد کدام مناسبت علمی و تاریخی برای جشن استقلال ندارد.

در زمان حکومت نادرخان ۶ جوزا روزی که در جنگ استقلال گویا نادرخان منطقه تل را از انگلیس گرفت، جشن گرفته می شد که تا اوایل حکومت ظاهر شاه ادامه یافت، فقط در اواخر دوره سلطنت ظاهر شاه که علت آن معلوم نیست در

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۴۹۱

سنبله جشن گرفته می‌شد، بعدها روز جشن استقلال به ۲۸ اسد انتقال داده شده است.

جشن استقلال بعد از کودتای محمد داوود خان ۲۶ سرطان و بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق به ۷ ثور و بعد از پیروزی گروه‌های جهادی به ۸ ثور منتقل گردیده و گروه طالبان پس از پیروزی و اشغال کابل ۵ میزان سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی نام و نشان جشن و استقلال را، همان طوری که انگلیس و حامیانش آرزو داشتند منهدم نمودند. با سقوط طالبان و فرار از کابل ۲۲ عقرب سال ۱۳۸۰ هجری خورشیدی بازهم ۸ ثور به عنوان جشن پیروزی مجاهدین تجلیل گردید، آن هم بعد از سه حمله طالبان در روز برگزاری این مراسم، یک سال به مثابه تجلیل خانگی به داخل ارگ ریاست جمهوری برده شد و بعد از آن مانند "تخت جمعی عروسی خانم‌ها" دیگر نشانی از استقلال و استقلال طلبی در ۸ ثور به مشاهده نمی‌رسد.

برای این که افغانستان بیشتر از این بی‌هویت و ذلیل نشود، بهتر آن است همان ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی که انگلیس‌ها استقلال کامل کشور را به رسمیت شناختند و پس از ۸۲ سال ۱۸۳۹ میلادی تا ۱۹۲۱ میلادی سلطه سیاسی انگلیس پایان یافت و یا هم ۲۴ فبروری (۵ اسفند ماه سال ۱۲۹۸ هجری خورشیدی) روزی که امان‌الله خان با سواری اسپ و شمشیر برهنه و به کمر آویخته به میدان مراد خانی آمده در میان تجمع شهریان کابل استقلال، آزادی، برابری و برادری را اعلام کرد جشن گرفته شود اما اصل و قابل اعتبار روز است که انگلستان استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته است.

هر چند امان‌الله خان مانند سایر مبارزان راه آزادی نجنبید و خود به میدان مبارزه مسلحانه نرفت اما روحیه مبارزه را منحیث حامی مبارزان زنده ساخته و به شور و هیجان آورد.

موضوع قابل دقت این است که امان الله خان در تصمیم گیری برای استقلال تنها نبود، مبارزان و روشنفکران جمعیت مشروطیت دوم او را یارو یاور بودند؛ اما جای تأسف این است که به نوشته مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ به علت منافقت رجال عقب گرای قبیلوی و مخالف اصلاحات در دربار، سازش های آن ها با مخالفین داخلی و خارجی نظام جوان وهم چنان به دلیل گیرماندن شخص شاه در بین قوم دوستی و وطن دوستی نتوانست انقلاب و اصلاحاتی را که روی دست گرفته بود به انجام برساند.

امان الله خان با همراهی روشنفکران و مبارزان جنبش مشروطیت دوم به قول گروه پژوهشی مایر و پاولادا در اوایل قرن بیست به مردم افغانستان قانون اساسی [نظام نامه] ای را اعطا کردند. که تا کنون علی رغم قضاوت ها، روح و معنای تمام قوانین بعدی افغانستان را شکل داده است.

امان الله خان با وجود خطاها و کمبودی هایش، پیام و ایجابات زمان خود را و نیاز قرن را درک کرده بود، از همین رو با شیفتگی بی نظیری خواهان تغییر و دگرگونی درکشور بود. به قول گروه مایر که به طور دقیق اصلاحات دوره امانی را در مورد قانون ارزیابی کرده اند تدوین نظام نامه ها دوره امانی را بین هفتاد تا یک صد متن تخمین زده اند که در مطبعه سنگی کابل چاپ می شدند.

شاه امان الله در شیفتگی به استقلال و آزادی کشور، سرآمد همه سرداران و سالاران تا زمان خودش بوده. به این سبب نام وی تا جاودانه بار افتخار خواهد بود، او فرزند راستین و عاشق سینه چاک میهن و مردم بود با وجود آن که خطاهای زیادی را مرتکب شد.

دریغا که امروز نامی از استقلال و سربلندی باقی نمانده دولت مردان و سیاست مداران حاکم، غارت گری، زراندوزی و بیگانه پروری می اندیشند. نه برای استقلال هرچند بسیاری از مردم حتی اشخاص تحصیل کرده، تصور می کنند که دولت جوان امان الله خان را امیر حبیب الله خادم دین رسول الله

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۵۱۱

سقوط داده است، درحالی که عوامل اصلی سقوط دولت امانی چیزهای دیگری است که تا کنون به طور عمدی آگاهانه کتمان شده اند. واقعیت این است که، بار نخست کمر دولت جوان شاه امان الله خان را در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هجری خورشیدی مردم سراسر جنوبی شکستانده از اصلاحات منصرف‌اش ساخته اند، بار دوم؛ گردن دولت امان الله خان را مردم سراسر مشرقی شکستانده، از اصلاحات منصرف‌اش ساخته، استعفای خودش، طلاق خانم‌اش ملکه ثریا، برکناری ولیعهدش نعمت الله خان و اخراج محمود طرزی از کشور را خواسته اند. امیر حبیب الله خادم دین رسول الله، جان درد ناک حکومت‌اش را گرفته و از عذابی که قوم خودش بالایش تحمیل کرده بود نجاتش داده است.^{۱۴}

مرزهای سیاسی امروز، مرزهای فرهنگی و زبانی نیستند!

فارسی زبان‌ها که دارای فرهنگ، مدنیت و زبان کهن سال هستند با داشتن افکار عالی سیاسی و فرهنگی، متوجه این هم هستند که مرزهای سیاسی دوره استعمار و استبداد داخلی، مرزهای حقیقی ما نیستند. هر چند که امروز تکنولوژی جهان را به دهکده مبدل کرده است، مرزهای سیاسی ما در حال حاضر مرزهای اقامت، بازرگانی، واحد پولی، گذرنامه سیاحتی و نظایر آن‌ها هستند.

اعتقادات دینی، گستره زبانی و دستاوردهای علمی مرز ندارند. هیچ کسی به دین عراقی، دین پاکستانی یا دین ایرانی اعتقاد ندارد. از زبان انگلیسی در همه نقاط جهان به اساس ضرورت استفاده می‌کنند و به دنبال علم هر کجا باشد می‌روند. جنجال بر سر مفاخر ادبیات کهن بیهوده است ما به هیچ وجه گفته نمی‌توانیم که اشعار خوشحال ختک یا اقبال لاهوری را نخوانید، چون آن‌ها پاکستانی هستند. مهم این نیست که فلان دانشمند از کجا بوده در کجا زندگی کرده یا گورستانش کجاست، مهم این است که او چگونه فکر کرده، چه آثاری خلق کرده، چه چیزی اختراع نموده و چه کشف جدید دارد و ما از آن چگونه استفاده کنیم.

وقت مرزها شکست و نگاه‌ها یمان به زبان علم، هنر و اعتقادات فراتر رفت، از سیاست زدگی نیز رهایی می‌یابیم. مرزها انواع متفاوت دارند، مرزهای سیاسی، مرزهای زبانی و مرزهای عقیدتی، حافظه مرز اعتقادی علمای دین اند، حافظه مرز دانش دانشمندان و حافظه مرز زبان اهالی علم و ادب می‌باشند. هم چنان مرزهای سیاسی به دولت مردان ارتباط دارد.

همان طوری که بدون اجازه علمای دینی کسی حق ندارد فتوای فقهی صادر کند، در مرزهای زبانی نیز نباید دولت مردان دخالت جانب دارانه کنند و مانند دولت مردان قبیله‌ای افغانستان به جای توجه به مرزهای سیاسی، به مرزهای زبانی یورش برده در صدد خشکاندن سرچشمه‌های زبان به لحاظ سیاسی شوند. آن چه سال‌ها پیش آقای کاظم کاظمی شاعر و زبان شناس گران قدر پیشنهاد کرده بود تا برای زبان فارسی یک مرکزیت غیرسیاسی به وجود آید. تا سه کشور تاجیکستان، ایران و افغانستان در آن سهم مساوی داشته باهم همکاری و هماهنگی برای پیوستگی این زبان نمایند.

هر چند در ایران فرهنگستان زبان و ادب فارسی موجود بوده ریاست آن را آقای حداد عادل به عهده دارد و آقای پروفیسور دکتر محمد حسین یمین استاد دانشگاه کابل قرار مصاحبه خودش، عضو پیوسته‌ای این فرهنگستان است، اما افغانستان حضور پررنگ و محسوس ندارد یا متأسفانه دوستان ایرانی ما، خود را یکه تاز میدان این زبان می‌دانند. اگر کسی بخواهد برای گسترش ارتباطات میان فارسی زبانان دو کشور ایران و افغانستان سعی و تلاش کند به دو گروه انسان‌ها مواجه می‌شود.

یکی گروه انحصار طلب و متعصب ایرانی و دیگری گروه متعصب و بد بین افغانستانی، هم در ایران و هم در افغانستان [پیشتر در تاجیکستان] قشر وسیع فرهنگی واقع بین و روشن نگر، در زمینه گسترش ارتباطات زبانی تلاش کرده می‌کند.

در افغانستان هم دولت و هم گروه‌های متعصب شریک حاکمیت غیر مردمی تلاش داشته اند فارسی زبان‌های هر سه کشور را به هر وسیله ممکن، دورنگهدارند و واژه‌های اصل زبان فارسی معمول در لهجه‌ای ایرانی یا تاجیکستان را واژه‌های بیگانه نامیده مردم را از استعمال آن‌ها پرهیز کرده اند. و تاکنون نیز این

جهالت حاکم است، وقتی واژه‌های دانشگاه، بیمارستان، دانشکده، دادستان و... را در افغانستان به کار بگیرند در برابر آن حساسیت نشان می‌دهند. اما از حوالی دهه شصت خورشیدی بدین سو نویسندگان، شاعران و قلم به داستان کشور ما، این پرهیز را شکسته اند. گسترش رسانه‌ها، حضور میلیون‌ها مهاجر افغانستانی در ایران و عوامل دیگر به نزدیکی زبان فارسی افزوده قوس دوری و انزوا سیر نزولی می‌پیماید.

اگر در دوران هخامنشی‌ها "ایران سیاسی" به مراتب بزرگ تر از ایران فرهنگی بود، در دوره‌های ساسانی "ایران سیاسی" و فرهنگی تقریباً یکسان؛ اما پس از اسلام "ایران فرهنگی" همواره بزرگ تر از "ایران سیاسی" بوده است. ایران در جبهه‌های جنگ همواره حریف بیزانس (روم شرقی) بود، ولی ارمنی‌ها و سوریانی‌های ایران (آریانا) یک جنگ درونی برضد ایران برپا ساخته بودند. در این زمان اگر قدرت و نفوذ این مزده یسنای زردشتی که از زمان اردشیر بابکان رسمی شده بود- نبود، مردمان ایران مسیحی می‌شدند. چنان که اکثر همسایگان ایران مسیحی شدند.

هخامنشیان دولت جهانی داشتند، هرچند ساسانی‌ها قلمروهای زیادی را ضمیمه خاک خود ساختند، اما دولت شان جهانی نبود، یعنی بخش‌های غنی و ثروتمند جهان در دست ابرقدرت روم بودند.

بسیار شگفت انگیز است که اردشیر بابکان بنیان گذار سلسله ساسانی، حامی دین زردشت و حامی یکتا پرستی در جهان در سده سوم میلادی "سکه زر" ضرب زده، ضرب سکه را که تا آن زمان در انحصار روم بود از انحصار حریف خود برون آورده اعلام داشت که دیگر "جهان تک قطبی را نمی‌پذیرد" شاهپور یکم که از او را باید داریوش ساسانی نامید، شهرها و بناهای بزرگ و باشکوه در

۱۵۶ | افغانستان چگونه تشکیل شد؟

قلمروش اعمار کرد، معماری را به اوج ترقی رساند و ارتش قوی و حرفوی تشکیل داده به روم اخطار کرد.^{۱۵}

افغانستان؛ هویت ملی و سرزمین مشترک

هویت ملی دارای ویژگی‌ها و مولفه‌های است که بدون آن نه می‌شود، برداشت جامع از هویت ملی داشته باشیم. ویژگی‌های هویت ملی در واقع هویت دهنده هویت ملی می‌باشد. راجع به ویژگی‌های هویت ملی نیز در بین صاحب نظران اجماع نظر وجود ندارد، تعداد این مولفه‌ها از نظر دانشمندان متفاوت بوده و از طرف دیگر راجع به هر ویژگی سبک و سنگینی نیز موجود است که هر کس به زعم خودش آن را بیان نموده و از آن سود می‌برد.

حمزه واعظی برای هویت ملی هفت ویژگی قایل شده است: سرزمین مشترک، پیشینه مشترک (تاریخ مشترک)، زبان مشترک، فرهنگ مشترک، دین و مذهب مشترک، سیستم سیاسی (نحوه حکومت) و احساس مشترک.

ولی عبدالله نظری برای هویت ملی فقط پنج ویژگی قایل است. سرزمین، تاریخ، فرهنگ، دین و ساختار سیاسی. ما برای سهولت فقط به سرزمین مشترک بحث می‌کنیم.

درینش جهانی کشور یا سرزمین مشترک بزرگ ترین هویت دهنده هویت‌های ملی به شمار می‌آید. ما شاهد هستیم که در بسیاری از کشورهای جهان اتباع کشور منصوب به کشور خود بوده، و هویت آن‌ها براساس کشورش تعریف می‌شود، چون امریکایی، انگلیسی، جرمنی، پاکستانی و غیره اما کشورهای هستند که براساس نژاد، دین و قوم خود هویت سازی می‌کنند. البته که نام این دست از کشورها براساس قوم و نژادشان هستند. مانند هندی، تاجیک، جرمنی (که نام کشورش برگرفته از نژادش است) ایرانی و غیره.

محدوده جغرافیایی کنونی که مردم افغانستان در آن زندگی می‌کنند به شهادت تاریخ، تاریخ چند هزار ساله دارد. این محدوده جغرافیایی به وسعت به مراتب بیشتر از اکنون در قدیم به نام آریانا مسمی بود. آریانا کشور مردم نجیب و شریف را معنا می‌دهد. به قول مرحوم میر غلام محمد غبار "قدیم ترین نام افغانستان که از عهد او ایستا (هزارسال قبل از اسلام) تا قرن پنجم میلادی در طول یک و نیم هزار سال بر این مملکت اطلاق می‌شد، نام آریانا بود که مفهوم (مسکن آریا) را داشت"

بعد هم در دوره‌های که اولین آموزه‌های دین اسلام در آسیا پدیدار گشت کلمه خراسان به این سر زمین اطلاق گردید. گرچه تاریخ مشخص و واحد را نمی‌توان دریافت که در کدام قرن به طور کامل بر این سرزمین نام خراسان برگزیده شد. بنا بر قول نویسنده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ بعد از قرن سوم میلادی کلمه خراسان که در معنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا شد و از قرن پنجم میلادی تا قرن نهم میلادی در طی یک و نیم هزارسال نام مملکت خراسان به شمار می‌رفت. شادروان میر محمد صدیق فرهنگ به این نظر است که بعد از گشوده شدن افغانستان (آن روز) به دست مسلمانان نام خراسان بر این سرزمین گذاشته شد. گشوده شدن افغانستان به دست مسلمانان دگرگونی ژرفی را در ساختمان فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این سرزمین که از این به بعد به نام خراسان یا سرزمین مشرق شناخته شد، وارد نمود.

در گذشته‌های دور نیز همان قسم که تبیین گردید این سرزمین، مشکلات و چالش‌های خاص خودش را دارا بوده است. ولی از جانب دیگر این چالش‌ها با توجه با وضعیت امروزی که ملت‌های متعدد عرض وجود کردند و توانستند برای خودش هویتی را تعریف کنند سنگین نیست.

اما آن چه بحث ما را در مورد بحران هویت ملی سامان می‌دهد، سر زمین به نام افغانستان است. زیرا که هم در دوره‌ای که نام افغانستان آریانا بود وهم در عهد

که کشور نامش خراسان بود چنین آشفتگی هویت به نظر نه می‌رسید. مثلاً در دوره دولت یویان باختری مرحوم غبار می‌نویسد: چیزی که واقعیت است این است که در بین تمام این ماجراها و در طول چندین هزار سال مردم افغانستان اساساً هویت خود را حفظ کردند، و هیچ ملت دیگری قایم مقام آن‌ها در افغانستان نگردید. بلکه مهاجمین نیرومند را با زبان آن‌ها و اگر فرهنگ و تمدن داشته‌اند، با تمدن و فرهنگ شان، در هاضمه قوی خویش تحلیل کرده‌اند.

اما زمانی که احمدشاه ابدالی به هردلیل که داشت نام افغانستان را برای مرز بوم گذاشت [احمد شاه ابدالی نام افغانستان را نگذاشته احمد پادشاه خراسان است] نه تنها تضادهای موجود کاهش نیافت بل تشدید گردید. و این بحران‌ها هم در دوران اقوام آغاز گردید و هم بین قوم‌ها در برخورد با یک دیگرش. احمد شاه ابدالی ملقب به بابا موسس سلسله سدوزایی و فی الواقع بنیاد گذار افغانستان کنونی است نویسنده کتاب هزاره‌های افغانستان می‌نویسد، نکته جالب در مورد افغانستان این است که، این کشور جدید یا کشور که بر مبنای هویت افغانی استوار گردید، در طول یک قرن حتی برای بنیان گذارش احمدشاه ابدالی بدون نام باقی ماند. احمد خان نیز خودش را پادشاه خراسان می‌خواند نه افغانستان به هر و این منابع به این نکته اذعان دارند که بنیانگذار افغانستان احمد خان ابدالی می‌باشد. در این بحث منظور این نیست که واژه افغانستان و افغان را از لحاظ تاریخی کم جلوه داده شود. اما این که نام افغانستان منحیث نام کشور در واقع با شاهی احمد شاه بیشتر عجین شده است، یک امر پذیرفته می‌باشد.

این که وجه تسمیه افغان منحیث پدید آورنده نام کشور تا چه اندازه می‌تواند و توانسته احساس سرزمین مشترک را به مردم افغانستان برساند. باید مورد تحقیق و پژوهش قرار گیرد. بدیهی است که نام کشور افغانستان از واژه افغان اخذ شده و خود کلمه افغان از همه کرده چالش برانگیز بوده و نیازمند پرسش‌های جدی می‌باشد. در وجه تسمیه این سرزمین حرف‌های فراوانی گفته‌اند. قبل از به قدرت

رسیدن افغان‌ها، نام افغانستان وجود داشت، ولی کشوری به نام افغانستان وجود نداشت، طائفه افغان طبق اسناد تاریخی که خود مورخین این طائفه ارائه داده اند، ابتدا در نواحی غور کنونی و غرب آن ساکن شده و بعداً به نواحی جنوب رفته اند. [اما این روایت را سایرپژوهش گران رد می‌نمایم این که افغان‌ها ارتباط به غور داشته باشند]

کشور افغانستان که برگرفته از لفظ افغان است، و افغان منحیث هویت مردم افغانستان چه می‌تواند با مردم مسکون در این سرزمین داشته باشد. این کلمه باید الگو و آئینه تمام نما برای تمام اقوام و مردم ساکن در افغانستان باشد.

در مورد واژه افغان گپ و گفتارهای بسیار شده است برخی‌ها کلمه افغان را دری یا فارسی دانسته که معنی ناله و فغان را می‌رساند دسته دیگری این نام را فقط نام قوم خاص دانسته یعنی معادل به پشتون می‌دانند همزمان از لحاظ ارتباط لغوی این دو واژه را نمی‌توان به خوبی جمع بست ولی از جانب دیگر طوری که شاهد هستیم به ویژه مردم عام افغانستان به خصوص اقوام غیر پشتون، پشتون‌ها را افغان یا اوغان می‌گویند. در این مورد باید تعمق نمود، که این نقل و قول سینه به سینه از کدام تاریخ به این سو ادامه دارد. مهندس داوود قندهاری نیز به این نظر است که کلمه افغان هیچ ارتباطی با کلمه پشتون ندارد، بل این واژه دری یا فارسی بوده که همان ناله وزاری را می‌رساند.

اما در مورد این که افغان از کلمه پشتون یا پختان (پختانه) تحریف شده باشد نیز جای تأمل زیادی وجود دارد و تعمق بیشتری را می‌طلبد چرا که اولاً این دو کلمه افغان و پشتون یا پختون به دو زبان جدا گانه تعلق دارد یعنی اولی به زبان دری و دومی به زبان پشتو تعلق دارد.

ثانیاً کلمه افغان مفهوم مستقلی دارد و از نظر معنایی هیچ ارتباطی با کلمه پشتون ندارد. کلمه افغان از ریشه فغان است که در زبان دری معنایی ناله و فریاد را می‌دهد و پشتون هرگز چنین معنای ندارد.

ثالثاً در بین حروف این دو کلمه از نظر ساختاری نیز هیچ گونه تشابهی وجود ندارد، میدانیم که حروف "ان" و "ون" علامت جمع هستند و در زبان پشتو در آخر کلمه به منظور نسبت مکانی نیز به کار میرود مثل پوهنتون که به معنای محل علم و دانش (دانشگاه) و یا نندارتون (نمایشگاه و درمانگاه) از این رو "ون" در کلمات پشتون و پختون جز حروف اصلی کلمه نیست و اگر این حروف را از انتهای این کلمات برداریم میان مابقی حروف یعنی کلمات "پشت" و "پخت" یا کلمه افغان هیچ گونه تشابهی باقی نمی ماند. به خصوص از آن جهت که "ان" در کلمه افغان جز اصلی حروف کلمه است و در معنای مفرد نیز به همین صورت افغان و افغان به کار میرود و علامت جمع نیست.

در مورد کلمه افغان که بر مردم پشتون افغانستان در اطراف کوه‌های سلیمان اطلاق می شد نظریات فراوان موجود است. بسیاری به این باور است که حتی این کلمه افغان بر علاوه که بر مردم این مناطق اطلاق می شد از جنبه تحمیلی نیز برخوردار بود، مرحوم غبار می نویسد: اما نام "افغان" که تا قرن چهاردهم از طرف نویسندگانی چون الفی و فرشته و ابن بطوطه در مورد قبیله یا قبایلی از پشتو زبانان ذکر می گردید بعدها بیشتر و وسیع تر و ادبی شده می رفت تا جایی که علی الرغم تصور آن پشتو زبانانی که در اوایل این نام را بر خود تحمیلی از دیگران می دانستند، خود نویسندگان پشتو زبان در آثار خویش این نام را بکار بردند، از آن جمله بود خان جهان لودی متوفی سال ۱۶۳۰ میلادی

بصیر احمد دولت آبادی نیز در مصاحبه با فصلنامه علمی و فرهنگی طرح نو بیان می کند که کلمه افغانستان از جانب ایرانی ها در قرارداد انگلیس برای سرزمین گذاشته شده است "اول بار در قرارداد میان ایران و انگلیس در زمان شاه شجاع واژه افغانستان مطرح شد یعنی سرزمین افغانها در واقع مبتکر این نام خود افغان نبوده بلکه ایرانی ها بوده است"

میرمحمد صدیق فرهنگ در مورد کلمه افغان به این باور است که این کلمه از جمله کلمات است که در تاریخ خراسان نیز موجود بود. به قول فرهنگ کلمه افغان جز از واژه‌های است که در تاریخ خراسان هم موجود بوده است. وی در زمینه باشندگان خراسان می‌نویسد: "درعین حال در جنوب و شرق خراسان ملت دیگری از باشندگان قدیمی که خود را پشتون می‌نامیدند و در نزد دری زبانان به افغانستان (احتمالاً به هائر اشتباه تاییی افغان، افغانستان نوشته شده است) شهرت داشتند به طور فعال تر از سابق وارد تاریخ شدند. در این جا باید گفت که هر چند کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ میلادی در معاهده بین انگلستان و ایران درباره دولت درانی به کار رفته است، اما کلمه افغان به مثابه نام یک قوم و کتله نژادی و فرهنگی و افغانستان به عنوان محل سکونت آن در تاریخ خراسان سابقه دراز مدت دارد. تا جایی که معلوم است کلمه افغان بار اول در سده ششم میلادی توسط منجم هندی "ورمه مهیره" در کتاب "بهارت سیمت ها" ذکر شده است"

بالاخره آن چه مبرهن است این است که کلمه افغان بر مردم پشتون اطلاق می‌شده است و این نیز ممکن است که تحمیلی بوده باشد. طوری که حتی امروز این مردم بیشتر خود را پشتون یا پشتانه، پختون یا پختانه می‌خوانند. از جانب دیگر بسیاری‌ها به این نظر اند که کلمه پشتون قدامت بیشتر نسبت به افغان دارد. و این کلمه را ارتباط می‌دهد با برخی از کلمات کتاب اوستا، چون واژه پکتیوس بالاخره این نام رفته رفته تا قرن هژدهم بر تمام مردم پشتون اطلاق شد تا این که بنا بر نظری با دولت جدید ابدالی بر تمام مردم خراسان، افغان منصوب گردید و نام خراسان به افغانستان تبدیل شد.

الفنستون دیپلمات وقت انگلیس در کتاب افغانان (گزارش سلطنت کابل) می‌نویسد: "در مورد اصل نام افغان که اکنون به صورت عام بر آن ملت اطلاق می‌شود، اطلاعات دقیق و مشخص در دست نیست و شاید که نامی جدید باشد.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۶۳۱

این نام را آنان از طریق زبان فارسی گرفته اند. آنان خود را پشتون می نامند که جمعش "پشتانه" می شود. بردرانیان آن را "پختون" و جمعش را "پختانه" تلفظ می کنند. شاید نام "پتان" که بر روی افغانان هند نهاده شده، مأخوذ از همین کلمه باشد.

پاردوکس که دربیانات الفنستون به مشاهده می رسد این است که وی ابتدا براین باور است که اطلاعات دقیق در مورد که این نام از کجا منشأ گرفته در دست نیست ولی بعداً اذعان نموده که این نام از طرف زبان فارسی بر آن ها اطلاق شده است. به هر رو بازهم از این گفته چنین استنباط می شود که منظور الفنستون همان ایرانی ها است، اما به نسبت حساسیت موضوع که دولت آبادی به آن اشاره کرده بود نحواسته که واضح تر بیان نماید.

این که چرا بر مردم پشتون کلمه افغان اطلاق گردید هم چنان با اما واگرهای رو برو است. بسیاری ها به این نظر است که افغان از لفظ افاغنه که ازدودمان بنی اسرائیل می باشد گرفته شده است. الفنستون در این مورد می نویسد: "بر اساس این عقیده آنان از دودمان افغان "Afghaun" پسر ارمیا "Irmia" یا برکیا "Berkia" پسر سائول Saul پادشاه اسرائیل اند. وهمه تاریخ های این ملت از میثاق های یهود، از ابراهیم تا روزگار اسارت آغاز می گردد" در مورد منشأ قومی پشتون ها نظریه سومی هم موجود است که زیاد مطرح نشده است. نویسنده کتاب طالبان می نویسد: "در حالی که تبارشناسان پشتون ها را حاصل آمیزش چند گروه قومی از نژادهای هندو اروپایی در طول تاریخ می دانند، آنان نسبت شان را به قیس، یکی از اصحاب حضرت محمد پیامبر اسلام می رسانند و بدین ترتیب خود را از نژاد سامی تلقی می کنند."

بدون شک نام کشوری افغانستان جدا از واژه افغان بوده نمی تواند. این نام کشوری است که در آن اقوام مختلف، هویت های مختلف و زبان های مختلف دارد حیانتش را به سر می برند. تعمق در مورد واژه افغان به خاطر سرزمین مشترک

افغانستان است، تا توانسته باشیم که کدام سنخیت را می‌توان بین این نام که حالا هویت شده و با هویت‌های دیگری که در افغانستان وجود دارد برقرار ساخت.

حالا به هر دید که این لفظ را در نظر بی‌گیریم و آن را بپذیریم، کلمه افغان چه مفهوم را می‌تواند برای مردم افغانستان افغانستان ارائه بدارد. از لحاظ جامعه‌شناسی آیا ساخت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی تبلور این هویت می‌باشد؟ متأسفانه تا هنوز تعریف دقیق و در خور هویت‌های متعدد از این واژه نشده و آن چنان که بتواند پاسخ‌گوی هویت مردم افغانستان باشد، نه می‌باشد بنا براین یک مشکل سر زمین مشترک و واحد از همین واژه نشأت می‌گیرد.

مسئله سرزمین مشترک در همین جا خلاصه نمی‌شود بلکه از همان آوان نیز در بسیاری موارد وقتی که براین سرزمین نام افغانستان گذاشته شد، برداشت همان نام کشوری بود که داشته همان قوم بر آن حکومت می‌کرد. حتی فراتر از آگاهی این کشور مربوط به یک قبیله دانسته می‌شد. وقتی که در زمان تیمورشاه، عبدالخالق نام شورش می‌کند و بعد شکست می‌خورد، الفنستون می‌نویسد: "عبدالخالق شکست خورده، و نایبنا گردید و بزودی آرامش به کشور درانی بازگشت" بنابراین این کشور را چون حکومت از درانی‌ها بوده و درانی‌ها بینان گذار آن بود پس از خود می‌دانستند. در این صورت این سرزمین مشترک تمام مردم افغانستان شمرده نمی‌شد. یا این که تیمورشاه وقتی به شاه مراد بخارا نامه می‌فرستد می‌نویسد: "احمدشاه پیوسته با دولت بخارا روابط حسنه داشته و تیمورشاه نیز می‌خواهد این روابط را حفظ کند و مدتی است شاه مراد بر قلمرو درانیان تجاوز می‌کند و با پاسخ قاطع و الفاظ ملایم سعی شده جنگی رخ ندهد."

گرچه در تاریخ افغانستان زمانی که این سرزمین مورد تهاجم واقع می‌شده است، مردم این سرزمین از هر قشر و قوم که بوده اند. جانانه به دفاع برخاسته اند اما این دفاع واقعاً از سرزمین مشترک بنام افغانستان بوده یا از محدوده جغرافیای قومی، قبیله‌ای و مذهبی؟ طوری که به نظر می‌رسد این نبردها با وجود داشتن

پشتوانه دین و آموزه‌های آن بیشتر مقاومت و دفاع از مرز قومی بوده تا کشوری بازم متأسفانه وحدت سرزمینی ما در این زمینه نیز دچار بحران می‌باشد. اگر آتش در یک نقطه افغانستان شعله ور شود و تمام مردم افغانستان احساس کنند که در آن آتش می‌سوزند، ما گفته می‌توانیم که سرزمین ما دست کم از این منظر مشترک است. در حالی که ما شاهدیم که اگر یکی از ولسوالی‌های پکتیا مورد تجاوز قرار می‌گیرد، مردم در دیگر مناطق افغانستان چون بدخشان و بامیان آن چه که در خور یک ملت است و احساس مشترک سرزمین است، احساس هم وطنی نه می‌کنند. بلکه تصور غالب این است که این تجاوز در منطقه ما نیست. حتی گاهی فراتر از این مسئله مشاهده می‌شود که بسیاری از هم وطنان می‌گویند که بگذار چنین باشد، تا این مردم عقب بماند و دیگر با بینش سلطه گرایانه اش تمام مردم افغانستان را به قهقرا نکشاند. البته که قضیه دوجانبه است به سخن دیگر این طرز بینش در نزد اکثریت مردم افغانستان به مشاهده می‌رسد جدا از این که مربوط کدام قوم است. در افغانستان ما با وطن‌های مختلف رو برو هستیم، درگوش‌های مردم شاهدیم که مردم هر منطقه، منطقه و قریه خودش وطنش است. همیشه می‌شنویم که می‌گویند وطن رفته بودم یا از وطن آمدم.^{۱۶}

نمونه‌هایی از معامله ارضی در تاریخ که به وسیله سران قبایل پشتون (افغان) صورت گرفته است

■ استاد خراسان سال انتزاع ۱۸۰۲ میلادی کشور انتزاع کننده دولت قاجاری ایران در دوره شاه محمود ابدالی.

- قلعه اتک درکنار دریای سند سال انتزاع ۱۸۱۲ میلادی کشورانتزاع کننده سک‌های پنجاب به رهبری رنجیت سنگ در دوره شاه محمود ابدالی.
- استا ملتان سال انتزاع ۱۸۱۸ میلادی کشورانتزاع کننده سک‌های پنجاب به رهبری رنجیت سنگ در دوره شاه محمود ابدالی
- استان کشمیر سال انتزاع ۱۸۱۹ میلادی سک‌های پنجاب به رهبری رنجیت سنگ در دوره محمد عظیم خان محمد زایی والی کابل و برادر او.
- استاد دیره غازی سال انتزاع ۱۸۲۱ میلادی کشور انتزاع کننده سک‌های پنجاب به رهبری رنجیت سنگ در دوره محمد عظیم خان محمد زایی والی کابل و برادر او.
- استان پشاور سال انتزاع ۱۸۳۰ میلادی سک‌های پنجاب به رهبری رنجیت سنگ در دوره دوست محمد خان محمد زایی والی کابل و برادر او.
- استان سند سال انتزاع ۱۸۲۵ میلادی الی ۱۸۴۲ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیردوست محمد خان.
- استان بلوچستان سال انتزاع کننده ۱۸۵۴ میلادی الی ۱۸۷۶ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیردوست محمد خان، امیرشیرعلی خان، امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان.
- دره‌ها استراتیژیک خیبر، کرم، بولان و کوتل هیا کوژک و بیوار سال انتزاع ۱۸۷۸ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر محمد یعقوب خان.
- شهرلندی کوتل سال انتزاع ۱۸۷۸ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر محمد یعقوب خان.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۶۷۱

- علاقه جات شمال، فوشنج وکوژک سال انتزاع ۱۸۷۸ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر محمد یعقوب خان
- شهرکوئته سال انتزاع ۱۸۷۸ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر محمد یعقوب خان.
- شهرهای سیبی وپشین سال انتزاع ۱۸۷۸ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر محمد یعقوب خان.
- استان سوات سال انتزاع ۱۸۹۳ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر عبدالرحمان خان.
- استان باجور سال انتزاع ۱۸۹۳ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر عبدالرحمان خان
- استان چترال سال انتزاع ۱۸۹۳ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر عبدالرحمان خان.
- علاقه جات ارناوی، وزیر وداوروچاکی سال انتزاع ۱۸۹۳ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر عبدالرحمان خان.
- شهرچمن سال انتزاع ۱۸۹۳ میلادی کشور انتزاع کننده انگلیس در دوره امیر عبدالرحمان خان
- استان مرو سال انتزاع ۱۸۸۴ میلادی کشور انتزاع کننده دولت تزاری روس در دوره امیر عبدالرحمان خان
- استان پنجده و شهرهای آقتیبه، چمن بید و چشمه سلیم سال انتزاع ۱۸۸۵ میلادی کشور انتزاع کننده دولت تزاری روس در دوره امیر عبدالرحمان خان.
- علاقه پامیر در ماورای دریای آمو سال انتزاع ۱۸۹۵ میلادی کشور انتزاع کننده دولت تزاری روس در دوره امیر عبدالرحمان خان.

۱۶۸ | افغانستان چگونه تشکیل شد؟

■ قسمت اعظم استان سیستان سال انتزاع ۱۸۷۲ میلادی کشور
انتزاع کننده ایران در دوره امیرشیرعلی خان^{۱۷}.

خصوصیات مناطق مرزی افغانستان

خصوصیات مناطق مرزی کشور عبارت از:

الف: دوری از مرکز: یکی از ویژگی‌های اصلی مناطق مرزی، دوری از مرکز کشور است. این مسئله جغرافیایی که از طبیعت مناطق مرزی سرچشمه می‌گیرد. پیامدهای نامطلوبی برای مناطق مرزی به همراه دارد. مهم‌ترین پیامدهای آن که از دوری از مرکز تصمیم‌گیری سیاسی، اداری، قضایی و اجرایی نشئت می‌گیرد، ضعف اطلاع‌مسوولین مرکز نشین از مشکلات مناطق دور از مرکز و عدم توجه به آن‌ها است. طولانی بودن مسیر رفت و برگشت، عدم احساس امنیت قضایی و اجتماعی به دلیل طولانی شدن مسیر تصمیم‌گیری، رسیدگی به مشکلات و مسائل مردم را دشوار می‌سازد؛ نمونه کامل آن را می‌توان مناطق مرزی بدخشان و نیمروز و نورستان دانست.

ب: انزوای جغرافیایی: انطباق پدیده حاشیه‌ای بودن با دوری از مرکز در افغانستان اغلب به این دلیل است که مرزها در افغانستان و در پیش‌تر کشورهای مشابه، به طور تقریبی از نقاط جغرافیایی دور دست که دارای منابع کم‌تر اقتصادی و جمعیت پراکنده می‌باشند، عبور داده شده است. همین امر باعث گردیده در فرآیندهای بعدی توسعه آن مناطق، به دلیل کم‌توجهی و عدم صرفه اقتصادی در بهره‌برداری از منابع محدود، آن‌ها از دیگر مناطق عقب‌تر بمانند. نمونه آن مرز ولایت قندهار، هلمند، هرات و نیمروز می‌باشد که خط مرزی از مناطق بیابانی که دارای جمعیت کم و پراکنده می‌باشند عبور نموده است. درهمین رابطه امیر عبدالرحمان خان، در آغاز حاکمیت خویش ارتفاعات پامیر را

به هند بریتانیوی واگذار کرد. او، راجع به این که روی چه علتی دست به چنین اقدامی زد. نوشته است: "در باب ولایت و اخان که جز مملکت من گردیده بود. قرار دادم که تحت محافظت دولت انگلیس باشد. چرا که ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرد افتاده بود؛ و از این جهت خیلی مشکل بود که ولایت مذکور را به خوبی مستحکم نمایم. در باب خط سرحدی قرار داده شد که خط مذکور را از چترال به گردنه بروغیل تا پشاور کشیده مشخص نمایند و از آن جا هم تا کوه ملک سیاه معین نمایند"

ج: ناپایداری سکونت: مرزها از نظر جمعیت و سکونت ناپایداراند که علت آن را می توان این گونه برشمرد:

۱. توسعه نیافتگی و حاشیه‌ای بودن: در شرایطی که مرزها محل ناآرامی‌های نظامی، امنیتی و سیاسی باشد، جمعیت به تدریج از مناطق مرزی به محل‌های امن تری کوچ می‌کند و بار دیگر تراکم جمعیت در مناطق مرزی کم تر و ناپایداری جمعیت بیش تر می‌گردد. این پدیده در فرآیند توسعه و امنیت مناطق سرحدی تأثیر منفی می‌گذارد. این پدیده در مرزهای افغانستان در مناطق مرزی شرق و جنوب شرق در مرز مشترک با کشور پاکستان مشهود است.

۲. رونق مبادلات اقتصادی: به دلیل تفاوت سطح توسعه اقتصادی، فن آوری، تولید صنعتی و کشاورزی در دو سوی مرز، مناطق مرزی دو کشور محل مبادلات اقتصادی، فن آوری و انواع تولیدات کالا و خدمات بین دو کشور است و به این دلیل، جمعیت مناطق مرزی ناپایدار و سیال می‌شود. این پدیده افزون بر ناپایدار جمعیت در مناطق مرزی تأثیرات عمیقی روی امنیت مناطق مرزی نیز می‌گذارد. ضعیف بودن احساس تعلق به زمین و سرزمین، امکان سو استفاده از جمعیت مرزنشین توسط دشمن و به کارگیری افرادی از آنان در عملیات خراب

کارانه و یا عبور از خراب کاران در پوشش‌های گوناگون و هم چنین عبور اسلحه و اطلاعات در بسیاری از مناطق را منجر می‌شود.

د: تبادلات مرزی: تصویر فضاهاى مناطق مرزى، حاكى از آن است كه اين فضاها به طور اصولى باز، پيوسته و محل مبادلات و تعامل فضايى بين دو كشور هم جوار و يا زنجيره‌اى از فضاها كه با يك ديگر ارتباط و تعامل دارند، مى‌باشد. لذا جريان مبادله کالا، نيروى انساني، اطلاعات، کالا و ارز از طريق فضاهاى مناطق مرزى بين كشورهاى مختلف، امرى طبيعى و از ماهيت و ويژگى‌هاى مناطق مرزى نشئت مى‌گيرد. از اين رو، هرگونه اقدامى در خلاف اين ويژگى از جمله انسداد فزيكى مرزها به تنهائى نه تنها ضد ويژگى طبيعى مناطق مرزى بلكه امرى مشكل، ناكافى و اغلب امكان ناپذير است.

س: تفاوت‌هاى فرهنگى: يكى از ويژگى‌هاى به نسبت عمومى و جهان شمول مناطق مرزى، داشتن تنوع قومى، اجتماعى و فرهنگى است. اين پديده ناشى از قانون تراوش يا نشر و انتشار بين مناطق جغرافيايى مجاور است. براساس اين قانون، مقدارى از جمعيت يك منطقه به مناطق مجاور مهاجرت كرده و ويژگى‌هاى خود را به آن سوى مرز مى‌برند. اين پديده با مرور زمان باعث تشكيل گروه‌هاى قومى، اجتماعى و فرهنگى در مناطق مرزى مى‌گردد كه درنهايت با ويژگى‌هاى قومى، اجتماعى و فرهنگى جمعيت آن سوى مرز مشابه و با ويژگى‌هاى جمعيت مركز كشور متفاوت اند. مهم ترين مسئله تنوع قومى و فرهنگى در مناطق مرزى كه تأثيرات مستقيمى بر روند و برنامه‌هاى توسعه و امنيت در آن مناطق مى‌گذارد، مسئله واگرابى و هم گرابى قومى و فرهنگى اين گروه‌هاى اجتماعى مرزنشين با دولت مركزى است^{۱۸}

واحد پولی افغانستان رویه است افغانی نیست

تحقیق زیادی در مورد تاریخ، سیاست، فرهنگ و... افغانستان صورت گرفته است خوشبختانه با وصف مشکلات زیادی امنیتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که هنوز هم وجود دارد. اما امیدهای زیادی نیز به گونه روز افزون به آینده متری و پایدار وجود دارد. دهها دانشگاه دولتی و دانشگاه‌های خصوصی نسبت به گذشته زمینه‌های گفتمان، گفت و گو و مباحث عمده را در میان جامعه راه باز کرده است. من (زکریا اصولی) به عنوان دانشجوی حقوق، تحقیق علمی و مستدلی را در مورد نام افغانستان انجام داده و در برج عقرب سال ۱۳۹۷ میلادی تحت عنوان "نام افغانستان از دیدگاه پژوهشگران" با اخذ شماره شابک از وزارت محترم اطلاعات فرهنگ و آمریت محترم کاپی رایت منتشر ساخته ام، معلوم است که این اسم گذاری کدام مبنای تاریخی، فرهنگی و تمدنی ندارد.

نام افغانستان از زمان شاه شجاع بر این سر زمین گذاشته شده است خواستگاه اصلی این نام، کوه‌های سلیمان است که اکنون جز خاک پاکستان است، کوتاه سخن این که نام افغانستان به گونه رسمی در موافقت نامه سه جانبه بین شاه شجاع، رنجیت سنگ و لارد اکلند در سال ۱۸۳۸ میلادی گذاشته شده است. در این نوشته کوتاه به گونه ویژه و کرنولوژیک می‌پردازیم این که از چه زمانی واحد پولی به نام "روپیه" به "افغانی" تبدیل شد. همان گونه که مردم این سرزمین در اسم‌گذاری کشورشان سهم تاریخی، فرهنگی و سیاسی نداشته اند در واحد پولی شان نیز نقش چندانی نداشته اند این حکومت‌های گذشته بودند که با سیاست‌های ناسیونالیستی مردم و تاریخ را نادیده می‌گرفتند و تک قومی فکر

می کردند. به همین دلیل امروزه همه مسایل از چشم انداز قومی دیده می شود. امتیاز و سهیه بندی ها به اساس همین مسئله قومی صورت می گیرد. یک: در مسکوکات فلزی دوره احمدشاه ابدالی ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳ میلادی اشکال شمشیر، ستاره و خوشه گندم نقره شده بود و مسکوکات نقره به نام روپیه قندهاری در وزن دو مثقال و چند نخود، به ارزش پنجاه فلوس رایج بود و به زبان پارسی نگاشته شده بود.

دوم: در مسکوکات فلزی دوره عبدالرحمان خان ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ میلادی یکی از مستخدمان فرانسوی دولت به نام (شورم کرینسگر) در سال ۱۸۸۶ میلادی از اروپا فابریکه خریداری کرد که در کابل به کار افتاد و به نام ماشین خانه مشهور شد. در این فابریکه درکنار تولید اسلحه و سایر مواد ضروری دیگر، مسکوکات نیز ضرب می شد که با این کار برای اولین بار منبع واحد ضرب سکه در کشور به وجود آمد، در وقت امیر عبدالرحمان خان در کابل اسعار خارجی نیز مورد استفاده قرار داشت که این گونه مبادله یم شد یک روپیه هندی تقریباً نیم روپیه کابلی، در قندهار ۴۶۶۶ معادل هشت روپیه قندهاری، طلایی بخارایی در بخارا فی دانه ده روپیه کابلی و در کابل فی دانه ۱۴ روپیه کابلی داد و ستد می شد و سکه صدمه صومی روسی در کابل به ۳۰۰ روپیه کابلی می شد؛ و به زبان پارسی نگاشته شده بود.

سوم: در مسکوکات فلزی دوره امیر حبیب الله خان ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۹ میلادی در بخش های اقتصادی، معارف و توسعه تجارت گام هایی برداشته شد. در این دوره سکه در "ماشین خانه" ضرب می شد که به نام سکه های کابلی یاد می شد. امیر حبیب الله خان در سکه های که ضرب می کرد از طرح های منبر و محراب و نام خودش استفاده می کرد و واحد پولی در این دوره به نام روپیه یاد می شد و به زبان پارسی نگاشته شده بود.

افغانستان چگونه تشکیل شد؟ ۱۷۵۱

چهارم: در مسکوکات فلزی و بانک نوت‌های دوره امانی ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ میلادی در دوره امان الله خان تلاش صورت گرفت تا بخش اعظم معاملات و داد ستدودها نقدی شود. امان الله خان به جای سکه‌های کهنه کابلی سکه‌های طلا و نقره امانی ضرب زد، سکه‌های طلا پنج امانیه مساوی به ۷۵ روپیه دو امانیه ۳۰ روپیه یک امانیه ۱۵ روپیه و نیم امانیه هفت و نیم روپیه بود. دارین دوره مسکوکات فلزی نقره و مس هم ضرب زده می‌شد.

اولین پول کاغذی در سال ۱۹۲۰ میلادی در دوره امان الله خان به ارزش یک روپیه کابلی چاپ شد. که بعد از بانک نوت‌های پنج، بیست و پنج، پنجاه و صد نیز نشر گردید. در سال ۱۳۰۴ خورشیدی اولین پولی افغانی به ارزش پنج افغانی منتشر شد در وقت امان الله خان ارزش صد روپیه کابلی مساوی به شصت کلدار هندی بود؛ زیرا وزن روپیه نقره کلدار، دونیم مثقال و از روپیه نقره کابلی دومثقال بود.

در متن اولین پول کاغذی در دوره امان الله خان به زبان پارسی نگاشته شده بود "در جمع خزانه‌های دولت نوت هذا به مبلغ مندرجه‌اش منظور است"

پنجم: در مسکوکات فلزی دوره حبیب الله خادم دین رسول الله از جنوری تا اکتوبر سال ۱۹۲۹ میلادی مسکوکات با مهر حبیب الله و با عبارت " خادم دین رسول الله " ضرب زده شد. در این دوره بانک نوت تازه چاپ نشد، اما بانک نوت‌های دوره امانی با مهر حبیب الله خادم دین رسول الله در جریان مبادله قرار گرفت.

دیده می‌شود که از دوره احمدشاه ابدالی تا دوره امان الله خان تمام واحد پولی به زبان پارسی نگاشته شده و واحد پولی روپیه بوده است یعنی در حدود بیشتر از ۱۵۰ سال از دوره امانی خان بدین سو متن سکه‌های فلزی به زبان پشتو

۱۷۶ | افغانستان چگونه تشکیل شد؟

شده و واحد پولی به افغانی تبدیل شده بیشتر از ۷۵ و کمتر از ۹۰ سال است که این تغییر در واحد پول افغانستان آمده است.^{۱۹}

خطاب به فراری‌های کوه سلیمان

مخاطب این متن فراری‌های کوه سلیمان هستند، باید جواب بدهند و یا برگردند به سرزمین اجدادی‌شان. نمادهای ملی هر کشور مشخص است که قدامت تاریخی همان کشور را نشان می‌دهد. تمام اثر باستانی که در موزیم ملی افغانستان موجود است و تا حال کشف شده است، تاریخ و بزرگی این جغرافیا را نشان می‌دهد. تمام نمادهای تاریخی کشف‌شده مطلق به مردمان بومی این سرزمین است، به جز قوم شریف «افغان / پشتون». هیچ اثر و یا نشانه‌ای ماندگار از قوم شریف پشتون به‌جا نمانده است و حتا در موزیم ملی افغانستان هم کدام نشانه‌ای از قوم شریف پشتون موجود نیست. من (سید مخدوم رهین) در دوران وزارت چندین بار پیشنهاد دادم که تحقیقاتی را باید در کوه سلیمان شروع کنیم، ممکن کدام اثری یا نشانه‌ای پیدا شود تا موازنه در موزیم ملی افغانستان ایجاد کنیم.^{۲۰}

^{۲۰} دو هفته‌نامه پاریس، سال پنجم، شماره چهل و پنجم، ص ۵.

جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت عدلیه



د افغانستان اسلامي جمهوریت
د عدلیې وزارت

Islamic Republic of Afghanistan
Ministry of Justice
ریاست نشرات
مدیریت کتابخانه

۶۳

شماره

تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۵

با تقدیم احترامات و تمنیات نیک :

محترم زکریا اصولی به تعداد (۱۸) جلد کتاب برای کتابخانه وزارت محترم عدلیه اهدا نمود که از آن جمله به تعداد (۱۰) جلد آن تدوین شده از جنتاب زکریا اصولی تحت عناوین قانون اساسی، مسوده قانون اساسی حکومت اسلامی افغانستان، منشور بین المللی حقوق بشر، دست نامه موافقت نامه میان دو تسیم انتخاباتی در مورد ساحتار حکومت وحدت ملی ۲۹ سنبله ۱۳۹۳، اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، مسوده قانون اساسی، طرح قانون اساسی دوره انتقال، جمهوری فدرالی اسلامی افغانستان، طرح مسوده پلائیفرم جبهه متحد ملی و قانون اساسی جمهوری فدرالی افغانستان و به تعداد (۸) جلد آن پژوهشی تحت عناوین سباحتار و صلاحیت های لویه جرگه، حالت اضطرار قواعد حقوق، نام افغانستان از دیدگاه پژوهش گران، سلب و اعاده تابعیت محمد ظاهر شاه، جعلکاران قانون اساسی افغانستان، قانون اساسی افغانستان جعلی است، جایگاه دین مقدس اسلام در قوانین اساسی افغانستان و مرز بین دیورند میباشد که از حسن نیت و همکاری شان سپاس گذاریم

با احترام

عبدالشکور خان جمالی
مدیر کتابخانه ریاست نشرات



سرچشمه ها:

۱. اصولی، زکریا، معاهده مرز بین المللی دیورند از دیدگاه پژوهشگران، انتشارات نگاه نوین ۱۳۹۸
۲. آریانفر، عزیز، هفته نامه تندر، شماره سوم ۱۳۹۲.
۳. خراسانی، نجیب الله، نقش استعمار در براندازی هویت تاجیکان، انتشارات امیری ۱۳۹۶.
۴. رحیمی، سردار محمد، ژئوپلیتیک افغانستان در قرن بیستم، انتشارات واژه ۱۳۹۶.
۵. زاهدی، محمد تقی، حکومت فدرالی و اصلاحات در افغانستان، انتشارات دارالتفسیر ۱۳۹۰.
۶. عظیمی، محمد عظیم، مدخلی بر جغرافیای سیاسی افغانستان، انتشارات خراسان قدیم ۱۳۹۶.
۷. لعل زاد، عبدالخالق، تارنما (سایت) خراسان زمین، ۲۰۲۰.
۸. لعلزاد، افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی، انتشارات سعید ۱۳۹۰.
۹. لعلزاد، عبدالخالق، شکل گیری مرزها و ایجاد کشور افغانستان، تارنمای خراسان زمین ۲۰۱۶.
۱۰. محمدی، غلام محمد، خدمات و خطاهای شاه امان الله، انتشارات سعید ۱۳۹۸.

۱۱. محمدی، غلام محمد، شکوه و پهنه زبان پارسی، انتشارات کابلستان ۱۳۹۹.
۱۲. محمدی، غلام محمد، ما همه افغان نیستیم، انتشارات سعید ۱۳۹۷.
۱۳. مرادی، صاحب نظر، افغانستان جغرافیای بحران، انتشارات سعید ۱۳۹۰.
۱۴. مشرقی، بحران هویت ملی در افغانستان، انتشارات سعید ۱۳۸۹.
۱۵. مهدی، محیی الدین، احمدشاه مسعود آرمان‌گرای واقع‌بین، ناشر جمعیت فکر ۱۳۹۷.
۱۶. نعیمی، شاه محمود، افغانستان به روایتی دیگر، انتشارات پرند ۱۳۹۸.
۱۷. هفته نامه تحول شماره ۱۸، شنبه ۲۹ جدی ۱۳۹۷.
۱۸. یوسف، عمر، کشف تاریخ، ناشر: عمر یوسف، ۱۳۸۸ خورشیدی.
۱۹. شارق، بهرالدين، فدرالیسم و افغانستان، انتشارات اندیشه نو، ۱۳۹۰.
۲۰. دو هفته نامه پارسی، سال پنجم ۳۰ دلو ۱۳۹۹، شماره چهل و پنجم.